



سوگنامه کربلا (ترجمه لهوف)

مقدمه

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف

ترجمه لهوف

مقدمه مترجم

مقدمه مؤلف

مسئله اول

مسئله دوم

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش

مقدمه

مقدمه رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای می فرماید: (...و وقتی (لهوف) آمد، تقریباً همه مقاتل، تحت الشعاع قرار گرفت. این مقتل بسیار خوبی است؛ چون عبارات، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است. شهید محراب آیت الله قاضی تبریزی رحمة الله می فرماید: کتاب لهوف سید ابن طاوس - رحمة الله علیه - نقلیاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل، کتاب مقتلی به اندازه اعتبار و اعتماد، به آن نمی رسد....

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف علی بن موسی بن جعفر معروف به (ابن طاوس) در سال 589 هجری در شهر دانشمند خیز و عالم پرور (حله) چشم به جهان گشود. ابن طاوس

در آن شهر علم و اجتهاد رشد یافت و از محضر پدر بزرگوارش بهره کافی برد و همانطور که خود می گوید: پدر و نیز جدّ وی (وَرّام) بیشترین نفوذ را بر وی در سالهای رشدش داشته اند و به او فضیلت، تقوی و تواضع را یاد داده اند. علمای دیگری که ابن طاوس در نزد آنان درس خوانده عبارتند از: ابوالحسن علی بن یحیی الخیاط حلّی، حسین بن احمد السّورای، تاج الدین حسن بن علی الدربی، نجیب الدین محمد السورای، صفی الدین بن معدّ بن علی الموسوی، شمس الدین فخار بن محمد بن فخار الموسوی و... ابن طاوس در نسلهای بعدی به عنوان (صاحب الکرامات) معروف شد. او خود از حوادث معجزه آسایی که برایش رخ داده مواردی را نقل می کند. و نیز گزارش شده که با امام زمان (عج) در تماس مستقیم بوده است. گفته می شود که علم به (اسم اعظم) به او اعطاء گردید اما اجازه اینکه آن را به فرزندان بیاموزد، داده نشد. ابن طاوس به فرزندان می گوید که (اسم اعظم) همچون مروایدهای درخشان در نوشته های وی پراکنده بوده و آنان با خواندن مکرر آنها، می توانند آن را کشف کنند. تقوای ابن طاوس از بسیاری از عبارات تاءلیف او می درخشد... ابن طاوس کفن خود را آماده کرده و به آن خیره می شد و روز رستاخیز را در پیش چشم خود مجسم می کرد. دلمشغولی او به مرگ، از عبارات مختلف (کشف المحجّه) به دست می آید. (1) ابن طاوس خود اذعان داشته که من به اوّل هر ماه آگاهی دارم بدون اینکه به هیچ یک از اسباب آگاهی بدان، تمسّک نمایم. علامه طباطبائی - صاحب تفسیر المیزان - در منهج عرفانی هم به دو نفر از بزرگان امامیه بسیار اهمیت می دادند: یکی سیّد علی بن طاوس - رضوان الله علیه - و همچنین کتاب معروف ایشان موسوم به (اقبال) که مشحون از اسرار اهل بیت علیهم السّلام است، اهمیت فوق العاده می دادند. دیگری سیّد بحر العلوم، که هر دو به تواتر حکایات به محضر مبارک حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - شرفیاب گردیده اند... (2) عارف فرزانه میرزا جواد آقا ملکی تبریزی از (ابن طاوس) تعبیر به (سیّد المراقبین) فرموده است. (3) و در مورد دیگر می فرماید: (... آن چنان کسی است که شیخ من قدّس سرّه می گفت: مانند ابن طاوس در (علم مراقبه) در این اُمت از طبقه رعیت نیامده است. (4) آیت الله شیخ جعفر شوشتری (وفات: 1303 هـ.ق) درباره ابن طاوس، می فرماید: (... و بدان که در نقل مرثی، از آن جناب، معتبرتری نداریم. در جلالت قدر، مثل ایشان کم است. (5) اهمیت کتاب لُهوَف کتاب (لُهوَف) ابن طاوس اختصار و اشتها را با هم جمع کرده و در نزد علمای برجسته شیعه جایگاه مهمی برای خودش باز کرده است به طوری که شهید محراب آیت الله سیّد محمد علی قاضی تبریزی می فرماید: (کتاب لُهوَف سیّد ابن طاوس - رحمة الله علیه -، نقلیاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل کتاب مَقْتَلی به اندازه اعتبار و اعتماد به آن نمی رسد و در اطمینان بر آن کتاب در ردیف اول کتب معتبره مقاتل قرار گرفته است (6))

رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای - مَدَّ ظِلُّهُ الْعَالِی - در خطبه های نماز جمعه تهران چندین مرتبه از روی همین کتاب مقتل ابن طاوس ، ذکر مصیبت خوانده است و در نماز جمعه مورخ 77/2/18 مصادف با یازدهم ماه محرم 1419 هـ ق ، چنین فرمودند: (من امروز می خواهم از روی مقتل ابن طاوس که کتاب (لهوف) است چند جمله ذکر مصیبت کنم و چند صحنه از این صحنه های عظیم را برای شما عزیزان بخوانم ، البته این مقتل بسیار معتبری است . ابن طاوس - که علی بن طاوس باشد - فقیه ، عارف ، بزرگ ، صدوق ، موثق ، مورد احترام همه و استاد فقهایی بسیار بزرگی است . خودش ادیب و شاعر و شخصیت خیلی برجسته یی است . ایشان اولین مقتل بسیار معتبر و موجز را نوشتند . البته قبل از ایشان مقاتل زیادی است . استادشان (ابن نما) مقتل دارد، شیخ طوسی مقتل دارد، دیگران هم دارند، مقتلهای زیادی قبل از ایشان نوشته اند؛ اما وقتی (لهوف) آمد، تقریباً همه مقاتل ، تحت الشعاع قرار گرفت . این مقتل بسیار خوبی است ؛ چون عبارات ، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است . ((7) آقای ائتان گلبرگ که بهترین تحقیق را درباره آثار ابن طاوس به عمل آورده ، می نویسد: (به گفته آقا بزرگ عنوان (لهوف) معروفتر از (ملهوف) است . احتمالاً همین تألیف است که شیخ حرّ عاملی در اجازه خود به محمد فاضل المشهدی (بحار) 117/110 در میان آثار ابن طاوس ، که اجازه روایت آنها را به وی داده به آن با عنوان (مقتل الحسین) یاد می کند. لهوف درباره رخدادهایی است که به حادثه کربلا منتهی شده ، همچنین اصل جنگ و رخدادهای بعدی آن . بیشتر داستان را يك (راوی ناشناخته) نقل می کند. هدف وی این بود که لهوف در عاشورا خوانده شود (نک: (اقبال) . اگر کسی بدان دسترسی نداشته باشد، وی پیشنهاد می کند همان مطالبی که در اقبال (یعنی: (اللّطیف فی التّصنیف) آمده خوانده شود. (لهوف) یکی از معروفترین تألیفات ابن طاوس در آمد. چند چاپ از آن وجود دارد و چند بار نیز به فارسی ترجمه شده است (نک: (ذریعه) 296/18 ش 188؛ 201/26 ش 17 - 1؛ مُشار، مؤلفین 4/416، فهرست 1307 - 1308؛ مق: ارجمند ص 165)... (8) سرانجام این دانشمند متّقی و زاهد و عارف و پرتلاش و کوشا، در روز دوشنبه پنجم ذی القعدة سال 664 هـ ق در بغداد رحلت کرد و به نوشته (حوادث جامعه)، جنازه او را پیش از دفن به نجف اشرف نقل دادند. ناگفته نماند که قبلاً کفن خود را تهیه کرد، و در حج بیت الله ، لباس احرام خود نمود، آن را در کعبه معظمه در روضات مطهره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع و عراق ، متبرک نموده و همه روزه نگاهش می کرد و آن را وسیله شفاعت آن بزرگواران ، قرار داده بوده است. (9)

ترجمه لهوف

ترجمه لهوف به خاطر اهميت كتاب لهوف كه از معتبرترين متون به شمار مي آيد، جمعي از بزرگان به ترجمه آن پرداخته اند كه ظاهراً اولين ترجمه به قلم شيواي ميرزا رضا قلي تبريزي به نام (لَجَّةُ الْأَلَمِ) (مي باشد و بعد از آن (لهوف) به قلم مترجم معروف عصر مشروطيت، محمد طاهر بن محمدباقر موسوي دزفولي، در سال 1321 هـ. ق انجام پذيرفته و اينك ترجمه ايشان با ويرايش و مقداري پيرايش متن و سليس تر نمودن آن، تقديم حضور عاشقان مكتب ولايت و شهادت، مي گردد. دو سال بعد از اين ترجمه يعني در سال 1323 هـ. ق. محدث نامي حاج شيخ عباس قمي رحمه الله بخش دوم لهوف را كه درباره واقعه روز عاشورا است، ترجمه نمودند اينجانب نسخه اي از لهوف را در دست دارد كه در حاشيه آن، ترجمه محدث قمي آمده است. از درگاه خداوند متعال براي همه شيفتگان مكتب اباعبدالله عليه السلام بخصوص شهيدان انقلاب اسلامي كه عشق و محبت خود را به امام حسين عليه السلام عملا نشان دادند و جان در اين راه پرافتخار باختند و نظام اسلامي را با خون پاك خود تثبيت نمودند، اجر جزيل خواستاريم. حوزه علميه قم صادق حسن زاده - 77/12/12

مقدمه مترجم

مقدمه مترجم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْرَقَ قُلُوبَنَا بِمَصَائِبِ فَرْخِ الرَّسُولِ وَ أَجْرِي دُمُوعَنَا عَلَي قُرَّةِ عَيْنِ الْبُتُولِ وَ جَعَلَ سُرُورَنَا فِي طُولِ آخْزَانِهِ وَ أَدَامَ هُمُومَنَا بِدَوَامِ أَشْجَانِهِ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْجَارِي عَلَيْهِ عِبْرَتُهُ مَدَّةَ حَيَاتِهِ وَ عَلَي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُخْبِرِ بِقَتْلِهِ وَ سَبْيِ بَنَاتِهِ. اَعْمَا بَعْدُ؛ چنين گويد اين بنده قاصر، ابن محمد باقر الموسوي الدزفولي، محمد طاهر - عفي الله عَنْ جَرَائِمِهِمَا - كه در اين اوان محنت اقتران، كه ايام عاشوراء سال 1321 هـ. ق از افق مصيبت قريب العهد به طلوع است. و از اين جهت، نائره اندوه و محنت، باز از دلهاي شيعيان در مصيبت مولاي خود در شرف اشتغال هيجان است و سيلاب اشك از ديده ماتميان رشك عمان، هر كسي به نحوي عزا دار و به قسمي سوگوارند، اين بنده روسياه و غريق بحر گناه را به نظر رسيد كه ايام مصيبت فرجام را وسيله تمسك به ذيل شفاعت سبط خير الأنام - عليه الصلاة و السلام - نموده بدین گونه كه به عرض برادران ديني خواهد رسيد و كتاب مستطاب (الْأُهْوفُ عَلَي قَتْلِي الطُّفُوفِ) كه از معتبرترين كتب مقاتل اماميه - كَثُرَ اللَّهُ أَمْثَالَهُمْ فِي الْبَرِّيَّةِ - تاءليف سيد بزرگوار عالي مقدار، علي بن موسي بن جعفر بن محمد بن طائوس الحسيني - نَوَّرَ اللَّهُ مَضْجَعَهُ وَ عَطَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ - مي باشد و از جمله علماء اعلام و محققين فرقه اماميه و طايفه ناجيه اثني عشرية است و در جلالت شاعن و سطوع برهان، آجل از آن است كه كسي بتواند احصاء برهه اي از مفاخر و فضائل آن جناب را نمايد؛ چه از غايت ظهور و اشتها به مثابه آن است كه مدح

خورشید عالمتاب را در مرای ناظران احدي توان نمود و يا آنکه بحر محيط را به کاسه و هم توان پيمود. شکر الله مساعیه و رفع الله درجته. و بالجمله ؛ چون اين کتاب مستطاب را مراتب بلند و معارج ارجمند از وثوق و اعتماد در نزد حُجج الاسلام و علمای اعلام است ، مناسب چنين دانستم که لالی مضامين و جواهر فوايد آن را در نظر کافه شيعيان و (اهل بيت) اش لاسيما آن کساني که از درك مفاد عبارات عربي در پرده و حجابند جلوه گر نمايد که هر کس به قدر استعداد از اين فيض عظيم بهره و از اين سرچشمه نجات غرقه برداشته و عامه خلق بر حقايق وقايع روز عاشورا و غير آن به شرحي که در اين کتاب مرقوم گرديد که خالي از زوائد است و عاري از آنچه طبع شيعه مؤ من غيور از شنيدن او متاءذي است اطلاع کامل حاصل نمايند. اميد که اين بنده روسياه را از دعاي خير در مظان استجابت فراموش نفرمايند و چون در ترجمه ديپاچه کتاب ، مهم غرضي نيافتم اعراض از آن را اولي دانستم (10) و از مسلك اول که به دو اصل کتاب است شروع در ترجمه گرديد و ابتداء شروع ، روز 22 ماه ذي الحجة الحرام سال 1320 هـ ق بوده . به عون الله تعالى در ظرف بيست روز به اتمام رسيد. اميدوار از عواطف و مراحم اهل فضل و دانش چنان است که دامن عفو بر زلات بپوشانند و از خدشه در لغزشهاي آن اغماض فرمايند. وَالْعُذْرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ .

مقدمه مؤ لف

مقدمه مؤ لف متن عربي : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِعِبَادِهِ مِنْ أَفْقِ الْأَلْبَابِ، الْمُجَلِّي عَنْ مُرَادِهِ بِمَنْطِقِ السُّنَّةِ وَالْكِتَابِ، الَّذِي نَزَّهَ أَوْلِيَاءَهُ عَنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَسَمَّا بِهِمْ إِلَى أَنْوَارِ السُّرُورِ. وَلَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مُحَابَاةً لَهُمْ عَلَى الْخَلَائِقِ، وَلَا إِلْجَاءً لَهُمْ إِلَى جَمِيلِ الطَّرَائِقِ. بَلْ عَرَفَ مِنْهُمْ قَبُولًا لِلْأَطَافِ، وَاسْتِحْقَاقًا لِمَحَاسِنِ الْأَوْصَافِ، فَلَمْ يَرْضَ لَهُمْ التَّعَلُّقَ بِجِبَالِ الْإِهْمَالِ، بَلْ وَقَفَهُمْ لِلتَّخَلُّقِ بِكَمَالِ الْأَعْمَالِ. حَتَّى عَزَفَتْ نَفُوسُهُمْ عَنْ سِوَاهُ، وَعَرَفَتْ أَرْوَاحُهُمْ شَرَفَ رِضَاهُ، فَصَرَفُوا أَعْنَاقَ قُلُوبِهِمْ إِلَى ظِلِّهِ، وَعَطَفُوا أَمَالَهُمْ نَحْوَ كَرَمِهِ وَفَضْلِهِ. فَتَرَى لَدَيْهِمْ فَرَحَةً الْمُصَدِّقِ بِدَارِ بَقَائِهِ، وَتَنْظُرُ عَلَيْهِمْ مِسْحَةَ الْمُشْفِقِ مِنْ أخطارِ لِقَائِهِ. ترجمه : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حمد و سپاس خدای را که پرتوي نورش از افق عقلهاي ناب براي بندگان متجلي گشت و مرام و مرادش را به وسيله زبان گوياي سنت و کتاب آشکار ساخت . آن خدائي که دل دوستان و دلباختگان خود را از چنگال دنياي دلفريب رهانيد و به سوي نورهاي سرور انگيز کشانيد. اين لطف براي شيفتگانش بي جهت يا جبر آميز و الزام آور نبوده است بلکه از آن روي بوده که خداوند متعال آنها را قابل و لايق دريافت چنين الطاف و سزاوار آراستگي به چنين صفات نيکو و برجسته اي دانسته است . پس خداوند متعال راضي نشد که دلباختگان خود را

گرفتار بیکاری و بلامتکلیفی ببیند لذا به آنها توفیق عمل به تکالیف را عنایت فرمود و در این عرصه موفق شان ساخت ؛ به طوری که اولیاء الله به کردارهای کمال پرور روی آوردند و از هرچه غیر او بود دل کنده و آسوده خاطر گشتند. روح آنها شرف خشنودی و رضای خدا را دریافت تا اینکه اعماق دلهایشان متوجه حق گردید و در سایه لطف و عنایت او آرام گرفت و سمت و سوی آرزوهایشان به فضل و کرم الهی سوق یافت . در وجود آنان سروری سرشار مشاهده می کنی که مخصوص دلهای مطمئن به عالم بقا و آن سراسر متن عربی : وَلَا تَزَالُ اَعْشَاقُهُمْ مُتَّصِفَةً اِلَى مَا قَرَّبَ مِنْ مُرَادِهِ، وَ اَعْرَاجِيَّتُهُمْ مُتْرَادِفَةً نَحْوَ اِصْدَارِهِ وَاِبْرَادِهِ، وَ اَعْسَمَاتُهُمْ مُصْغِيَةً اِلَى اسْتِمَاعِ اَسْرَارِهِ، وَقُلُوبُهُمْ مُسْتَبْشِرَةٌ بِحَلَاوَةِ تَذْكَارِهِ. فَحَيَاتُهُمْ مِنْهُ بِقَدْرِ ذَلِكَ التَّصَدِيقِ، وَحَبَاهُمْ مِنْ لَدُنْهُ حَبَاءَ الْبِرِّ الشَّقِيقِ. فَمَا اَعْصَرَ عَنْدهُمْ كُلُّ مَا شَغَلَ عَنْ جَلَالِهِ، وَمَا اَعْتَرَكَهُمْ لِكُلِّ مَا بَاعَدَ مِنْ وِصَالِهِ، حَتَّى اَعْتَنَهُمْ لِيَتَمَتَّعُونَ بِاُنْسِ ذَلِكَ الْكَرَمِ وَالْكَمَالِ، وَيَكْسُوهُمْ اَبَدًا حُلَّ الْمَهَابَةِ وَالْجَلَالِ. فَاِذَا عَرَفُوا أَنَّ حَيَاتَهُمْ مَانِعَةٌ عَنْ مُتَابَعَةِ مَرَامِهِ، وَبَقَاءُهُمْ حَائِلٌ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اِكْرَامِهِ، خَلَعُوا اَعْتَابَ الْبَقَاءِ، وَقَرَعُوا اَبْوَابَ الْلِقَاءِ، وَتَلَدَّدُوا فِي طَلَبِ ذَلِكَ النَّجَاحِ، بِبَذْلِ النُّفُوسِ وَالْاَعْرَواحِ، وَعَرَضُوهَا لِخَطَرِ السُّيُوفِ وَالرَّمَاحِ. وَإِلَى ذَلِكَ التَّشْرِيفِ الْمُوصُوفِ سَمَتَ نَفُوسُ اَهْلِ الطُّفُوفِ، حَتَّى تَنَافَسُوا فِي التَّقَدُّمِ اِلَى الْحُتُوفِ، ترجمه : و همچنین اثر خوف و ترسی در آنها می بینی که از علو جبروت و عظمت پروردگار عالمیان و ملاقات با اوست . پیوسته شوق آنان به کمال قرب خداوند در تزايد است و دلهایشان متمایل به انجام تکالیف الهی است و در این راه جدیت کامل دارند و گوشه‌هایشان برای شنیدن اسرار الهی مهیاست و دلهایشان از حلاوت ذکر خدا، شاد و خرم است . به مقدار ایمانشان از لذت ذکر الهی بهره مند می گردند و خداوند متعال از خزینه لطف و عطایش ، آنچه را شایسته بخشش نیکوکار مهربان است ، به آن مردان الهی بدون هیچ منت ، ارزانی فرموده است . پس چقدر کوچک شد در نزد ایشان هر چیزی که روگردان گشت از جلال و عظمت او و چقدر متروک و مبتذل گردید بر ایشان ، هر آنچه باعث دوری از وصال او آمد، به حدی که ایشان همواره از انس با آن چنان کمال لذت می برند و پیوسته به زیورهای هیبت و جلال الهی ملبس اند. چون دانستند که حیات و زندگی آنان مانع از کمال بندگی و متابعت حکم خداوندیست ، ناچار از بقاء خود گذشته به لقای حضرت حق پیوستند و در طلب این رستگاری تا سرحد ایثار و جانبازی پیش رفتند و آماده شدند که جان و تن خود را در معرض نیزه ها و شمشیرهای برّان ، قرار دهند. مرغ جان شهدای کربلا برای رسیدن این کمال و شرافت ، قفس تن را درهم شکستند و به پرواز درآمدند و سبقت و مبادرت به متن عربی : وَ اَعْصَبُوا نُهْبَ الرَّمَاكِ وَالسُّيُوفِ. فَمَا اَحَقَّهُمْ بِوَصْفِ السَّيِّدِ الْمُرْتَضَى عِلْمُ الْهُدَى رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَقَدْ مَدَحَ مَنْ اَعْتَرَنَا اِلَيْهِ فَقَالَ: لَهُمْ جُسُومٌ عَلَي الرَّمْضَاءِ مُهْمَلَةٌ وَ اَنْفُسٌ فِي جَوَارِ اللَّهِ يُقْرَبُهَا كَاءَنَّ قَاصِدَهَا بِالضَّرِّ نَافِعُهَا وَ اَعَنَّ قَاتِلَهَا بِالسَّيْفِ مُحْيِيهَا

وَلَوْلَا إِمْتِنَانُ أَمْرِ السَّنَةِ وَالْكِتَابِ فِي لَبْسِ شِعَارِ الْجَزَعِ وَالْمُصَابِ، لِأَعْجَلِ مَا طَمَسَ مِنْ أَعْلَامِ الْهُدَايَةِ، وَءُسْسَ مِنْ أَعْرَكَانِ الْغَوَايَةِ، وَتَاءَسُّفَا عَلَيَّ مَا فَاتَنَا مِنْ تِلْكَ السَّعَادَةِ، وَتَلَهُّفًا عَلَيَّ أَعْمَالِ تِلْكَ الشَّهَادَةِ، وَإِلَّا كُنَّا قَدْ لَيْسْنَا لِتِلْكَ النِّعْمَةِ الْكُبْرَى أَثْوَابَ الْمَسْرَةِ وَالْبُشْرَى. وَحَيْثُ أَعَنَّ فِي الْجَزَعِ رِضَى لِسُلْطَانِ الْمَعَادِ، وَغَرَضًا لِإِبْرَارِ الْعِبَادِ، فَهِيَ نَحْنُ قَدْ لَيْسْنَا سِرْبَالَ الْجُزُوعِ، وَأَنْسَنَا بِإِرْسَالِ الدُّمُوعِ، وَقُلْنَا لِلْعُيُونِ: جُودِي بِثَوَاتِرِ الْبُكَاءِ، وَلِلْقُلُوبِ: جُدِّي جَدَّ ثَوَاكِلِ النَّسَاءِ. ترجمه: شهادت را سبب لذت و آرامش دانستند و غارت اموال و اسیری عیال و اطفال، هیچگونه کدورت و ملال به دلهاي خود راه ندادند. چنانچه سيّد مرتضي علم الهدی رحمه الله سروده: (لَهُمْ نُفُوسٌ عَلَى الرَّمْضِ مُهْمَلَةٌ...؛ يعني براي آنان بدنهایی است که بر ریگزار گرم افتاده و جانهایشان در جوار خدا آرمیده؛ گویا اینان کسانی اند که آسیب رسانندگانشان، سود دهندگان آنها به شمار می آیند و قاتلان آنان، زنده کنندگان آنان محسوب می شوند! و اگر نبود امتثال فرمان سنت پیامبر و کتاب پروردگار در پوشیدن لباس جزع و مصیبت زدگی هنگام از بین رفتن نشانه های هدایت و ایجاد بدعتها و تأسف برای از دست دادن سعادت و تأثر بر شهادت آنان، هرآینه در مقابل این نعمت بزرگ، جامه های سرور و بشارت به تن می کردیم، ولي چون ناله و ماتم در مصیبت دخترزاده حضرت خاتم، سبب رضای خداست، و نیکوکاران را غرضی در این عزاداری مترتب است. ما هم جامه عزا پوشیدیم و اشک از دیدگان جاری ساختیم و به چشمان خود چنین خطاب کردیم: ای دیدگان! از پی در پی گریستن غافل نباشید و به دلهاي خود خطاب کردیم: همچون زنان فرزندان مرده در ناله و زاری بکوشید که امانتهای پیامبر رؤوف در این سرزمین معروف، مباح شمرده شده است و اساس وصیت آن حضرت درباره حرمسرا و بچه های دلبندش متن عربی: فَإِنَّ وَدَائِعَ الرَّسُولِ الرَّؤُوفِ أَعْضِيَتْ يَوْمَ الطُّفُوفِ، وَرَسُومُ وَصِيَّتِهِ بِحَرَمِهِ وَاعْبَانِيهِ طُمِسَتْ بِأَعْدِيهِ أَعْدَائِهِ. فَيَا اللَّهَ مِنْ تِلْكَ الْفَوَاحِشِ الْمُفْرِحَةِ لِلْقُلُوبِ، وَالْجَوَائِحِ الْمُصْرَحَةِ بِالْكَرُوبِ، وَالْمَصَائِبِ الْمُصْغَرَةِ كُلِّ بَلْوَى، وَالنَّوَائِبِ الْمُفَرِّقَةِ شَمْلِ التَّقْوَى، وَالسَّهَامِ الَّتِي أَرَاقَتْ دَمَ الرَّسَالَةِ، وَالْأَيِّدِي الَّتِي سَاقَتْ سَبِيَّ الْجَلَالَةِ، وَالرِّزْيَةِ الَّتِي نَكَسَتْ رُؤُوسَ الْأَبْدَالِ، وَالْبَلِيَّةِ الَّتِي سَلَبَتْ نُفُوسَ خَيْرِ الْأَلِ، وَالشَّمَاتَةِ الَّتِي رَكَسَتْ أَسْوَدَ الرِّجَالِ، وَالْفَجِيعَةِ الَّتِي بَلَغَ رَزْوُهَا إِلَيَّ جِبْرِئِيلَ، وَالْفَطِيعَةَ الَّتِي عَظُمَتْ عَلَى الرَّبِّ الْجَلِيلِ. وَكَيْفَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَقَدْ أَصْبَحَ لَحْمُ رَسُولِ اللَّهِ مُجَرَّدًا عَلَى الرَّمَالِ، وَدَمُهُ الشَّرِيفِ مَسْفُوكًا بِسُيُوفِ الضُّلَالِ، وَوُجُوهُ بَنَاتِهِ مَبْدُولَةٌ لِعَيْنِ السَّائِقِ وَالشَّامِتِ، وَسَلْبُهُنَّ بِمَنْظَرٍ مِنَ النَّاطِقِ وَالصَّامِتِ، وَتِلْكَ الْأَبْدَانُ الْمُعْظَمَةُ عَارِيَّةٌ مِنَ النَّيَابِ، وَالْأَجْسَادُ الْمُكَرَّمَةُ جَائِيَّةٌ عَلَى الثَّرَابِ!!! ترجمه: با دستهای اُمّتش و دشمنان بی غیرتش از بین رفته است. خدایا! به تو پناه می بریم از این کارهای بزرگ که دلها را جریحه دار کرده و از این مصیبت های عظیم که غم و غصه ها را به صورت فریاد از دل برمی آورد و این گرفتاری که همه

گرفتاریها را کوچک و ناچیز می نماید و از این پیشامدها که کانون تقوی را متفرق می سازد و از تیرهایی که خون رسالت را بر زمین ریخت و دستهایی که خاندان جلالت را به اسارت برد و مصیبتی که بزرگان را سرافکنده نمود و فتنه و بلایی که جانهای بهترین خانواده را از پیکرشان برگرفت و سرزنشی که دست شیرمردان را بست و رخداد دلخراشی که جبرئیل را هم به ماتم نشاند و واقعه جانسوزی که در پیشگاه پروردگار عظمت داشت . چرا این چنین نباشد؟ حال آنکه پاره ای از گوشت بدن پیامبر، عریان بر روی شن های بیابان ، افتاده و خون شریفش به تیغ گمراهان ریخته شده و صورتهای دخترانش در مقابل چشم شترانان و شماتت گران و تاراج لباسهایشان در دیدگاه هر گویا و خاموش صورت پذیرفته و این بدنهای باعظمت و این پیکرهای باکرامت ، در حالی که برهنه از لباس هستند، بر روی خاک افتاده اند. متن عربی : مَصَائِبُ بَدَدَتْ شَمْلَ النَّبِيِّ فِي قَلْبِ الْهُدَى اَسْهُمْ يَطْفَنُ بِالتَّلَفِ وَنَاعِيَاتٍ إِذَا مَا مَلَّ ذُو وَلِهٍ سَرَتْ عَلَيْهِ بِنَارِ الْحُزْنِ وَالْأَسَفِ فَيَأْتِيَتْ لِفَاطِمَةَ وَ اَبِيهَا عَيْنًا تَنْظُرُ إِلَى بَنَاتِهَا وَبَنِيهَا: مَا بَيْنَ مَسْلُوبٍ، وَجَرِيحٍ، وَمَسْحُوبٍ، وَذَبِيحٍ، وَبَنَاتِ النُّبُوَّةِ: مُشَقَّاتُ الْجُيُوبِ، وَمَفْجُوعَاتُ بَقْدِ الْمُحْبُوبِ، وَنَاشِرَاتُ لِلشُّعُورِ، وَبَارِزَاتُ مِنَ الْخُذُورِ، وَلاطِمَاتُ لِلْخُذُودِ، وَعَادِمَاتُ لِلْجُذُودِ، وَمُبْدِيَاتُ لِلنِّيَاحَةِ وَالْعَوِيلِ، وَفَاقِدَاتُ لِلْمَحَامِي وَالْكَفِيلِ. فَيَا اَهْلَ الْبَصَائِرِ مِنَ الْاَنَامِ، وَ يَا ذَوِي النُّوَظِرِ وَالْاَفْهَامِ، حَدِّثُوا نَفُوسَكُمْ بِمَصَائِبِ هَاتِيكَ الْعَثَرَةِ، وَنَوِّحُوا بِاللَّهِ لِنَتْلِكَ الْوَحْدَةِ وَالْكَثَرَةِ، وَسَاعِدُوهُمْ بِمُؤَالَاةِ الْوَجْدِ وَالْعَبْرَةِ، وَتَاءَسُّوْا عَلَي قَوَاتِ تِلْكَ النُّصْرَةِ. فَإِنَّ نَفُوسَ اَوْلِيَاكَ الْاَفْوَامِ وَدَائِعِ سُلْطَانِ الْاَنَامِ، وَثَمَرَةُ فُؤَادِ الرَّسُولِ، وَقَرَّةُ عَيْنِ الزَّهْرَاءِ الْبَتُولِ، وَمَنْ كَانَ يَرْشِفُ بِفَمِهِ الشَّرِيفِ ثَنَائِيَهُمْ، وَيُفَضِّلُ عَلَي اُمَمَتِهِ اَعْمُهُمْ وَ اَبَاهُمْ. ترجمه : (مصائب بددت شمل النبي ففي ...؛) يعني مصيبت هايي که کانون خاندان پیامبر را پریشان کرد و تیرهایی که در دل خورشید هدایت نشست و آن قلب بشریت را از کار انداخت . و فریادهای طنین انداز زنان خبر از مرگ آنان می داد و آن جناب را مخاطب می ساخت و آتش سوزان حزن و اندوه و تاعسف را در دلش شعله ور می ساخت . ای کاش فاطمه و پدرش می دیدند که دختران و فرزندانشان را پابرهنه کرده اند و عده ای را زخمی و و گروهی را اسیر و برخی را سربریده اند. دختران خاندان نبوت گریبان چاک و مصیبت زده و با مویهای پریشان از پشت پرده ها بیرون آمده و بر صورتهای خود سیلی می زنند و در غم از دست دادن حمایت گران و سرپرستان خود، صدا به نوحه و زاری بلند نموده اند. ای مردم آگاه و ای انسانهای تیزبین ، قتلگاه این خاندان را به یاد آورید و به بی کسی و غربت آنان و زیادی دشمنان ، نوحه سرایی کنید و با غم و اندوه دائم و اشک چشمانتان ، آنان را یاری نمایید که جانهای آنان امانتهای پروردگار جهان و میوه دل پیامبر مسلمانان و نور چشم فاطمه زهراء، هستند. آنان کسانی اند که پیامبر با دهان مبارکش دندانهای آنان را می مکید و پدر و مادر آنان را از پدر و مادر خود، برتر می دانست . متن

الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّهُ قَالَ: (مَنْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الدُّبَابَةِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ). ترجمه : اي مردمي كه نسبت به خاتم انبياء صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ و آله وفادار هستيد، چرا در گريستن با او همراهي و همكاري نمي كنيد؟! اي دوستدار پدر زهراعليهاالسلام ، به خدا، در عزاي كساني كه بر روي خاك افتاده اند با فاطمه زهراعليهاالسلام ، هم ناله باش . واي بر تو! سيل اشك جاري ساز و بر مظلوميت بزرگان و پادشاهان اسلام گريه كن ، شايد پاداش آنانكه در اين مصيبت همدردي كردند به دست آورده و به فوز سعادت روز حساب نائل گردي كه از سرور ما امام باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود: پدرم زين العابدين عليه السلام پيوسته مي فرمود: هر مؤمني كه به خاطر شهادت امام حسين عليه السلام ديدگانش را پر از اشك سازد، آنچنان كه به صورتش روان شود، خداوند در عوض آن ، غرفه هايي را در بهشت براي او اختصاص مي دهد كه صدها سال در آنها مسكن گزيند و هر مؤمني كه از اين اذيت و آزارها كه از ناحيه دشمنان در دنيا به ما رسيده ، چشم هاشم اشك آلود گردد به آن مقداري كه از آن اشك به گونه اش سرازير شده ، خداوند متعال در منزل صدقش او را جاي دهد. و هر مؤمني كه در راه ما آزاري ببيند، خداوند آزار و اذيت روز قيامت را از او بگرداند و از خشم و غضب روز رستاخيز ايمنش فرمايد. و از سرور ما امام صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود: كسي كه در نزدش يادي از ما شود، ديدگانش پر از اشك گردد، اگرچه به مقدار بال مگسي باشد، خداوند گناهانش را بيمارزد، هرچند آن گناهان به اندازه كف روي درياها باشد. متن عربي : وَرُويَ اَيْضًا عَنْ آلِ الرَّسُولِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اِنَّهُمْ قَالُوا: (مَنْ بَكَى وَ اَبْكِي فِينَا مِائَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ بَكَى وَ اَبْكِي خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ اَبْكِي ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ اَبْكِي عَشْرِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ اَبْكِي عَشْرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ بَكَى وَ اَبْكِي وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ تَبَاكِي فَلَهُ الْجَنَّةُ). قَالَ عَلِيٌّ بِنُ مُوسَى بِنُ جَعْفَرِ بِنُ مُحَمَّدِ بِنُ طَاوُوسِ الْحُسَيْنِيِّ - جَامِعُ هَذَا الْكِتَابِ: - اِنَّ مِنْ اَعْجَلِ الْبَوَاعِثِ لَنَا عَلَي سُلُوكِ هَذَا الْكِتَابِ اَعْنِي لَمَّا جَمَعْتُ كِتَابَ: مُصْبَاحِ الزَّائِرِ وَ جَنَاحِ الْمُسَافِرِ، وَ رَأَيْتُهُ قَدْ اَحْتَوَى عَلَي اَعْظَاكِ مَحَاسِنِ الزِّيَارَاتِ وَ مُخْتَارِ اَعْمَالِ تِلْكَ الْاَوْقَاتِ، فَحَامِلُهُ مُسْتَعْنٍ عَنْ نَقْلِ مُصْبَاحِ لِدَلِكِ الْوَقْتِ الشَّرِيفِ، اَعُوْ حَمَلِ مَزَارِ كَبِيرِ اَعُو لَطِيفِ. اَعْحَبْتُ اَيْضًا اَعْنِ يَكُونُ حَامِلُهُ مُسْتَعْنِيًا عَنْ نَقْلِ مَقْتَلِ فِي زِيَارَةِ عَاشُورَاءِ اِلَي مَشْهَدِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ترجمه : همچنين روايت شده كه : كسي كه در مصيبت ما، خود گريان شود و يا صد نفر را بگرياند ما ضمانت مي كنيم كه او از اهل بهشت باشد؛ و كسي كه گريه كند و يا پنجاه نفر را بگرياند، اهل بهشت است و كسي كه بگريد و يا سي نفر را بگرياند باز از اهل بهشت به شمار مي آيد و كسي كه بگريد و يا ده نفر را بگرياند، از اهل بهشت خواهد بود و كسي كه گريه كند و يا فقط يك نفر را بگرياند، اهل بهشت است و كسي كه خود را شبيه گريه كنندگان مي سازد (هرچند اشك نمي ريزد) باز هم

خدا او را به بهشت خواهد برد. علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طوس - که این کتاب لهوف را جمع آوری نموده - گوید: آنچه بیش از هر چیز مرا به نوشتن این کتاب وادار نمود، این بود که چون کتاب (مَصْبَاحُ الزَّائِرِ وَجَنَاحُ الْمُسَافِرِ) را گرد آوردم، دیدم که کتابی شامل بهترین جاهای زیارت و برگزیده ترین اعمالی که هنگام زیارت به جا آورده می شود، شد. و هر که آن کتاب را همراه داشته باشد از حمل کتاب زیارت و اعمال آن، اعم از کتاب کوچک و بزرگ، بی نیاز شده است. لذا تمایل پیدا کردم که هر که آن کتاب را با خود دارد، در کنارش کتاب مَقْتُل جمع و جوری هم برای عزاداری سید الشهداء علیه السلام همراه داشته باشد و از کتابهای دیگر بی نیاز گردد. از این رو، این کتاب را فراهم آوردم و باتوجه به اینکه زیارت کنندگان فرصت کمتری دارند. متن عربی: فَوَضَعْتُ هَذَا الْكِتَابَ لِيُضَمَّ إِلَيْهِ، وَقَدْ جَمَعْتُ هَاهُنَا مَا يَصْلُحُ لَصِيقِ وَقْتِ الزُّوَارِ، وَ عَدَلْتُ عَنِ الْأَطْنَابِ وَالْأَكْثَارِ، وَ فِيهِ غُنْيَةٌ لِفَتْحِ أَبْوَابِ الْأَشْجَانِ، وَبُغْيَةٌ لِنُجْحِ أَرْبَابِ الْإِيمَانِ، فَإِنَّا وَضَعْنَا فِي أَجْسَادِ مَعْنَاهُ رُوحَ مَا يَلِيقُ بِمَعْنَاهُ. وَقَدْ تَرَجَمْنَاهُ بِكِتَابِ: اللُّهُوفِ عَلَي قَتْلِي الطُّفُوفِ، وَوَضَعْنَاهُ عَلَي ثَلَاثَةِ مَسَالِكَ، مُسْتَعِينَا بِالرُّؤُوفِ الْمَالِكِ. ترجمه: در اینجا رشته سخن را کوتاه نموده و مطالب را به طور اختصار بیان می کنم و همین مقدار کافی است که درهای غم و اندوه را به روی خوانندگان باز نماید و مؤمنان را رستگار سازد، که در قالب این الفاظ حقایق ارزنده ای گنجانده ام و نامش را (اللُّهُوفِ عَلَي قَتْلِي الطُّفُوفِ) نهادم و بر سه مسلك تدوین نمودم و از خدای مهربان و مالک جهان، یاری می طلبم.

مسلك اول

الْمَسْلُوكُ الْأَوَّلُ فِي الْأُمُورِ الْمُتَقَدِّمَةِ عَلَي الْقِتَالِ كَانَ مَوْلِدُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتْنِ عَرَبِي : لِخَمْسِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ أَرْبَعٍ مِنَ الْهَجْرَةِ. وَقِيلَ: أَعْلَيَوْمُ الثَّلَاثِ مِنْهُ. وَقِيلَ: فِي أَوَاخِرِ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ. وَرُويَ غَيْرُ ذَلِكَ. وَلَمَّا وُلِدَ هَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ أَعْلَفُ مَلَكٍ يُهْنُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِوِلَادَتِهِ، وَ جَاءَتْ بِهِ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَسَرَّ بِهِ وَ سَمَّاهُ حُسَيْنًا. فِي الطَّبَقَاتِ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: أَعْنَبَانَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكْرٍ بْنُ حَبِيبِ السَّهْمِيِّ، قَالَ: أَعْنَبَانَا حَاتِمُ بْنُ صَنْعَةَ، قَالَتْ أُمُّ الْفَضْلِ زَوْجَةُ الْعَبَّاسِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا: مَسْلُوكُ أَوَّلٍ: در مسائلی که قبل از ماجرای کربلا وقوع یافته است تولد امام حسین علیه السلام ترجمه: تولد حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام در پنجم ماه شعبان المعظم به سال چهارم از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده؛ و بعضی گفته اند که روز سوم آن ماه بود و برخی تولد آن جناب را روز آخر ماه ربیع الاول به سال سوم از هجرت گفته اند و بجز این اقوال، روایات دیگر نیز وارد است. بالجمله؛ چون آن جناب در

اُمَّتِي ، وَ قَدْ اَعْبَرَنِي جِبْرِئِلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّ وَلَدِي هَذَا مَقْتُولٌ مَخْدُولٌ، اَعْلَلَهُمْ فَبَارِكْ لَهُ فِي قَتْلِهِ وَاجْعَلْهُ مِنْ ساداتِ الشُّهَدَاءِ، اَعْلَلَهُمْ وَ لَا تُبَارِكْ فِي قَاتِلِهِ وَ خَاذِلِهِ). قَالَ: فَضَجَّ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ. ترجمه : فرمود: (هذا جِبْرِئِلُ). اينك جبرئیل است كه مرا خبر مي دهد از زميني كه کنار فرات واقع است و آن را (كربلا) مي گویند كه بر روي آن زمین فرزند دلبند من ، حسین فاطمه كشته مي گردد! عرض نمودند: يا رسول الله ! كشنده آن جناب كيست ؟ فرمود: كشنده او مردیست كه نام نحس او (يزید) است - خدا او را لعنت كند - و گویا كه من اكنون قتلگاه و محلّ قبر او را به چشم خود نظر مي نمایم . چون رسول خدا صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ از آن سفر به مدینه مراجعت فرمود، مهموم و مغموم بود؛ پس بر منبر بالا رفت و خطبه انشاء فرمود و مردم را موعظه نمود در حالي كه حسن و حسين عليهما السَّلَام در خدمت آن بزرگوار در پيش روي آن حضرت بودند و چون از ادای خطبه فارغ گردید، دست راست خود را بر سر حسن عليه السَّلَام و دست چپ خود را بر سر حسين عليه السَّلَام بنهاد و سر مبارك را به سوي آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا، به درستي كه محمد صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بنده تو و نبي تو است و اين دو فرزند از اطائب عترت و بهترين ذُرِّيّه من و بنيان من اند. و ايشان را در ميان اُمت خود مي گذارم كه جانشين من اند و اينك جبرئيل خبر داد مرا كه اين فرزند من كشته خواهد شد و مخدول خواهد بود؛ خداوندا كشته شدن را بر او مبارك گردان و او را از جمله سادات شهداء بگردان و مبارك مكن در حقّ قاتل و خوار كننده او. راوي گفت : پس مردم و اهل مسجد صداها به گريه و افغان بلند متن عربي : وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : (اَعْتَبُوكُمْ وَلَا تَنْصُرُوهُمْ). ثُمَّ رَجَعَ - صَلَّوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ - وَ هُوَ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ مُحَمَّرُ الْوَجْهِ، فَخَطَبَ خُطْبَةً اُخْرِي مُوجِزَةً وَ عَيْنَاهُ تَهْمَلَانِ دُمُوعًا ثُمَّ قَالَ: (اَعْيَاهَا النَّاسُ اِنِّي قَدْ خَلَقْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللهِ، وَ عِثْرَتِي وَ اَعْرُوسَتِي وَ مِزَاجَ مَائِي وَ نَمْرَةَ فُوَادِي وَ مُهْجَتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ قَدْ اَبْغَضْتُ عِثْرَتِي وَ ظَلَمْتُوهُمْ اَعْلَا وَ اِنِّي اَعْتَظِرُّهُمَا، وَ اِنِّي لَا اَسْأَلُكُمْ فِي ذَلِكَ اِلَّا مَا اَمَرَنِي رَبِّي اَعَنْ اَسْأَلُكُمْ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ، فَانْظُرُوا اَعْلَا تَلْقَوْنِي غَدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. اَعْلَا وَ اِنَّهُ سَتَرْدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَ رَايَاتٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ: رَايَةٌ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ قَدْ فَرَعَتْ لَهَا الْمَلَائِكَةُ، فَتَقِفُ عَلَيَّ، فَاَقُولُ: مَنْ اَنْتُمْ ؟ فَيَنْسَوْنَ ذِكْرِي وَ يَقُولُونَ: نَحْنُ اَهْلُ التَّوْحِيدِ مِنَ الْعَرَبِ. فَاَقُولُ لَهُمْ: اَنَا اَحْمَدُ نَبِيِّ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ. فَيَقُولُونَ: نَحْنُ مِنْ اُمَّتِكَ يَا اَحْمَدُ. ترجمه : نمودند، آن حضرت فرمود كه شما الان بر حال او گريه مي كنيد و حال آنكه او را ياري نخواهيد كرد. پس از اتمام آن مجلس ، بار ديگر به مسجد مراجعت فرمود در حالي كه رنگ مبارك آن حضرت متغيّر و روي نازنينش از شدّت غضب سرخ بود و خطبه مختصر ديگر بخواند و در آن حال از چشمان آن حضرت اشك مي ريخت پس فرمود: ايّها الناس ! به درستي كه من در ميان شما دو چيز سنگين و بزرگ را واگذارده ام يكي كتاب خداست و ديگري عترت من كه

بنیاد امر من و مایه امتزاج آب طینت من و میوه دل و پاره جگر من اند. این دو چیز از هم جدایی ندارند تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و به تحقیق که دشمن داشتید عترت مرا و برایشان ستم روا نمودید، آگاه باشید که من در روز قیامت انتظار این دو امر بزرگ دارم تا آنکه به نزد من آیند و من پرسش نمی کنم درباره ایشان مگر آنچه را که پروردگار من به من امر فرموده و آن آنست که از شما بخواهم که در حق دُوی القُربی من ، دوستی نمایید؛ پس اندیشه کنید که مبدا در فردای قیامت بر کنار حوض کوثر نتوانید که مرا دید (در حالی نسبت به آنها کینه و ظلم روا داشته باشید). زود باشد که در روز قیامت سه سرکرده این اُمت با سه عَلم در نزد من خواهد آمد: یك عَلم سیاه و تاریک که ملائکه از دهشت و وحشت دیدار آن به فریاد آیند؛ پس در حضور من بایستند. من گویم که مَنْ اَحمد پیغمبر خدا بر عرب و عجم . گویند که ما از امت توایم ای احمد! متن عربی : فَأَقُولُ لَهُمْ: كَيْفَ خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي فِي أَهْلِي وَ عِثْرَتِي وَ كِتَابِ رَبِّي ؟ فَيَقُولُونَ: أَعَمَّا الْكِتَابِ فَضَيَّعْنَاهُ، وَ أَعَمَّا عِثْرَتِكَ فَحَرَصْنَا عَلَيَّ أَعَنْ نَبِيَّهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ. فَأَعُولِي وَ جُهِي عَنْهُمْ، فَيَصْدُرُونَ ظِمَاءً عِطَاشًا مُسَوَّدَةً وَ جُوهُهُمْ. ثُمَّ تَرُدُّ عَلَيَّ رَايَةً آخِرِي أَشَدُّ سَوَادًا مِنَ الْأُولَى ، فَأَقُولُ لَهُمْ: كَيْفَ خَلَقْتُمُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ الْأَكْبَرِ وَالْأَصْغَرِ: كِتَابِ رَبِّي ، وَ عِثْرَتِي ؟ فَيَقُولُونَ: أَعَمَّا الْأَكْبَرِ فَخَالَفْنَا، وَ أَعَمَّا الْأَصْغَرِ فَخَذَلْنَاهُمْ وَ مَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مَزْقٍ. فَأَقُولُ: إِلَيْكُمْ عَنِّي ، فَيَصْدُرُونَ ظِمَاءً عِطَاشًا مُسَوَّدَةً وَ جُوهُهُمْ. ثُمَّ تَرُدُّ عَلَيَّ رَايَةً آخِرِي تَلْمَعُ وَ جُوهُهُمْ نُورًا، فَأَقُولُ لَهُمْ: مَنْ أَعَنْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ أَهْلُ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ وَ التَّقْوَى ترجمه : پس من خواهم گفت که بعد از من چگونه بودید در حق اهل بیت و عترت من و در حق کتاب پروردگار من ؟ جواب می گویند: اما کتاب را، پس آن را ضایع نمودیم و اما عترت تو را، پس راغب و حریص بودیم که ایشان را تماما هلاک نمائیم و از روی زمین برداریم . پس من روی از ایشان بگردانم و از نزد من ، تشنه با روهای سیاه برگردند پس از آن ، گروه دیگر با عَلم به نزد من آیند که از گروه اول سیاه تر، پس به ایشان گویم : پس از وفات من چگونه رفتار نمودید بر دو (ثقل) که در میان شما گذارده بودم ؛ یکی بزرگ و دیگری کوچک ، که بزرگ کتاب خدا و کوچک عترت من بودند. جواب گویند: اَمَّا ثَقْل بزرگ را که کتاب خدا بود، مخالفت حکم آن نمودیم و اَمَّا ثَقْل کوچک که عترت باشد آن را خوار گردانیدیم و از هم گسیختیم . پس به ایشان گویم : از نزد من دور شوید! پس تشنه و روسیاه برگردند. آنگاه گروه دیگر با عَلم و با چهره های درخشنده از نور، بر من وارد شوند. به ایشان گویم : شما چه کسانید؟ گویند: ما ئیم اهل کلمه توحید و پرهیزکاری . متن عربی : نَحْنُ أَعْمَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَ نَحْنُ بَقِيَّةُ أَهْلِ الْحَقِّ، حَمَلْنَا كِتَابَ رَبِّنَا فَأَخْلَلْنَا حِلَالَهُ وَ حَرَمْنَا حَرَامَهُ، وَ أَحْبَبْنَا ذُرِّيَّةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَنَصَرْنَاهُمْ مِنْ كُلِّ مَا نَصَرْنَا مِنْهُ أَنْفُسَنَا، وَ قَاتَلْنَا مَعَهُمْ مَنْ نَاوَاهُمْ. فَأَقُولُ لَهُمْ: اءَبْشِرُوا فَأَنَا نَبِيُّكُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آلِهِ، وَ لَقَدْ كُنْتُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا وَصَفْتُمْ، ثُمَّ أَسْقَيْهِمْ مِنْ حَوْضِي ، فَيَصْدُرُونَ مَرُوبِينَ مُسْتَبْشِرِينَ، ثُمَّ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا أَبَدِينَ. قَالَ: وَ كَانَ النَّاسُ يَتَعَاوَدُونَ ذِكْرَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، وَ يَسْتَغْطِئُونَهُ وَ يَرْتَقِبُونَ قُدُومَهُ. فَلَمَّا تُوَفِّي مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ لَعْنَةُ اللَّهِ - وَ ذَلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ- كَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُثْبَةَ وَ كَانَ أَمِيرًا بِالْمَدِينَةِ يَأْمُرُهُ بِأَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ عَلَى أَهْلِهَا وَ خَاصَّةً عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَام ، وَ يَقُولُ لَهُ: إِنَّ أَبِي عَلَيْكَ فَاضْرِبْ عُقَّةَ وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ. فَأَعْضَرَ الْوَلِيدُ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَاسْتَشَارَهُ فِي تَرْجَمِهِ : مَائِمٌ أُمَّتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ؛ مَا بَقِيَ أَهْلٌ حَقَّ هَسْتِيم ، كِتَابُ بِرُورِدْگَارِ خُودِ رَا بِرِدَاشْتِه اِيْم وَ حَلَالِ أَنْ رَا حَلَالِ دَانَسْتِه اِيْم وَ حَرَامِ أَنْ رَا حَرَامِ شَمَرْدِيْم وَ ذَرِيَه پِيغَمْبَرِ خُودِ رَا دُوسْتِ مِي دَاشْتِيْم وَ اِيْشَانِ رَا يَارِي كَرْدِيْم اَز هَر چِيْزِي كِه خُودِ رَا اَز أَنْ يَارِي نَمُودِيْم وَ بَا هَر كَسِ كِه قَصْدِ جَنْگِ بَا اِيْشَانِ دَاشْتِ قَتَالِ كَرْدِيْم . پَس بِه اِيْشَانِ گُويِم كِه شَمَا رَا بَشَارَتِ بَاد! مَنَمُ مُحَمَّدِ پِيغَمْبَرِ شَمَا وَ الْحَقُّ دَر دَارِ دُنْيَا چَنَانِ بُوْدِيْد كِه اَكُنُونِ وَ صَفِ نَمُودِيْد؛ پَس اِيْشَانِ رَا اَز حَوْضِ كُوتَرِ سِيْرَابِ كَنَم وَ اَنهَا سِيْرَابِ وَ خُوشْحَالِ مِي گَرْدَنَد وَ دَاخِلِ بَهْشْتِ مِي شُونَد وَ دَر بَهْشْتِ ، هَمِيْشِه جَاوِيْدَانِ بَاشَنَد. رَاوِي گُويِد: عَادَتِ مَرْدَمِ بَرِ اِيْنِ جَارِي شَد كِه يَادِ اَز قَتْلِ حُسَيْنِ مَظْلُومِ مِي نَمُودَنَد وَ اَن رَا دَر نَظَرِ عَظِيْمِ مِي شَمَرْدَنَد وَ مَنْتَظَرِ وَ مَتَرَقَّبِ چَنِيْنِ وَاقِعِه بُوْدَنَد. چُونِ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ - عَلِيْهِمَا اللَّعْنَةُ وَ النِّيرَانِ - دَر مَاهِ رَجَبِ بِه سَالِ شَصْتِ اَز هَجْرَتِ ، جَانِ بِه مَالِكِ دُوزَخِ سِپَرْدِ وَ يَزِيْدِ حَرَامِ زَادِه بِه جَايِ اَن مَلْعُونِ بِه سُلْطَنَتِ نَشَسْت . يَزِيْدِ نَامِه اِي بِه وَلِيْدِ بْنِ عُقْبَةَ - حَاكِمِ مَدِيْنِه نُوْشْت وَ دَر اَن نَامِه اَمْرِ نَمُودِه بُوْد كِه بَرَايْشِ اَز اَهْلِ مَدِيْنِه ، خُصُوصَا اَز حَضْرَتِ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِيْعَتِ بَغِيْرَدِ وَ دَر اَن نَامِه ، مَنْدَرَجِ بُوْد كِه هَر گَاهِ اَن جَنَابِ بِيْعَتِ نَنَمَايِدِ اَوْ رَا گَرْدَنِ بَزَنِ وَ سَرِ اَوْ رَا اَز بَرَايِ مَنِ بَفَرَسْتِ ! پَس وَلِيْدِ بَعْدِ اَز مَطَالَعِه اَن نَامِه ، مَرْوَانَ بْنِ حَكَمِ رَا طَلِيْبِدِ وَ بَا اَوْ دَر اِيْنِ بَابِ مَشُورَتِ نَمُود. مَتْنِ عَرَبِي : اَمْرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام . فَقَالَ: إِنَّهُ لَا يَقْبَلُ، وَلَوْ كُنْتُ مَكَانَكَ لَضَرَبْتُ عُقَّةَ. فَقَالَ الْوَلِيدُ: لَيْتَنِي لَمْ أَعِكْ شَيْئًا مَذْكُورًا. ثُمَّ بَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، فَجَاءَهُ فِي ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ، فَتَعَيَّيَ الْوَلِيدُ إِلَيْهِ مَوْتَ مُعَاوِيَةَ، وَ عَرَضَ عَلَيْهِ الْبَيْعَةَ لِيَزِيْدَ. فَقَالَ: (أَعِيْهَا الْاَمِيْرُ، إِنَّ الْبَيْعَةَ لَا تَكُوْنُ سِرًّا، وَ لَكِنْ اِذَا دَعَوْتَ النَّاسَ عَدَا فَادْعُنَا مَعَهُمْ). فَقَالَ مَرْوَانُ: لَا تَقْبَلْ اَعِيْهَا الْاَمِيْرُ عُدْرَهُ، وَ مَتِي لَمْ يُبَايِعْ فَاضْرِبْ عُقَّةَ. فَعَضِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام ثُمَّ قَالَ: (وَيْلِيْ عَلَيْكَ يَا بْنَ الزَّرْقَاءِ، اَعَنْتَ تَأْمُرُ بِضَرْبِ عُقَّتِي ، كَذِبْتَ وَاللَّهِ وَلَوْ مَتَ). ثُمَّ اَعْقَبَ عَلَى الْوَلِيدِ فَقَالَ: (أَعِيْهَا الْاَمِيْرُ اِنَّا اَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا خَتَمَ اللَّهُ، وَ يَزِيْدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ تَرْجَمَهُ : مَرْوَانَ گُفْت كِه اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَبُولِ نَخَوَاهِ نَمُود كِه بَا يَزِيْدِ بِيْعَتِ نَمَايِدِ وَ اَكْرِ مَنِ بِه جَايِ تُو مِي بُوْدَمِ اَوْ رَا گَرْدَنِ مِي زَدَم . وَلِيْدِ گُفْت : اِي كَاش ! مَن دَر سَلَكِ مَعْدُومِيْنِ بُوْدَمِي تَا بِه اِيْنِ اَمْرِ شَنِيعِ مَبْتَلَا نَغَرْدِيْدَمِي . پَس اَز اَن ، وَلِيْدِ كَسِي رَا

خدمت ابي عبدالله عليه السلام فرستاده او را طلب داشت . آن حضرت با سي نفر از اهل بيت و دوستان خود به منزل وليد، تشریف آوردند. وليد خبر مرگ معاويه پليد را به او داد و اظهار داشت که آن جناب با يزيد بيعت نمايد. امام عليه السلام فرمود: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! بيعت کردن من نمی توان که به پنهانی باشد، چون فردا شود و مردم را طلب داري ما را نیز با ایشان بخواه . مروان لعین - که در آن مجلس حاضر بود - گفت : اي امیر! این عذر را از او مپذیر و اگر بيعت نمی نماید او را گردن بزن . امام حسين عليه السلام [از شنیدن این سخنان] در غضب شد، فرمود: واي بر تو، اي پسر زن [كبود چشم] زناكار! تو را چه يارا که حکم نمايي مرا گردن زنند؟! به خدا سوگند! دروغ گفتي و خود را [با این سخنان جسارت آمیز] خوار داشتی . سپس آن حضرت عليه السلام روي مبارك به جانب وليد نمود. فرمود: اي امیر! مايم خانواده نبوت و معدن رسالت و خانه ما محل آمد و شد ملائکه است و خدای متعال به ما ابتدای خلقت و رحمت را فرمود و به ما ختم خواهد نمود و يزيد مردیست فاسق متن عربي : الْخَمَرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعَلِّقٌ بِالْفِسْقِ لَيْسَ لَهُ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ، وَمِثْلِي لَا يُبَايِعُ بِمِثْلِهِ، وَلَكِنْ نُصْبِحُ وَنُصْبِحُونَ وَنَنْظُرُ وَتَنْظُرُونَ أَعَيْنًا أَعَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَالْبَيْعَةِ. ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ مَرْوَانُ لِلْوَلِيدِ: عَصَيْتَنِي . فَقَالَ: وَيْحَكَ يَا مَرْوَانُ، إِنَّكَ أَعَمَرْتَ بِذِهَابٍ دِينِي وَدُنْيَايَ، وَاللَّهِ مَا أَعْجَبُ أَعَنَ مُلْكُ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا لِي وَإِنِّي قَتَلْتُ حُسَيْنًا، وَاللَّهِ مَا أَعْظَنُ أَحَدًا يَلْقَى اللَّهَ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَهُوَ خَفِيفُ الْمِيزَانِ، لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِ وَ لَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ. قَالَ: وَ أَعْصَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَخَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يَسْتَمِعُ الْأَخْبَارَ، فَلَقِيَهُ مَرْوَانُ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي لَكَ نَاصِحٌ فَأَعْطِنِي تَرْشُدًا. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (وَ مَا ذَاكَ، قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ). فَقَالَ مَرْوَانُ: إِنِّي أَمْرُكَ بِبَيْعَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، تَرْجَمُهُ : و شرابخوار و کشنده نفس محترمه ، آشکارا به فسق مشغول است ، مانند من ، کسی با او بيعت نخواهد نمود و لکن چون صبح فردا شود، ما و شما هر دو - نظر در امور خویش نمایم که چه کس از میان ما سزاوار به خلافت و بيعت خلق با او باشد. پس از ادای این کلمات ، امام عليه السلام از نزد وليد، بیرون آمد. مروان لعین به وليد گفت : با رأي من مخالفت کردی و عصیان نمودی . وليد گفت : واي بر تو باد! به من اشاره کردی به امري که دین و دنیای مرا از دست بدهی ؛ برو، به خدا سوگند! که دوست نمی دارم که تمام دنیا را مالک باشم و حال آنکه قاتل امام حسين عليه السلام بوده باشم ؛ به خدا سوگند! گمان ندارم کسی خدا را ملاقات کند و خون حسين عليه السلام در گردن او باشد مگر آنکه میزان اعمال او سبک خواهد بود و خدای متعال نظر رحمت به سوي او نخواهد نمود و او را از گناه پاک نخواهد کرد و عذابي دردناك او را خواهد بود. راوي گوید: چون صبح شد آن حضرت که از منزل خود مي آمد، اخبار مختلف از مردم مي شنید، پس مروان پليد را در راه ملاقات نمود. مروان عرض کرد: اي ابا عبد الله ، من تو را نصيحت مي کنم ، از من بپذیر که

البحار. وَحَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْهُ مَنْ أَشْرَفَتْ إِلَيْهِ، بِإِسْنَادِهِمْ إِلَيَّ عُمَرَى النَّسَابَةِ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ -
 فيما ذكره في آخر (كتاب الشافي في النسب)، بِإِسْنَادِهِ إِلَيَّ جَدِّ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي
 عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ أَعْوَالِي آلَ عَقِيلٍ قَالَ: لَمَّا اِمْتَنَعَ أَخِي الْحُسَيْنُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَيْعَةِ لِإِزِيدَ بِالْمَدِينَةِ، دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ خَالِيًا، فَقُلْتُ لَهُ: ترجمه : چون چشم
 امام حسن عليه السلام به برادر خود افتاد گریه نمود! امام حسين عليه السلام عرض نمود:
 سبب گریه شما چیست ؟ امام حسن عليه السلام فرمود: گریه می کنم از جهت آنچه که بر سر
 تو می آید! سپس فرمود که شهادت من به آن زهري است که به سوي من می آورند و به پنهانی
 به من می خوراندند و من به آن زهر کشته می شوم و لکن هیچ روزی به مانند روز تو نخواهد
 بود، اي ابا عبدالله ؛ براي اینکه سي هزار کس دور تو را خواهد گرفت که همه ادعا می کنند از
 اُمّت جدّ ما صلي الله عليه و آله هستند و خود را مسلمان و معتقد به اسلام می دانند، پس اجتماع
 می کنند بر کشتن و ریختن خون تو و ضایع ساختن حرمت تو و اسیر نمودن ذریّه و زنان و
 دختران تو و تاراج کردن بُنه بارگاه تو و چون چنین شود، خدایمتعال بر بني اُمیّه ، لعنت دائم
 فرو فرستد و آسمان خون با خاکستر خواهد بارید و همه چیز بر مظلومیت تو گریه می کند
 حتي حیوانات وحشی صحرا و ماهیان دریا! خبر داد مرا جماعتی از راویان که در سابق به
 اسم بعضی از آنها اشاره نمودم و سندهای ایشان به عمر نسابه - رضوان الله عليه - که در
 کتاب (شافي) خودش - که در علم نسب است - ذکر نموده و سند آن را به جدّ خود محمد بن
 عُمَرَ می رساند. محمد گوید: شنیدم از پدر خود عمر بن علي بن ابي طالب عليه السلام که این
 حدیث را از برای دایي های من از آل عقیل ، نقل می نمود و گفت : چون برادر من امام حسين
 عليه السلام از بیعت با یزید پلید، امتناع نمود من در مدینه طیبّه به منزل او رفتم و او را تنها
 یافتم ، گفتم : متن عربي : جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنِي اَعْوُكَ اَعْبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ، عَنْ
 اَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ثُمَّ سَبَقْتَنِي الدَّمْعَةُ وَ عَلَا شَهْقِي . فَضَمَنِي إِلَيْهِ وَ قَالَ: حَدَّثَكَ اَعْي مَقْتُولٌ؟
 فَقُلْتُ لَهُ: حُوشَيْتَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ: سَأَلْتُكَ بِحَقِّ اَبِيكَ بِقَتْلِي خَيْرَكَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَلَوْلَا
 نَاوَلْتُ وَ بَايَعْتُ. فَقَالَ: حَدَّثَنِي اَبِي : اَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي ، وَ
 اَنَّ ثُرُبَّتِي تَكُونُ بِقُرْبِ ثُرُبَّتِهِ، فَتَنْظُنُّ اِنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ اَعْلَمْهُ، وَاللَّهُ لَا أُعْطِي الدُّنْيَا مِنْ نَفْسِي
 اَبَدًا، وَلَتَقْفَيْنَ فَاطِمَةُ اَبَاها شَاكِيَةً مَا لَقِيتُ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ اُمَّتِهِ، وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَعَدَّ اَذَاها فِي
 ذُرِّيَّتِها. اَعْقُولُ اَعْنَا: وَلَعَلَّ بَعْضَ مَنْ لَا يَعْرِفُ حَقَائِقَ شَرَفِ السَّعَادَةِ بِالشَّهَادَةِ يَعْتَقِدُ اَنَّ اللَّهَ لَا يُتَعَبَّدُ
 بِمِثْلِ هَذِهِ الْحَالَةِ. اَعْمَا سَمِعَ فِي الْقُرْآنِ الصَّادِقِ الْمَقَالِ اِنَّهُ تَعَبَّدَ قَوْمًا ترجمه : فدای تو کردم ، اي
 ابا عبدالله ! برادرت امام حسن عليه السلام به من خبر داده حدیثی را که از پدر بزرگوار خود
 شنیده بود. چون سخن را به اینجا رسانیدم گریه بر من پیشی گرفت و نگذاشت که سخن را تمام
 کنم و صدای من به گریه بلند گردید پس آن جناب مرا در آغوش کشید و فرمود که آیا برادر

من به تو چنین خبر داده که من کشته خواهم شد؟ گفتیم : چنین امري بر تو مبادا. پس فرمود: تو را به حق پدريت سوگند مي دهم که آيا برادر من به تو خبر داده از کشته شدن من ؟ گفتیم : چنین است . اي کاش که دست خود را مي دادي و با اين گروه بيعت مي نمودي ؟ فرمود: خبر داد پدرم که رسول خدا به او خبر داده که او و من کشته خواهيم شد، قبر من نزديک قبر پدرم خواهد بود، آيا تو چنين مي پنداري که آنچه تو از آن مطلع هستي ، من از آنها بي خبرم ؟! به خدا سوگند! هرگز خواري و ذلت از براي خود نخواهم پسنديد. البته مادرم فاطمه زهرا در روز قيامت پدرش رسول خدا را ديدار خواهد نمود و شکايت خواهد کرد از ظلم و ستمی که دُرّيه او از اين امت ديدند. داخل بهشت نشود هر کسي که فاطمه را در حق ذرّيه او، اذيت نموده باشد. سيّد ابن طاوس چنين گوید که شايد بعضي کساني که راهنمايي نشده اند به سوي معرفت داشتن به اينکه شرافت سعادت به شهادت است ، چنين اعتقاد دارند که به مانند چنين حالي از شهادت نمي توان خدای متعال را عبادت نمود، آيا چنين کس نشنیده که خدای متعال در قرآن راست گفتار ذکر متن عربي : بِقَتْلِ اَنْفُسِهِمْ، فَقَالَ تَعَالٰی : (فَتَوْبُوا اِلَيَّ بَارِئُكُمْ فَاَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ). وَلَعَلَّه يَعْتَقِدُ اَنَّ مَعْنٰی قَوْلِهِ تَعَالٰی : (وَلَا تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى النَّهْلِ) اَنَّهُ هُوَ الْقَتْلُ، وَ لَيْسَ الْاَمْرُ كَذَلِكَ، وَ اِنَّمَا التَّعَبُّدُ بِهِ مِنْ اَبْلَغِ دَرَجَاتِ السَّعَادَةِ. وَ لَقَدْ ذَكَرَ صَاحِبُ الْمَقْتَلِ الْمَرْوِيُّ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ: [مَا يَلِيْقُ بِالْعَقْلِ]: فَرَوٰى عَنْ اَسْلَمَ قَالَ: غَزَوْنَا نَهَاوَنَدَ - وَ قَالَ غَيْرُهَا - وَ اصْطَفَيْنَا وَالْعَدُوَّ صَفَيْنَ لَمْ اَعَرَ اَعْطَوْلَ مِنْهُمَا وَلَا اَعَرَضَ، وَالرُّومُ قَدْ اَعْلَصَقُوا ظُهُورَهُمْ بِحَائِطِ مَدِينَتِهِمْ، فَحَمَلَ رَجُلٌ مِّنَّا عَلَيَّ الْعَدُوَّ. فَقَالَ النَّاسُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اَعْلَقِي نَفْسَهُ اِلَى النَّهْلِ. فَقَالَ اَبُو اَيُّوبَ الْاَنْصَارِي : اِنَّمَا تُؤَوَّلُونَ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَيَّ اَعَنَّ حَمَلٌ هَذَا الرَّجُلُ يَلْتَمِسُ الشَّهَادَةَ، وَلَيْسَ كَذَلِكَ، اِنَّمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِينَا، لِاَنَّا كُنَّا قَدْ اِسْتَعَلْنَا تَرْجَمَهُ : نموده که تکليف فرموده گروهی از امتهاي سابق را که نفس خود را به قتل رسانند آنجا که فرموده : (فَتَوْبُوا...) (11) پس توبه کنید! و به سوي خالق خود باز گردید و خود را به قتل برسانید! اين کار، براي شما در پيشگاه پروردگارتان بهتر است . و شايد چنين گمان دارد که در آنجا يي که خدای متعال ذکر فرموده : (وَلَا تُلْقُوا...) (12) خود را به دست خود، به هلاکت نيفکنيد. آن (تهلکه) که از آن نهي فرموده ، کشته شدن باشد و حال آنکه چنين نيست ، بلکه تعبد به شهادت يافتن از اَبْلَغِ درجات سعادت است . و به تحقيق ذکر نموده صاحب کتاب (مقتل) آن روايات آن از امام جعفر صادق عليه السلام است که از (اَسْلَمَ) چنين روايت گرديده در تفسير اين آيه شريفه (لَا تُلْقُوا...) (که) (اَسْلَمَ) گفت : در يکي غزوات به جهاد رفتيم ، در نهاوند يا بلد ديگر؛ و ما مسلمانان و دشمنان دو صف بسته بوديم چنان صفها که مانند آن را در طول و عرض ندیده ام ، کُفَّار روم پشت به حصار شهر خود داده بودند يعني پشت ايشان محکم بود؛ پس مردی از ميان صف مسلمين بر صف دشمن حمله نمود، مردم

گفتند: (لا إِلَهَ...)، این مرد خود را به مهلکه انداخت . ابویوب انصاری رحمه الله که در آن معرکه حاضر بود به جماعت مسلمانان ، گفت که شما این آیه را چنین تاعویل ننمائید که این مرد که طالب شهادت شده بر دشمن حمله نموده ، خود را در (تهلکه) انداخته است ، چنین نیست که شما را گمان است ؛ بلکه این آیه شریفه در شاعن ما نازل گردید که چون ما مشغول بودیم به متن عربی : بِنُصْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَرْكُنَا إِهَالِينَا وَءَمْوَالِنَا عَنْ نُقِيمِ فِيهَا وَنُصْلِحَ مَا فَسَدَ مِنْهَا، فَقَدْ ضَاعَتْ بِتَشَاغُلِنَا عَنْهَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ إِنْكَارًا لِمَا وَقَعَ فِي نُفُوسِنَا مِنْ التَّخَلُّفِ عَنْ نُصْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا صَلَاحَ لَكُمْ فِي تَرْكِنَا : (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ)، مَعْنَاهُ: إِنْ تَخَلَّفْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَءَقَمْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ أَعْلَقْتُمْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَسَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَهَلَكْتُمْ، وَذَلِكَ رَدُّ عَلَيْنَا فِيمَا قُلْنَا وَعَزَمْنَا عَلَيْهِ مِنَ الْأَقَامَةِ، وَتَحْرِيزُنَا عَلَى الْعَزْوِ، وَ مَا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي رَجُلٍ حَمَلَ الْعَدُوَّ وَ يُحَرِّضُ أَصْحَابَهُ عَنْ يَفْعَلُوا كَفَعْلِهِ أَوْ يَطْلُبُ الشَّهَادَةَ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَجَاءً لثَوَابِ الْآخِرَةِ. أَعْقُولُ: وَقَدْ نَبَّهْنَاكَ عَلَى ذَلِكَ فِي خُطْبَةِ هَذَا الْكِتَابِ، وَ سَيَأْتِي مَا يَكْشِفُ عَنْ هَذِهِ الْأَسْبَابِ. قَالَ رُوَاهُ حَدِيثِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ مَعَ الْوَلِيدِ بْنِ عُثْبَةَ وَ مَرْوَانَ : فَلَمَّا كَانَ الْعَدَاةُ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ لثَلَاثِ مَضَيَّينَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ سِتِّينَ. ترجمه : یاری نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله و عیال و اموال خویش را و گذاردیم و ترک نمودیم که در نزد آنها بمانیم و آنچه را که فاسد گردیده اصلاح آن نمائیم . سپس رفته رفته به واسطه آنکه از آنها غفلت نمودیم ضایع گردیدند و از این جهت ، خداوند تعالی این آیه را نازل فرمود از جهت آنچه که در خواطر مُحَمَّر داشتیم و خیال نمودیم که از یاری پیغمبر دست برداریم و به اصلاح خود بکوشیم . معنی آیه این است که : اگر شما ترک یاری رسول خدا نمودید و در خانه های خود اقامت کردید چنان است که خود را به دست خویش در مهلکه انداخته باشید و خدای تعالی بر شما خشم خواهد گرفت و به این واسطه هلاک خواهید گردید. پس این آیه شریفه ردی بود بر ما از آنچه گفته بودیم و بر آن عزم نموده بودیم که در خانه ها اقامت گزینیم و ترغیبی مؤ کد بود بر آنکه ما مسلمانان با کفار جنگ بنماییم و نازل نگردیده بر آن کس که بر دشمن حمله آورد و اصحاب خود را نیز ترغیب کند تا مانند او جهاد کنند و فیض شهادت را در راه خدا به امید اجر و ثواب طلبند. سید ابن طاوس می گوید: این مطلب را در خطبه همین کتاب خود سابقا ذکر نمودم و بعد از این هم ذکر خواهد شد آنچه پرده از روی این اسباب بردارد. راویان حدیث بعد از گزارش مذاکرات امام با ولید و مروان لعین ، چنین گفته اند که در صبح آن شبی که حضرت امام حسین علیه السلام به خانه ولید، تشریف فرما شده بود بار سفر مکه را بست و متوجه خانه خدا گردید و سه روز از ماه شعبان سال 60 از هجرت متن عربی : فَأَقَامَ بِهَا بَاقِيَ شَعْبَانَ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَشَوَّالَ وَذِي الْقَعْدَةِ. قَالَ: وَجَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَأَعَارَا عَلَيْهِ بِالْأُ

سُلیمان بن صُرَد خُزاعی مجتمع گردیدند و چون جمعیت ایشان کامل گردید، سلیمان بن صرد برخاست و خطبه ای خواند و در آخر خطبه خود گفت: ای گروه شیعیان! شما دانستید که معاویه لعین به دَرَك رفته و به سوي غضب خدای تعالی روی آورده و به نتایج کردار خویش رسیده و فرزند پلید آن ملعون به جای پدر خبیث خود نشسته و حضرت امام حسین علیه السلام از بیعت کردن با او رو گردانیده است و از ظلم طاغوتیان آل ابوسفیان - لَعْنَهُمُ اللَّهُ - به سوي مکه معظمه فرار نموده است و شما، شیعیان او هستید و از پیش، شیعه پدر بزرگوار آن حضرت بوده اید و امروز آن جناب محتاج است که شما او را یاری نمایید؛ اگر می دانید که او را یاری خواهید نمود و در رکاب او با دشمنان او، جهاد خواهید کرد عرایض خود را به آن جناب بنویسید؛ اگر می ترسید که مبدا سستی در یاری او نمایید و از دور او متفرق گردید، در این صورت، این مرد را مغرور و فریفته خود نسازید. راوی گوید: اهل کوفه نامه ای به خدمت آن جناب نوشتند به این مضمون که (بِسْمِ اللَّهِ...) (این نامه ایست به سوي حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، از جانب سلیمان بن صُرَد و مُسَيَّب بن نَجَبَه و رِفَاعَة بن شَدَاد و حبیب بن مُظَاهِر و عبدالله بن وائل و از جانب سایر شیعیان آن حضرت از جماعت مؤمنان که سلام ما بر تو باد! متن عربی: سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ، اَعْمَا بَعْدُ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَمَ عَدُوَّكَ وَ عَدُوَّ اَبِيكَ مِنْ قَبْلُ، اَعْلَجَبَارَ الْعَنِيدِ الْعَشُومِ الظَّلْمُومِ الَّذِي ابْتَزَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ اَعْمَرَهَا، وَ غَصَبَهَا فَيَاءَهَا، وَ تَأَمَّرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَى مِنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَ اسْتَبَقَى شِرَارَهَا، وَ جَعَلَ مَالَ اللَّهِ دَوْلَةً بَيْنَ جَبَابِرَتِهَا وَ عَتَاتِهَا، فَبُعِدَا لَهُ كَمَا بُعِدَتْ ثُمُودُ. ثُمَّ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ غَيْرُكَ، فَاقْبَلْ لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ، وَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ فِي قَصْرِ الْأَمَةِ، وَ لَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ وَلَا جَمَاعَةٍ، وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدٍ، وَلَوْ بَلَّغْنَا اَعْنَاكَ قَدْ اَعْقَبْتَ اَعْرَجَنَا حَتَّى يَلْحَقَ بِالسَّامِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلِي اَبِيكَ مِنْ قَبْلِكَ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. ثُمَّ سَرَحُوا الْكِتَابَ، وَ لَبِثُوا يَوْمَيْنِ آخَرَيْنِ وَ اَعْتَفُوا جَمَاعَةً مَعَهُمْ نَحْوَ مِائَةٍ وَ خَمْسِينَ صَحِيفَةً مِنَ الرَّجُلِ وَ الْأُنْثَيْنِ وَ الثَّلَاثَةِ وَ الْأَرْبَعَةِ، يَسْأَلُونَهُ الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ. ترجمه: اما بعد؛ حمد و سپاس آن خداوندی را سزااست که آن کس را که دشمن تو و دشمن پدر تو از سابق بود هلاک نمود. آن مرد جبّار و عنید و ستمکار که امور این امت را به ظلم تصرف کرد و غنیمت ها و اموال ایشان را غصب نمود و بدون آنکه امت راضی باشد آن مرد بر ایشان امیر و حکمران گردید. پس از آن، اَخْبَار و نیکوکاران را کشت و ناپاکان و اشرار را باقی گذارد و مال خدا را سرمایه دولتمندی ظالمان و سرکشان قرار داد. پس دور باد از رحمت خدا، چنانکه قوم ثمود از رحمت خدا دور گردیدند. پس ما را امام و پیشوایی جز تو نیست، بیا به سوي ما که شاید خدمتعال ما را به واسطه تو بر اطاعت حق مجتمع سازد و اینک نُعْمَان بن بشیر - حاکم کوفه - در قصر دارالاماره می باشد و با او از برای نماز جمعه و نماز عید حاضر نمی

شویم و اگر خبر به ما برسد که حرکت فرموده ای ، او را از کوفه بیرون خواهیم نمود تا به شام برگردد. ای فرزند رسول خدا، سلام ما بر تو و رحمت و برکات الهی بر پدر بزرگوار تو باد! (وَلَا حَوْلَ...) (بعد از آن ، نامه مزبور را روانه خدمت آن جناب نموده و پس از آن ، دو روز دیگر درنگ کردند. بعد از دو روز جماعتی را به خدمتش فرستادند که با ایشان يك صد و پنجاه طغری عریضه از يك نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر بود و در آن نامه های امضا شده خواهش نموده بودند که آن حضرت به نزد ایشان تشریف فرما گردد. متن عربی : وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَتَأَتِي فَلَا يَجِيبُهُمْ. فَوَرَدَ عَلَيْهِ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ سِتْمَاءُ كِتَابٍ، وَ تَوَاتَرَتِ الْكُتُبُ حَتَّى اجْتَمَعَ عِنْدَهُ مِنْهَا فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ مُتَفَرِّقَةً إِنِّي عَشَرَ أَهْلٍ كِتَابٍ. ثُمَّ قَدَّمَ عَلَيْهِ هَانِي بْنُ هَانِي السَّبْيَعِيِّ وَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ بِهَذَا الْكِتَابِ، وَ هُوَ آخِرُ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَ فِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَيَّ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ . مِنْ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ آبَائِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ، لَا رَأْيَ لَهُمْ غَيْرَكَ، فَالْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَدْ أَخْضَرَ الْجَنَابُ، وَ أَعْيَنْتِ الثَّمَارُ، وَ أَعْشَبَتِ الْأَرْضُ، وَ أَعْوَرَقَتِ الْأَشْجَارُ، فَأَقْدُمْ عَلَيْنَا إِذَا شِئْتَ، فَإِنَّمَا تَقْدُمُ عَلَيَّ جُنْدٍ مُجَنَّدٍ لَكَ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ عَلَيَّ أَيْبُكَ مِنْ قَبْلِكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَانِي بْنِ هَانِي السَّبْيَعِيِّ تَرْجُمَهُ : وَ بَا وَ جُودِ اَيْنِ هَمِه نَوَشْتِه ، اَن حَضْرَتِ اِبَا وَ اَمْتِنَاعِ مِي فَرْمُودِ وَ اِجَابَتِ خَوَاشِ ايشان را نفرمود تا اينكه در يك روز ششصد عريضه و كتابت ايشان به خدمت آن جناب رسيد و همچنان نامه از پس نامه مي رسيد تا آنكه در يك دفعه و به چندين دفعات متفرقه ، دوازده هزار نوشته ايشان در نزد آن جناب مجتمع گرديد. راوي گفت كه بعد از رسيدن آن همه نامه ها، هاني بن هاني سبيعي و سعيد بن عبدالله حنفي با نامه اي كه بر اين مضمون بود از كوفه به خدمتش رسيدند و اين ، آخرين نامه بود كه به خدمت آن حضرت رسيده بود. در آن نوشته بود: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) عريضه اي است به محضر حسين بن علي امير مؤمنان عليه السلام از جانب شيعة ايشان آن حضرت و شيعة پدر آن جناب عليه السلام اما بعد؛ مردم انتظار قدوم تو را دارند و بجز تو كسي را مقتدای خود نمي دانند؛ پس يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! بشتاب و تعجيل فرما، باغها سبز شده و ميوه هارسيده و زمين ها پر از گياه و درختان سبز و خرم و پر از برگ گرديده ؛ پس تشریف بيار و قدم رنجه فرما، چنانچه بخواهي ، پس خواهي رسيد به لشكري آراسته و مهيا. سلام و رحمت خدا بر تو باد و بر پدر بزرگوار تو كه پيش از تو بود. (چون نامه به خدمت آن جناب رسيد، هاني بن هاني سبيعي متن عربي : وَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ : (خَبَّرَانِي مَنْ اجْتَمَعَ عَلَيَّ هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي كُتِبَ بِهِ وَ سُودَ إِلَيَّ مَعَكُمْ؟). فَقَالَا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، شَبَبْتُ بْنُ رَبْعِي ، وَ حَجَّارُ بْنُ أَعْبَجَرٍ، وَ يَزِيدُ بْنُ الْحَارِثِ، وَ يَزِيدُ بْنُ رُوَيْمٍ، وَ عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ، وَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمِيرٍ بْنُ عَطَارِدٍ. قَالَ: فَعِنْدَهَا قَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَ

سَأَلَ اللَّهَ الْخَيْرَ فِي ذَلِكَ. ثُمَّ طَلَبَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ وَاعْطَلَعَهُ عَلَيَّ الْحَالِ، وَكَتَبَ مَعَهُ جَوَابَ كُتُبِهِمْ يَعِدُهُمْ بِالْوُصُولِ إِلَيْهِمْ وَ يَقُولُ لَهُمْ مَا مَعْنَاهُ: (قَدْ نَقَدْتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ عَمِّي مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ لِيُعَرِّفَنِي مَا اعْتَمَدْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيٍ جَمِيلٍ). فَسَارَ مُسْلِمٌ بِالْكِتَابِ حَتَّى دَخَلَ إِلَى الْكُوفَةِ، فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَيَّ كِتَابِهِ كَثُرَ اسْتِشْشَارُهُمْ بِإِثْنَانِهِ إِلَيْهِمْ، ثُمَّ اعْزَلُوهُ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ النَّفْقِيِّ، وَ صَارَتْ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ. فَلَمَّا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ تَرْجَمِهِ: وَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَنْفِي رَا فَرَمُودَ كَهْ بِهِ مِنْ خَبَرِ دَهِيدِ كَهْ اَيْنَ نَامِهْ رَا چَهْ كَسَانِي نُوَشْتِهْ اَنْدَ وَ كَهْ بِهِ شَمَا دَادِهْ ؟ عَرْضَ نَمُودَنْدَ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! شَبَّثَ بِنِ رُبْعِي، حَجَّارُ بْنُ اَبَجْرٍ، يَزِيدُ بْنُ حَارِثٍ، يَزِيدُ بْنُ رُوَيْمٍ، عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ، عَمْرُو بْنُ حَجَّاجٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمِيرِ بْنِ عَطَارٍ نُوَشْتِهْ اَنْدَ. پس آن جناب برخاست و دو رکعت نماز در میان (رکن) و (مقام) به جای آورد و در این باب از خدای متعال طلب خیر نمود. سپس جناب مسلم بن عقیل را طلبید و او را از کیفیت حال مطلع گردانید و جواب نامه های کوفیان را نوشت و به وسیله جناب مسلم ارسال نمود و در آن وعده فرمود که در خواست ایشان را اجابت نماید و مضمون آن نامه این بود: (به سویی شما پسر عموی خود مسلم بن عقیل را فرستادم تا آنکه مرا از آنچه که رأيي جميل شما بر آن قرار گرفته ، مطلع سازد.) پس جناب مسلم با نامه آن حضرت ، روانه کوفه گردید تا به شهر کوفه رسید. چون اهل کوفه بر مضمون نامه آن حضرت علیه السلام اطلاع یافتند خرسندی بسیار به آمدن جناب مسلم اظهار داشتند و او را در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی فرود آوردند و گروه شیعیان به خدمتش آمد و شد می کردند و چون گروهی بر دور آن جناب جمع می آمدند، نامه امام علیه السلام را بر ایشان قرائت می نمود و ایشان از غایت اشتیاق به متن عربی : الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُمْ يَكُونُونَ، حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ اَعْلَفًا. وَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ الْبَاهِلِيُّ وَ عِمَارَةُ بْنُ الْوَلِيدِ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ اِلَيَّ يَزِيدُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ. يُخْبِرُونَهُ بِاَمْرِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَيَشِيرُونَ عَلَيْهِ بِصِرْفِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ وَ وِلَايَةِ غَيْرِهِ. فَكَتَبَ يَزِيدُ اِلَيَّ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ - وَكَانَ وَالِيَا عَلَيَّ الْبَصْرَةِ - بِاَعْنَهُ قَدْ وَلَا هُ الْكُوفَةَ وَضَمَّهَا اِلَيْهِ، وَ يُعْرِفُهُ اَمْرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ اَمْرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ يُشَدِّدُ عَلَيْهِ فِي تَحْصِيلِ مُسْلِمٍ وَ قَتْلِهِ، فَتَاءَهُبَ عُبَيْدُ اللَّهِ لِلْمَسِيرِ اِلَى الْكُوفَةِ. وَ كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ كَتَبَ اِلَيَّ جَمَاعَةً مِنْ اَعْشَرِافِ الْبَصْرَةِ كِتَابًا مَعَ مَوْلِي لَهُ اسْمُهُ سُلَيْمَانُ وَ يُكْنَى اَبَا رَزِينَ يَدْعُوهُمْ فِيهِ اِلَى نُصْرَتِهِ وَ اَلْزُومِ طَاعَتِهِ، مِنْهُمْ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ النَّهْشَلِيُّ وَ الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ الْعَبْدِيُّ . فَجَمَعَ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ بَنِي تَمِيمٍ وَ بَنِي حَنْظَلَةَ وَ بَنِي سَعْدٍ، فَلَمَّا حَضَرُوا قَالَ: يَا بَنِي تَمِيمٍ كَيْفَ تَرْجَمُهُ : گريه می افتادند. به همین منوال بود تا آنکه هیجده هزار نفر با آن جناب بیعت نمودند و در این اثناء، عبدالله بن مسلم باهلی ملعون ، عماره بن ولید پلید، عمر بن سعد عنید، نامه ای به سویی یزید ولد الزنا مرقوم داشتند و آن پلید را از کیفیت حال جناب مسلم بن عقیل ، با خبر نمودند و برای یزید چنان صلاح دانسته و به او اشاره کردند که نعمان بن

بشیر را از حکومت کوفه منصرف دارد و دیگری را در جای او منصوب نماید. یزید پلید نامه ای به سوی ابن زیاد لعین - که در بصره حاکم بود - نوشت و منشور ایالت کوفه را به ضمیمه حکومت بصره به او بخشید و او را به کیفیت حال و امر جناب مسلم بن عقیل و حال حضرت امام حسین علیه السلام آگاه نمود و تأکید بسیار کرد که جناب مسلم را به دست آورده و او را شهید نماید. پس عبیدالله بن زیاد پلید مهبای رفتن شهر کوفه گردید و از آن طرف حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام نامه ای به جانب اهل بصره و به گروهی از اشراف و بزرگان آن شهر، روانه داشت و آن نامه را به دست غلام خود سلیمان - که مکنی بود به (ابورزین) - سپرده، روانه بصره فرمود و آن نامه مشتمل بود بر دعوت نمودن ایشان به آنکه آن جناب را یاری نمایند و قید اطاعت او را به گردن نهند و از جمله آن جماعت یزید بن مسعود نَهشلی و مُنذر بن جارود عُبَی بود. یزید بن مسعود، طائفه بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را طلب کرد و ایشان را جمع نمود؛ چون حاضر گردیدند گفت: ای جماعت متن عربی: تَرَوْنَ مَوْضِعِي مِنْكُمْ وَ حَسْبِي فِيكُمْ؟ فَقَالُوا: بَحٌّ بَحٌّ، اَعَنْتَ وَاللَّهِ فَقَرَّةَ الظُّهْرِ وَرَأْسُ الْفَخْرِ، حَلَلْتَ فِي الشَّرَفِ وَسَطًا، وَ تَقَدَّمْتَ فِيهِ فَرَطًا. قَالَ: فَإِنِّي قَدْ جَمَعْتُكُمْ لِأَمْرِ أُرِيدُ أَعْنَ أَعْشَائِكُمْ فِيهِ وَ أَعْسَعِينَ بِكُمْ عَلَيْهِ. فَقَالُوا: وَاللَّهِ إِنَّا نَمْنَحُكَ النَّصِيحَةَ وَ نَجْهَدُ لَكَ الرَّأْيَ، فَقُلْ نَسْمَعُ. فَقَالَ: إِنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، فَأَعْهُونَ بِهِ وَاللَّهِ هَالِكًا وَمَقْفُودًا. أَعْلَا وَ إِنَّهُ قَدْ انْكَسَرَ بَابُ الْجَوْرِ وَالْأَثَمِ، وَ تَضَعُضَعَتْ أَعْرَكانُ الظُّلْمِ. وَ قَدْ كَانَ أَعْدَتْ بَيْعَةً عَقَدَ بِهَا أَعْمَرًا وَ ظَنَّ أَعْنَهُ قَدْ أَعْكَمَهُ. وَ هَيْهَاتَ وَالَّذِي أَعْرَدَ، اجْتَهَدَ وَاللَّهِ فَفْشَلْ، وَ شَاوَرَ فَخُذِلَ. وَ قَدْ أَعْقَمَ ابْنُهُ يَزِيدَ - شَارِبَ الْخُمُورِ وَرَأْسَ الْفُجُورِ - يَدْعِي الْخِلَافَةَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَيَتَأَمَّرُ عَلَيْهِمْ تَرْجَمَهُ: بنی تمیم، آیا مرا در حق خویش چگونه به جا آوردید و حسب و موقعیت مرا در میان خود چگونه یافتید؟ همگی یك صدا گفتند: بَحٌّ بَحٌّ؛ بسیار نیکو و به خدا سوگند که تو را مانند استخوانها و فقرات پشت و کمر خود و سر آمد فخر و نیکنامی و در نقطه وسط شرافت و بزرگواری، یافتیم. حق سابقه بزرگواری مر توراست و تو را در سختی ها ذخیره خود می دانیم. گفت: اینك شما را در اینجا جمع نموده ام از برای امري که می خواهم در آن امر با شما هم مشورت کنم و هم از شما اعانت طلبم. همگی یك صدا در جواب گفتند: به خدا قسم که ما همه شرط نصیحت به جا آوریم و کوشش خود را در راءي و تدبیر دریغ نداریم؛ بگو تا بشنویم. پس یزیدبن مسعود گفت: معاویه به جهنم واصل گردید و به خدا سوگند، مرده ای است خوار و بی مقدار که جای افسوس بر هلاکت او نیست و آگاه باشید که با مردن او در خانه جور و ستم شکسته و خراب و ارکان ظلم و ستمکاری متزلزل گردید و آن لعین، بیعتی را تازه داشته و عقد امارت را به سبب آن بر بسته به گمان آنکه اساس آن را مستحکم ساخته؛ دور است آنچه را که اراده کرده، کوششی سست نموده و یارانش در مشورت، او را مخدول ساخته اند و به تحقیق که فرزند حرام زاده خود یزید پلید

صَخْرُ بْنُ قَيْسٍ أَمَرَنَا بِتَرْكِ الْقِتَالِ فَحَمَدْنَا أَمْرَنَا وَبَقِيَ عِزُّنَا فِينَا، فَأَعْمَلْنَا نُرَاجِعَ الْمَشُورَةَ وَ يَأْتِيكَ رَأْيُنَا. وَ تَكَلَّمْتُ بَنُو عَامِرِ بْنِ تَمِيمٍ فَقَالُوا: يَا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ بَنُو أَبِيكَ وَخُلَفَاؤُكَ، لَا نَرْضَى أَنْ غَضِبْتَ وَلَا نَقْطُنْ أَنْ ضَعَنْتَ. وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ، فَادْعُنَا نُجِيبَكَ وَ أَمْرُنَا نُطِيعُكَ، ترجمه : و زره جنگ را در بردارم ، هرکس کشته نشد عاقبت بمیرد و آنکه فرار کرد از مرگ جان به سلامت نخواهد برد. خدا شما را رحمت کند، پاسخ مرا نیکو دهید و جواب پسندیده بگویید. پس طایفه بنی حنظله به تکلم آمدند و گفتند: ای ابا خالد، ما ییم تیر ترکش و سواران شجاع عشیره تو؛ اگر ما را به سویی نشانه افکني به هدف خودخواهي رسيد و اگر با دشمنان در آويزي و جنگ نمايي فتح و پيروي از آن تو باشد. به خدا قسم که در هيچ ورطه فرو نمي روي جز آنکه ما نيز با تو خواهيم رفت و با هيچ شدت و سختي رو برو نگردي مگر اينکه ما نيز با تو شريك باشيم و با آن مشکل و سختي روبرو گرديم . به خدا سوگند، با شمشيرهاي خود، تو را ياري و به بدنھا، سپر تو باشيم و تو را محافظت نماييم . آنگاه بنی سعد به سخن در آمدند گفتند: ای ابا خالد، دشمن تر از هر چيز نزد ما، مخالفت با رأيي تو است و خارج بودن از تدبير تو؛ چه کنم که قيس بن صخر ما را مامور داشته که ترك قتال كنيم و تا كنون ما اين امر را شايسته مي دانستيم و از اين جهت عزت و شاعن در قبيله ما پايدار مانده ، پس ما را مهلتي بايد تا به شرط مصلحت كوشيم و رجوع به مشورت نماييم و پس از مشورت ، عقیده و رأيي ما در نزد تو ظهور خواهد يافت . پس از آن ، طائفه بنی عامر بن تميم آغاز سخن کردند گفتند: ای ابا خالد، ما پسران قبيله پدر تو هستيم و هم سوگند باتو؛ از هر چه که تو خشم گيري ما را از آن خشنودي نيست بلکه ما نيز از آن خشمناکيم و چون به جايي کوچ نمايي ، متن عربي : وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ إِذَا شِئْتَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بَنِي سَعْدٍ لَّئِنْ فَعَلْتُمُوهَا لَا رَفَعَ اللَّهُ السَّيْفَ عَنْكُمْ أَبَدًا، وَلَا زَالَ سَيْفُكُمْ فَيْكُمْ. ثُمَّ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ وَصَلَ إِلَيَّ كِتَابُكَ، وَ فَهِمْتُ مَا نَدَّبْتَنِي إِلَيْهِ وَ دَعَوْتَنِي لَهُ مِنَ الْأَخْذِ بِحَظِّي مِنْ طَاعَتِكَ وَالْفُوزِ بِنَصِيبِي مِنْ نُصْرَتِكَ. وَ أَعَنَ اللَّهُ لَا يَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ عَامِلٍ عَلَيْهَا بِخَيْرٍ أَوْ دَلِيلٍ عَلَي سَبِيلِ النَّجَاةِ. وَ أَعَنْتُمْ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَي خَلْقِهِ وَ وَدِيعَتَهُ فِي أَرْضِهِ، تَفَرَّغْتُمْ مِنْ زِينَتِهِ أَعْمَدِيَّةٍ هُوَ أَصْلُهَا وَ أَعَنْتُمْ فَرْعَهَا. فَأَعْقَبْتُمْ سَعْدَتَ بَاءِ سَعْدٍ طَائِرٍ. فَقَدْ دَلَّلْتُ لَكَ أَعْنَاقَ بَنِي تَمِيمٍ وَ تَرَكْتُهُمْ أَشَدَّ تَتَابُعًا لَكَ مِنَ الْأَيْلِ الظَّمَاءِ يَوْمَ خَمْسِهَا لَوُرُودِ الْمَاءِ. وَ قَدْ دَلَّلْتُ لَكَ رِقَابَ بَنِي سَعْدٍ وَ عَسَلْتُ لَكَ دَرَنَ ترجمه : ما نيز وطن اختيار نمائيم و تو را همراهي كنيم . امروز فرمان تو راست ، بخوان تا اجابت كنيم و آنچه فرمايي ، اطاعت داريم . فرمان به دست تو است چنانچه بخواهي ما نيز مطيع تو ايم . آنگاه يزيد بن مسعود، بار ديگر طائفه بنی سعد را مخاطب نموده گفت : به خدا سوگند! اگر شما ترك نصرت فرزند رسول خدا صلي الله عليه و آله نماييد، خدای متعال تيغ انتقام را از فرق شما بر نخواهد داشت و شمشير عداوت در ميان شما الي الأبد باقي خواهد بود. سپس يزيد بن مسعود

نامه ای به خدمت امام علیه السلام مرقوم داشت به این مضمون : (...نوشته حضرت به من رسید و آنچه را که بدان ترغیت و دعوت فرموده بودی فهمیده و رسیدم که همانا بهره خویش را از اطاعت فرمانت بیاورم در یافت و به نصیب خویش از فیض نصرت و یاری بهره مند بایم گردند و به درستی که خدای متعال هرگز زمین را خالی نخواهد گذاشت از پیشوایی که بر طریقه خیر و یا هدایت کننده به سوی راه نجات باشد و اینک شما بید حجت خدا بر خلق و بر روی زمین ودیعه حضرت حق ، شما بید نو نهال درخت زیتون احمدی که آن حضرت اصل درخت و شما شاخه اوید؛ پس قدم رنجه فرما به بخت مسعود. همانا گروه گردنکشان بنی تمیم را برای طاعت تو خوار و چنان طریق بندگی ایشان را هموار نمودم که اشتیاق ایشان به دنبال هم در آمدن در طاعت ، به مراتب بالاتر است از حرص شترانی که سه روز، به تشنگی برای ورود بر آب روان ، به سر برده اند. رقاب بنی سعد را هم متن عربی : صُدُورُهَا بِمَاءٍ سَحَابَةٍ مُزْنٍ حَتَّى اسْتَهْلَ بِرُقْهَا فَلَمَعَ. فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكِتَابَ قَالَ: (مَا لَكَ أَمَّا لَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْخَوْفِ وَاعْزَكَ وَاعْزَاكَ يَوْمَ الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ). فَلَمَّا تَجَهَّزَ الْمَشَارُ إِلَيْهِ لِلْخُرُوجِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَغَهُ قَتْلُهُ قَبْلَ أَنْ يَسِيرَ، فَجَزَعَ مِنْ انْقِطَاعِهِ عَنْهُ. وَاعْزَاكَ الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ: فَإِنَّهُ جَاءَ بِالْكِتَابِ وَالرَّسُولِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، لِأَنَّ الْمُنْذِرَ خَافَ أَنْ يَكُونَ الْكِتَابُ دَسِيسًا مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. وَكَانَتْ بَحْرِيَّةُ بِنْتُ الْمُنْذِرِ زَوْجَةً لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. فَأَخَذَ عُبَيْدُ اللَّهِ الرَّسُولَ فَصَلَبَهُ. ثُمَّ صَعَدَ الْمُنْبَرَ فَخَطَبَ وَتَوَعَّدَ أَهْلَ الْبَصْرَةِ عَلَى الْخِلَافِ وَإِثَارَةِ الْأَرْجَافِ. ثُمَّ بَاتَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَنَابَ عَلَيْهِمْ إِخْوَانَهُ عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ، وَأَسْرَعَ هُوَ إِلَى قَصْرِ الْكُوفَةِ. ترجمه : به بند فرمانت در آورده ام و کینه های دیرینه سینه هایشان را فرو شسته ام به نصیحتی که مانند باران که از ابر سفید فرو ریزد، آن زمانی که پاره های ابر از برای ریختن باران به صدا در آیند آنگاه درخشنده شوند. چون جناب ابی عبد الله علیه السلام نامه آن مؤ من مخلص را قرائت نمود و بر مضمونش اطلاع یافت از روی شادی و انبساط فرمود: تو را چه شد خدایت ایمن کناد در روز خوف و تو را عزیز دارد و پناه دهد در روز قیامت از تشنگی . یزید بن مسعود در تهیه خروج (از شهر بصره) بود و عزم رسیدن به خدمت آن امام مظلوم نموده که خبر وحشت اثر شهادت آن جناب به او رسید که قبل از آنکه از بصره بیرون آید. پس آغاز جزع و زاری و ناله و سوگواری در داد که از فیض شهادت محروم بماند. اما مُنْذِرُ بْنُ جَارُودِ، پس نامه آن جناب را با (رسول آن حضرت) به نزد عبید الله بن زیاد پلید آورد؛ زیرا که ترسیده بود از آنکه مبدا که این نامه حیل و دسیسه باشد که عبید الله لعین فرستاده تا آنکه عقیده او را در باره امام علیه السلام بداند و (بحریّه) دختر منذر، همسر عبید الله زیاد بود. پس ابن زیاد بد بنیاد، رسول آن حضرت را گرفته و بر دارش ببویخت و خود بر منبر بالا رفت و خطبه خواند و اهل بصره را از ارتکاب مخالفت با او و یزید بیم داد و از هیجان فتنه و آشوب

بترسانید و خود آن شب را در بصره اقامت نمود و چون صبح شد برادر خویش عثمان بن زیاد بدبنیاد را به نیابت برگزید و خود به سرعت تمام متوجه قصر دارالاماره کوفه گردید. متن عربی: فَلَمَّا قَارَبَهَا نَزَلَ حَتَّى أَمْسَى، ثُمَّ دَخَلَهَا لَيْلًا، فَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَتَبَاشَرُوا بِقُدُومِهِ وَدَنَوْا مِنْهُ. فَلَمَّا عَرَفُوا أَنَّ ابْنَ زِيَادٍ تَفَرَّقُوا عَنْهُ. فَدَخَلَ قَصْرَ الْأَمَارَةِ وَبَاتَ لَيْلَتَهُ إِلَى الْعُدَاةِ. ثُمَّ خَرَجَ وَصَعَدَ الْمُنْبَرَ وَخَطَبَهُمْ وَتَوَعَّدَهُمْ عَلَى مَعْصِيَةِ السُّلْطَانِ وَوَعَدَهُمْ مَعَ الطَّاعَةِ بِالْإِحْسَانِ. فَلَمَّا سَمِعَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ بِذَلِكَ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْأَشْتِهَارِ، فَخَرَجَ مِنْ دَارِ الْمُخْتَارِ وَقَصَدَ دَارَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ، فَأَوَاهُ وَكَثَّرَ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ إِلَيْهِ، وَكَانَ غَبِيضُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَضَعَ الْمَرَاصِدَ عَلَيْهِ. فَلَمَّا عَلِمَ أَنََّّهُ فِي دَارِ هَانِي دَعَا مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ وَاعْصَمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ وَعَمْرَوَ بْنَ الْحَجَّاجِ وَقَالَ: مَا يَمْنَعُ هَانِي بْنَ عُرْوَةَ مِنْ إِثْنَانِنَا؟ فَقَالُوا: مَا نَدْرِي، وَكَانَ قَدْ قِيلَ: إِنَّهُ يَشْتَكِي. فَقَالَ: قَدْ بَلَغَنِي ذَلِكَ وَبَلَغَنِي أَنََّّهُ قَدْ بَرَأَ وَ أَنََّّهُ يَجْلِسُ عَلَى بَابِ دَارِهِ، وَلَوْ أَنَّ عَلِمَ أَنََّّهُ شَاكٍ لَعُدَّتُهُ، فَأَلْقَوْهُ تَرْجَمَهُ: چون آن ملعون به نزدیک شهر کوفه رسید از مرکب فرود آمد و درنگ نمود تا شب در آید، پس شبانه داخل کوفه گردید. اهل کوفه را چنان گمان رسید که حضرت امام حسین علیه السلام است؛ پس خود را به قدمهایی او می انداختند و به نزد او می آمدند و چون شناختند که ابن زیاد بدبنیاد است از اطراف او متفرق شدند. پس آن لعین پلید خود را به قلمرو دارالاماره رسانیده داخل قصر شد و آن شب را تا صبح به سر برد؛ چون صبح شد بیرون شتافت و در مسجد، بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را از مخالفت سلطان یعنی یزید ترسانید و وعده احسان و جوائز به مطیعان او داد. و چون جناب مسلم بن عقیل از رسیدن ابن زیاد لعین با خبر گردید از بیم آنکه مبادا که آن پلید از بودن او در کوفه آگاه شود، از خانه مختار بیرون آمد و قصد خانه هانی بن عروه - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - نمود. پس هانی او را در خانه خود پناه داد. پس از آن، گروه شیعه به نزد آن جناب به کثرت مراودت می کردند و به خدمتش مُشْرِف می شدند و از آن طرف، عبیدالله بن زیاد جاسوسان در شهر کوفه گماشت که جناب مسلم را به دست آورند و چون بدانست که در خانه هانی بن عروه است، محمد بن اشعث لعین و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجّاج پلید را طلبید و گفت: چه شد که هانی بن عروه به نزد ما می آید؟ گفتند: ما نمی دانیم چنین گفته اند که هانی را مرضی عارض گردیده و از مرض شکایت دارد. ابن زیاد گفت: شنیده ام که از مرض بهبود یافته و او بر در خانه متن عربی: وَمُرُوءَةُ أَعْنُ لَا يَدْعُ مَا يَجِبُ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّنَا، فَإِنِّي لَا أَجِبُ أَعْنُ يَفْسُدُ عِنْدِي مِثْلُهُ؛ لَا نَهُ مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ فَأَتَتْهُ حَتَّى وَقَفُوا عَلَيْهِ عَشِيَّةً عَلَى بَابِهِ، فَقَالُوا: مَا يَمْنَعُكَ مِنْ لِقَاءِ الْأَمِيرِ، فَإِنَّهُ قَدْ ذَكَرَكَ وَقَالَ: لَوْ أَنَّ عَلِمَ أَنََّّهُ شَاكٍ لَعُدَّتُهُ. فَقَالَ لَهُمْ: الشُّكْوَى تَمْنَعُنِي. فَقَالُوا لَهُ: إِنَّهُ قَدْ بَلَغَهُ أَنَّكَ تَجْلِسُ عَلَى بَابِ دَارِكَ كُلَّ عَشِيَّةٍ، وَقَدْ اسْتَبْطَأَكَ، وَالْأَبْطَاءُ وَالْجَفَاءُ لَا يَحْتَمِلُهُ السُّلْطَانُ مِنْ مِثْلِكَ، لَا نَكَ سَيِّدٌ فِي قَوْمِكَ، وَنَحْنُ نَقْسِمُ عَلَيْكَ إِلَّا مَا رَكِبْتَ مَعَنَا إِلَيْهِ. فَدَعَا بِثِيَابِهِ فَلَبِسَهَا ثُمَّ دَعَا

بِبَعْثِهِ فَرَكَهَا، حَتَّى إِذَا دَنَا مِنَ الْقَصْرِ كَاءَنَّ نَفْسُهُ قَدْ اعْحَسَتْ بِبَعْضِ الَّذِي كَانَ، فَقَالَ لِحَسَّانِ بْنِ أَسْمَاءَ بْنِ خَارِجَةَ : يَا بَنَ أَخِي إِنِّي وَاللَّهِ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ الْأَمِيرِ لَخَائِفٌ، فَمَا تَرَى ؟ فَقَالَ : وَاللَّهِ يَا عَمُّ مَا أَعْتَخَوْتُ عَلَيْكَ شَيْئًا، فَلَا تَجْعَلْ عَلَي نَفْسِكَ سَبِيلًا. ترجمه : خویش می نشیند و اگر دانستمی که او را عارضه ای است همانا به عیادتش می شتافتم ؛ پس شما به نزدش رفته او را ملاقات نمایید و به فرمایدش ادای حقوق واجب ما را بر ذمتش فرو نگذارد؛ زیرا که ما را محبوب نیست که امر چنین شخصی از اشراف و سروران عرب در نزد فاسد و ناچیز آید. فرستادگان آن لعین به نزد هانی آمدند و شبانگاهی بر درب خانه اش بایستادند و پیغام ابن زیاد لعین را به او رساندند، گفتندش تو را چه رسیده که به دیدن امیر نشتافتی و او را ملاقات نفرمودی ؛ زیرا او به یاد تو افتاده چنین گفته که اگر دانستمی که او را عارضه است من خود به عیادتش می شتافتم . هانی ، فرستادگان را پاسخ چنین داد: مرا بیماری ، از خدمت امیر بازداشته . گفتند: به ابن زیاد خبر داده اند که شبانگاهان به درب خانه خویش می نشینی و درنگ تو را از ملاقاتش ناخوش آمده و ناگرویدن و جفا کردن را، سلاطین از مانند تو تحمل نکنند؛ زیرا تویی سرور قوم خود و بزرگ طایفه خویش و تو را سوگند که به ملازمت ما بر مرکب بنشین و به نزد عبیدالله لعین آیی . پس هانی ناچار لباس خود را طلبید و پوشید آنگاه اشتر خویش را خواسته و سوار گردید و روانه راه شد. چون به نزدیک قصر دارالاماره رسید همانا در خاطرش گذشت و نفسش احساس نمود پاره ای از علانم را که یافته بود. لذا حسان بن اسماء بن خارجه را گفت : ای برادرزاده ، به خدا سوگند که من از این مرد بیمناک و خائفم ، رایی تو در این باب چیست ؟ متن عربی : وَلَمْ يَكُنْ حَسَّانٌ يَعْلَمُ فِي أَيْ شَيْءٍ بَعَثَ إِلَيْهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ. فَجَاءَ هَانِي وَالْقَوْمُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلُوا جَمِيعًا عَلَي عُبَيْدِ اللَّهِ، فَلَمَّا رَأَى هَانِيَا قَالَ: أَعْتَنَكَ بِخَائِنِ رَجُلَاهُ. ثُمَّ التَفَتَ إِلَى شَرِيحِ الْقَاضِي - وَكَانَ جَالِسًا عِنْدَهُ - وَاعْشَارَ إِلَى هَانِي وَاعْتَشَدَ بَيْتَ عُمَرُو بْنِ مَعْدِي كَرَبَ الزُّبَيْدِي : أَعْرِضْ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ فَقَالَ لَهُ هَانِي : وَمَا ذَاكَ أَعْيَاهَا الْأَمِيرُ؟ فَقَالَ لَهُ: إِيهَ يَا هَانِي ، مَا هَذِهِ الْأُمُورُ الَّتِي تُرَبِّصُ فِي دَارِكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ؟ حِثُّتُ بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَأَدْخَلْتُهُ دَارَكَ وَجَمَعْتُ لَهُ السَّلَاحَ وَالرَّجَالَ فِي الدُّورِ حَوْلَكَ وَظَنَنْتُ أَنَّ ذَلِكَ يَخْفِي عَلَيَّ. فَقَالَ: مَا فَعَلْتُ. فَقَالَ: ابْنُ زَيْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - : بَلِي قَدْ فَعَلْتُ. فَقَالَ: مَا فَعَلْتُ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ. ترجمه : حسان گفت : ای عمو، به خدا قسم که در تو هیچ خوف و خطر نمی بینم و تو چرا بر خویشتن راه عذر قرار می دهی . و حسان را علم و اطلاعی نبود که به چه جهت عبیدالله به طلب هانی فرستاده . هانی با جمیع همراهان و فرستادگان ، بر ابن زیاد داخل شدند. چون چشم ابن زیاد به هانی بن عروه - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - افتاد به طریق مثل گفت : (خیانتکار را، پاهایش به نزد تو آورد). پس ابن زیاد ملعون متوجه به شَرِيح که در پهلوی او نشسته - شد و اشاره به سویی هانی نمود و شعر معروف عمرو بن معدی

کرب زبیدی را خواند: (أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي...؛ یعنی من خواهان زندگانی اویم و او خواهان کشتن من است، عذر خواهی که دوست تو باشد، از طائفه (مُراد) بیاور تا عذر خواهی نماید. هانی گفت: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! مطلب چیست؟ آن ملعون گفت: بس کن ای هانی! این کارها چیست که در خانه خود علیه امیرالمؤمنین (!؟) یزید و از برای قاطبه مسلمانان فراهم آورده ای؟ مسلم بن عقیل را در خانه خود منزل داده ای و اسلحه جنگ و مردان کارزار در خانه های همسایگانت از برای او فراهم آورده ای. چنین پنداشته ای که این امر بر من پوشیده خواهد بود؟ هانی - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - فرمود: من چنین نکرده ام. متن عربی: فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: عَلَيَّ بِمَعْقِلِ مَوْلَايَ - وَكَانَ مَعْقِلٌ عَلَيْهِ عَلِيٌّ أَخْبَارُهُمْ، وَقَدْ عَرَفَ كَثِيرًا مِنْ أَسْرَارِهِمْ - فَبَاءَ مَعْقِلٌ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَلَمَّا رَأَاهُ هَانِي عَرَفَ أَنَّكَ كَانَتْ عَيْنًا عَلَيْهِ، فَقَالَ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ وَاللَّهُ مَا بَعَثْتُ إِلَيَّ مُسْلِمًا وَلَا دَعَوْتُهُ، وَلَكِنْ جَاءَنِي مُسْتَجِيرًا، فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَدِّهِ، وَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ ذِمَامٌ فَأَوْيْتُهُ، فَأَمَّا إِذْ قَدْ عَلِمْتَ فَخَلَّ سَبِيلِي حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْهِ وَأَمْرُهُ بِالْخُرُوجِ مِنْ دَارِي إِلَى حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْأَرْضِ، لَا أَخْرُجُ بِذَلِكَ مِنْ ذِمَامِهِ وَجَوَارِهِ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقْنِي أَبَدًا حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهِ. فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَتِيكَ بِهِ أَبَدًا، أَتَيْكَ بِضَيْفِي حَتَّى تَقْتُلَهُ! فَقَالَ: وَاللَّهِ لَنَأْتِيَنِي بِهِ. قَالَ: وَاللَّهِ لَا أَتِيكَ بِهِ. فَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، قَامَ مُسْلِمٌ بُنْ عَمْرٍو تَرْجَمَهُ: عُبَيْدُ اللَّهِ - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ - گفت: بلی، به خانه خود آورده ای. هانی باز فرمود: من نکرده ام؛ خدا امر امیر را به اصلاح آورد. ابن زیاد، (مَعْقِل) غلام خود را طلبید و همین (مَعْقِل) پلید، جاسوس ابن زیاد بود و بر اخبار شیعیان و به بسیاری از اسرار ایشان پی برده بود. مَعْقِل پلید آمد و در حضور ابن زیاد بایستاد. چون هانی او را بدید دانست که آن ملعون جاسوس ابن زیاد بوده؛ پس هانی به ابن زیاد، فرمود: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرُ! من به طلب مسلم بن عقیل نفرستادم و او را دعوت نکرده ام ولی او خود به خانه من آمد و به من پناه آورد، پس من حیا نمودم از آنکه ردّ نمایم و او را برگردانم و از این جهت که در خانه من است بر ذمه من حقی حاصل نموده؛ پس او را ضیافت نمودم و چون واقعه چنین معلوم شده مرا مرخص کن تا به نزد او روم و امر کنم که او از خانه من بیرون رود، به هر جای از زمین که خود بخواهد و به این واسطه ذمه من از حق نگاهداری او خارج گردد. ابن زیاد لعین گفت: به خدا سوگند که هرگز از من جدا نشوی تا آنکه او را به نزد من آوری. هانی فرمود: به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد و او را به نزد تو نخواهم آورد؛ آیا میهمان خود را به نزد تو آورم که تو او را به قتل رسانی. ابن زیاد گفت: به خدا قسم که البته او را باید به نزد من آوری. هانی فرمود: نه بخدا قسم که او را به نزد تو نیاورم. چون سخن در میان ابن زیاد و هانی بن عروه بسیار شد، مسلم متن عربی: الْبَاهِلِي فَقَالَ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ خَلَّنِي وَإِيَّاهُ حَتَّى أَكَلِمَهُ، فَقَامَ فَخَلَّنِي بِهِ نَاحِيَةً وَهُمَا بِحَيْثُ يَرَاهُمَا ابْنُ زِيَادٍ وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمَا - إِذَا ارْتَفَعَ أَصْوَاتُهُمَا. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: يَا هَانِي أَعْنِ لَا تَقْتُلْ

نَفْسِكَ وَلَا تَدْخُلَ الْبَلَاءَ عَلَيَّ عَشِيرَتِكَ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَا نَفْسُ بِكَ عَنِ الْقَتْلِ، إِنَّ هَذَا الرَّجُلُ ابْنُ عَمِّ الْقَوْمِ وَلَيْسُوا بِقَاتِلِيهِ وَلَا ضَارِيهِ، فَأَذْفَعُهُ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ بِذَلِكَ مَخْزَاءٌ وَلَا مَنْقَصَةٌ، وَإِنَّمَا أَتَذْفَعُهُ إِلَيَّ السُّلْطَانُ. فَقَالَ هَانِي: وَاللَّهِ إِنَّ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ الْخِزْيَ وَالْعَارَ، أَعْنَا أَدْفَعُ جَارِي وَضَيْفِي وَرَسُولَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيَّ عَدُوَّهُ وَأَعْنَا صَاحِبِ السَّاعِدَيْنِ وَكَثِيرِ الْأَعْوَانِ! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ أَعُكُنْ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ أَدْفَعُهُ حَتَّى أَمُوتَ دُونَهُ. فَأَخَذَ يُنَاشِدُهُ، وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَدْفَعُهُ. فَسَمِعَ ابْنُ زِيَادٍ ذَلِكَ، فَقَالَ: أَدْنُوهُ مِنِّي، فَأَدْنَيْتَنِي مِنْهُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ أَوْ لَا ضَرْبَ بَنٍ عُقُوكَ. ترجمه: بن عمرو باهلی برخاست گفت: اءصلح الله الامير! او را به من واگذار تا با او سخن بگويم. ابن زياد امر نمود که ایشان را در گوشه اي نشانيدند به قسمي که خود، ایشان را مي ديد و سخن ایشان را مي شنيد که ناگاه آوازه سخن در ميان هاني و مسلم بن عمرو بلند گرديد. مسلم بن عمرو مي گفت: اي هاني! تو را به خدا سوگند مي دهم که خود را به کشتن نده و بلا در عشيره خویش نينداز، به خدا من کشتن را از تو برمي دارم. مسلم بن عقيل عموزاده اين قوم است، با بني اُميّه، خویش است و ایشان کشته او نيستند و ضرر به او نخواهند رسانيد. مسلم بن عقيل را به ابن زياد بسپار و از اين جهت، خواري و منقصتي تو را نخواهد بود؛ زیرا که او را به سلطان مي سپاري. هاني در جواب گفت: به خدا سوگند که اين کار جز خواري و منقصت و عار بر من نباشد که پناهنده و ميهمان خود و فرستاده فرزند رسول خدا را به دست چنين ظالمي بدهم و حال آنکه بازوي من صحيح و سالم و خوشاوندان من بسيار باشند؛ به خدا که اگر خود به تنهائي باشم و هيچ ياري نداشته باشم مسلم بن عقيل را به دست او نخواهم داد. چون ابن زياد اين کلمات را شنيد گفت: او را نزديک من آرید. هاني را به نزد آن ملعون بردند. ابن زياد گفت: واللّٰه! يا آن است که مسلم را به من مي سپاري يا آنکه گردن تو را مي زنم. متن عربي: فَقَالَ هَانِي: إِنَّ اللَّهَ تَكْثُرُ الْبَارِقَةُ حَوْلَ دَارِكَ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَالْهَفَاةُ عَلَيْكَ، أَعِ الْبَارِقَةَ تُخَوِّفُنِي - وَهَانِي يَطْلُ أَعَنَ عَشِيرَتَهُ يَسْمَعُونَهُ. ثُمَّ قَالَ: أَدْنُوهُ مِنِّي، فَأَدْنَيْتَنِي مِنْهُ، فَاسْتَعْرَضَ وَجْهَهُ بِالْقَضِيبِ، فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ أَعْنَفَهُ وَجَبِينَهُ وَخَدَّهُ حَتَّى كَسَرَ أَعْنَفَهُ وَسَيْلَ الدِّمَاءِ عَلَى ثِيَابِهِ وَنَثَرَ لَحْمَ خَدِّهِ وَجَبِينِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ وَانْكَسَرَ الْقَضِيبُ. فَضْرَبَ هَانِي يَدَهُ إِلَى قَائِمِ سَيْفٍ شَرِطِيٍّ، فَجَادَبَهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ. فَصَاحَ ابْنُ زِيَادٍ: خُدُوهُ، فَجَرُّوهُ حَتَّى أَعْلَقُوهُ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الْقَصْرِ وَأَعْلَقُوا عَلَيْهِ بَابَهُ، وَقَالَ: اجْعَلُوا عَلَيْهِ حُرَّسًا، فَفَعَلَ ذَلِكَ بِهِ. فَقَامَ أَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَقِيلَ: إِنَّ الْقَائِمَ حَسَانُ بْنُ أَسْمَاءَ - فَقَالَ: أَرْسَلْ غَدَرَ سَائِرِ الْقَوْمِ، أَعْيَاهَا الْأَمِيرُ أَمَرْتَنَا أَعَنَ نَجِيَّتَكَ بِالرَّجُلِ، حَتَّى إِذَا جِئْنَاكَ بِهِ هَشَمْتَ وَجْهَهُ وَسَيْلْتَ دِمَاءَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَزَعَمْتَ أَعْنَكَ تَقْتُلُهُ. ترجمه: هاني گفت: به خدا اگر چنين کني شمشيرها بر دور خانه تو بسيار شود، يعني اصحاب و عشيره من، تو و اصحابت را به قتل خواهند رسانيد. ابن زياد فرياد برآورد که والّٰهفاه! مرا از شمشير مي ترساني؟ هاني را چنان گمان بود که خویشان او

پس (هاني) را نزديك آن شقي آوردند. آن لعين با چوبي كه در دست نحس خود داشت صورت آن بزرگوار را خراشيد و مكرّر چوب خود را بر بيني و پيشاني نازنين و برگونه صورت او مي زد. بيني (هاني) را بشكست و خون بر لباس او جاري شد و گوشتهاي صورت و پيشاني آن مؤ من مظلوم بر محاسنش ريخت تا آنكه چوب شكسته گرديد. پس هاني دست برده قائمه شمشير شُرطي را كه حاضر بود بگرفت تا كار ابن زياد را بسازد. آن شُرطي شمشير خود را از دست او ربود. ابن زياد بدبنياد فرياد برآورد كه او را بگيريد. پس او را كشان كشان آوردند تا در اطاعي او را حبس نموده و در را به روي او بستند. ابن زياد امر نمود كه پاسبان بر او بگمارند، چنين كردند. اسماء بن خارجه برخاست و بعضي گفتند كه حسان بن اسماء از جاي برخاست گفت : عبيدالله فرستاد براي آوردن هاني و دام حيله و مكر نسبت به همه قوم بر نهاد؛ أَيُّهَا الْأَمِير! ما را امر مي كني كه اين مرد را به نزد تو بياوريم ، چون آورديم استخوان صورت او را مي شكني و خون بر ريش او جاري مي نمائي و اعتقاد كشتن او را داري . متن عربي : فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ مِنْ كَلَامِهِ وَ قَالَ: وَاعْنَتَ هَاهُنَا! وَاعْمَرَ بِهِ فَضْرِبَ حَتَّى تَرَكَ وَ قُتِلَ وَ حُيِسَ فِي نَاحِيَةٍ مِنَ الْقَصْرِ. فَقَالَ: إِنَّا لِلَّهِ ۖ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، إِلَى نَفْسِي اءَنَعَاكَ يَا هَانِي . قَالَ الرَّاوي : وَبَلَغَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ اَنَّ هَانِيَا قَدْ قُتِلَ - وَكَانَتْ رُويَحَةُ ابْنَةُ عَمْرٍو هَذَا تَحْتَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ- فَأَقْبَلَ عَمْرُو فِي مَدْحَجٍ كَافَّةٍ حَتَّى اِعْطَا بِالْقَصْرِ وَ نَادِي : اءَنَا عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَ هَذِهِ فُرْسَانُ مَدْحَجٍ وَ وُجُوهُهَا لَمْ تَخْلَعْ طَاعَةً وَ لَمْ تُفَارِقْ جَمَاعَةً، وَ قَدْ بَلَّغْنَا اَنَّ صَاحِبَنَا هَانِيَا قَدْ قُتِلَ. فَعَلِمَ عُبَيْدُ اللَّهِ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَ كَلَامِهِمْ، فَأَعْمَرَ شَرِيحًا الْقَاضِي اَعْنُ يَدْخُلُ عَلَي هَانِي فَيُشَاهِدُهُ وَيُخْبِرُ قَوْمَهُ بِسَلَامَتِهِ مِنَ الْقَتْلِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ وَ اَعْخَبَهُمْ، فَرَضُوا بِقَوْلِهِ وَ اَنْصَرَفُوا. قَالَ: وَبَلَغَ الْخَبْرُ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَخَرَجَ بِمَنْ بَايَعَهُ إِلَى حَرْبِ عُبَيْدِ اللَّهِ، فَتَحَصَّنَ مِنْهُ بِقَصْرِ تَرْجَمَه : ابن زياد (از شنيدن اين سخنان) در خشم شد و گفت : اينك تو در اينجايي ؟ پس امر نمود چنان او را بزدند تا ترك سخن گفتن كرد و مقيد ساخته در گوشه اي از قصر دارالاماره به حبش انداختند. حسان بن اسماء گفت : (إِنَّا لِلَّهِ...)؛ اي هاني ! خبر مرگ خود را به تو مي دهم ! راوي گويد: خبر قتل هاني بن عروه به عمرو بن حجاج كه (رويحه) - دختر عمرو - همسر هاني بود، رسيد؛ پس عمرو با جميع طايفه مَدْحَجِ قصر دارالاماره را احاطه نمودند و عمرو فرياد بر آورد كه اينك سواران مَدْحَجِ و بزرگان قبيله حاضرند، نه ما قيد اطاعت امير را از خود دور ونه از شيوه اسلام و جماعت مسلمانان مفارقه حاصل نموده ايم . اينك بزرگ و رئيس ما (هاني بن عروه) را مقتول ساخته ايد. ابن زياد از جمعيت حاضر و سخنان قوم باخبر گرديد. به شريح قاضي امر نمود كه به نزد هاني آيد و حال حيات او را مشاهده نمايد تا آنكه خبر سلامتي او را به مردم برساند و بگويد كه او را مقتول نساخته اند. شريح به نزد هاني آمد و اطلاع از حال هاني

یافت و قوم را از زنده بودن او آگاه ساخت . ایشان نیز به همین قدر راضی شدند و برگشتند.
 راوی گوید: چون خبر گرفتار شدن هانی به سمع جناب مسلم بن عقیل رسید خود با گروهی که
 در بیعت او بودند از برای محاربه ابن زیاد لعین بیرون آمدند. متن عربی : الْأُمَارَةُ، وَقَاتَلَ
 أَصْحَابُهُ وَأَصْحَابُ مُسْلِمٍ. وَجَعَلَ أَصْحَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ يَنْشَرِقُونَ مِنْهُ
 وَيَحْذَرُونَ أَصْحَابَ مُسْلِمٍ وَيَتَوَعَّدُونَهُمْ بِجُنُودِ الشَّامِ، فَلَمْ يَزَالُوا كَذَلِكَ حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ. فَجَعَلَ
 أَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَنْفَرُونَ عَنْهُ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا نَصْنَعُ بِتَعْجِيلِ الْفِتْنَةِ، وَيَنْبَغِي أَنْ نَقْعُدَ
 فِي مَنَازِلِنَا وَنَدْعَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ حَتَّى يُصْلِحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمْ. فَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى عَشْرَةِ أَنْفُسٍ. فَدَخَلَ
 مُسْلِمٌ الْمَسْجِدَ لِيُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ، فَتَفَرَّقَ الْعَشْرَةُ عَنْهُ. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ وَحِيدًا فِي دُرُوبِ
 الْكُوفَةِ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا طَوْعَةُ، فَطَلَبَ مِنْهَا مَاءً فَسَقَتْهُ. ثُمَّ اسْتَجَارَهَا
 فَأَعَارَتْهُ. فَلَعِمَ بِهِ وَلَدَهَا، فَوَشَّى الْخَبْرُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. ترجمه : عبیدالله از خوف ازدحام
 در قصر متحصن گردید. اصحاب آن پلید با اصحاب جناب مسلم به هم در آویختند و مشغول
 جنگ شدند و گروهی که با ابن زیاد در دارالاماره بود از بالای قصر که مُشْرِف به اهل کوفه
 بود، اصحاب مسلم را بیم می دادند و ایشان را به آمدن سپاه شام تهدید می کردند و به همین
 منوال بودند تا شب در آمد. کسانی که با حضرت مسلم بودند رفته رفته متفرق گردیدند. بعضی
 از ایشان به یکدیگر می گفتند که ما را چه کار که سرعت و تعجیل در فتنه انگیزی کنیم ،
 سزاوار آنکه در منزل خویش بنشینیم و بگذاریم تا خدای متعال امر این گروه را به اصلاح
 آورد؛ بالاخره بجز ده نفر، کسی با جناب مسلم بن عقیل باقی نماند!! چون به مسجد داخل شد،
 آن ده نفر نیز او را ترك نمودند و حضرت مسلم بی کس و تنها ماند. چون جناب مسلم کیفیت
 این حال را مشاهده نمود، تنها از مسجد بیرون آمد و در کوچه های شهر کوفه می گردید تا بر
 در خانه زنی رسید. نام آن زن (طَوْعَةُ) بود و در آنجا توقف نمود و از او جرعه ای آب
 طلبید. آن زن آب آورده او را آشاماند. جناب مسلم بن عقیل از او درخواست نمود که در خانه
 خود او را جای دهد. آن زن قبول نموده و به خانه خود، او را پناه داد. پس از آن ، پسر آن زن
 به حال حضرت مسلم آگاه شد و از جهت او خبر به سمع ابن زیاد رسید. متن عربی : فَأَعْحَضَرَ
 مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَضَمَّ إِلَيْهِ جَمَاعَةً وَأَعْنَفَهُ لِاحْضَارِ مُسْلِمٍ. فَلَمَّا بَلَغُوا دَارَ الْمَرْأَةِ وَسَمِعَ مُسْلِمٌ
 وَقَعَ حَوَافِرِ الْخَيْلِ، لَبَسَ دِرْعَهُ وَرَكِبَ فَرَسَهُ وَجَعَلَ يُحَارِبُ أَصْحَابَ عُبَيْدِ اللَّهِ - لَعْنَهُ اللَّهُ. حَتَّى
 قَتَلَ مُسْلِمٌ مِنْهُمْ جَمَاعَةً فَنَادَى إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: يَا مُسْلِمُ لَكَ الْأَمَانُ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: وَاعْيُ
 أَمَانٍ لِلْغَدَرَةِ الْفَجَرَةِ. ثُمَّ أَعْقَلَ يُقَاتِلُهُمْ وَيَرْتَجِزُ بِأَعْيَاتِ جُمُرَانَ بْنِ مَالِكٍ الْخُثْعَمِيِّ يَوْمَ الْقَرَنِ حَيْثُ
 يَقُولُ: أَعْفَسَمْتُ لَا أَعْقُلُ إِلَّا حُرًّا وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْنًا نَكُرًا أَعْرَهُ عَنْ أَعْدَاءِ عَرَا أَوْ
 أَعْلَطَ الْبَارِدَ سُخْنًا مَرًّا كُلُّ أَمْرِي يَوْمًا يُلَاقِي شَرًّا أَعْضِرْكُمْ وَلَا أَعْخَفُ ضَرًّا فَتَأَدُّوا إِنَّهُ لَا تَكْذِبُ
 وَلَا تَعْرُ، فَلَمْ يَلْتَقِ إِلَيْهِ تَرْجَمَهُ : آن ملعون ، محمد بن اشعث را طلب کرده و گروهی را با او

شدن را به طرف نانجیبی و بدین صفات مذمومه کسی از تو سزاوارتر نیست . پس آن نانجیب زبان بریده ، زبان به ناسزا برگشود که ای ناسپاس ، ای مخالف ؛ بر امام زمان خود خروج کردی و عصای مسلمانان را شکستی و فتنه را برانگیختی . جناب مسلم علیه السلام در جواب فرمود: ای ابن زیاد! سخن به دروغ متن عربی : الْمُسْلِمِينَ مُعَاوِيَةُ - لَعْنَهُ اللَّهُ - وَابْنُهُ يَزِيدُ - لَعْنَهُ اللَّهُ - وَ اِمَّا الْفِتْنَةُ فَاِنَّمَا اَعْلَقَهَا اَعْنَتُ وَ اَبُوكَ زِيَادُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ ثَقِيفٍ، وَ اَنَا اَعْرَجُو اَعْنُ يَرْزُقُنِي اللَّهُ الشَّهَادَةَ عَلَيَّ يَدِي شَرُّ الْبَرِيَّةِ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: مَتَنَّاكَ نَفْسُكَ اَمْرًا، حَالُ اللَّهِ دُونَهُ وَ لَمْ يَرْكَ لَهُ اَهْلًا وَ جَعَلَهُ لِاهْلِهِ. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَمَنْ اَهْلُهُ يَابْنَ مَرْجَانَةَ؟ فَقَالَ: اَهْلُهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ! فَقَالَ مُسْلِمٌ: اَعْلَمْتُ لِلَّهِ، رَضِينَا بِاللَّهِ حَكَمًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اَعْتَظُنُّ اَعْنُ لَكَ مِنَ الْاَمْرِ شَيْئًا. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَاللَّهِ مَا هُوَ الظَّنُّ، وَلَكِنَّهُ الْيَقِينُ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اَعْخِرْنِي يَا مُسْلِمُ بِمَا اَعْتَيْتَ هَذَا الْبَلَدَ وَ اَمْرَهُمْ مُلْتَنِمٌ فَشَتَّتْ اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَفَرَّقَتْ كَلِمَتَهُمْ؟ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: مَا لِهَذَا اَعْتَيْتَ، وَلَكِنَّكُمْ اَعْظَرْتُمُ الْمُنْكَرَ وَدَفَنْتُمُ الْمَعْرُوفَ وَتَاءَمَرْتُمْ عَلَيَّ النَّاسَ بِغَيْرِ تَرْجَمَةٍ: كَفْتِي ، بجز این نیست که عصای اجتماع مسلمین را معاویه پلید و فرزند عنید او یزید بشکستند و آنکه فتنه را در اسلام برانگیخت تو بودی و پدرت که از نطفه غلامی بود از بنی عیال از طایفه ثقیف و نام آن غلام (عبید) بود. و مرا امید چنان است که خدای متعال شهادت را بر دست بدترین مخلوقش روزی دهد. ابن زیاد گفت : تو را نفست در آرزویی افکند که خدا آن را از برای تو نخواست و در میانه تو و امیدت ، حایل گردید و آن مقام را به اهلش رسانید. جناب مسلم علیه السلام فرمود: ای پسر مرجانه ! مگر سزاوار خلافت و اهل آن کیست ؟ ابن زیاد گفت : یزید!؟ جناب مسلم از راه طعنه فرمود: الحمد لله . ما راضی و خوشنودیم که خدا بین ما و شما حکم فرماید. عبیدالله گفت : چنین گمان داری که تو را در این امر چیزی است ؟ آن جناب فرمود: شك نیست بلکه یقین است که ما بر حق هستیم . ابن زیاد گفت : ای مسلم ! مرا خبر ده که تو به چه کار به این شهر آمده ای ؟ امور مردم منظم بود و تو آمدی تفرقه در میان ایشان افکندی و اختلاف کلمه بین آنان ایجاد نمودی . جناب مسلم علیه السلام فرمود: من برای ایجاد تفرقه و فساد نیامده ام بلکه از برای آن آمدم که شما (مُنْكَر) را ظاهر ساختید و (مَعْرُوف) را به مانند شخص مرده دفن نمودید و بر مردم امیر شدید بدون آنکه ایشان راضی باشند. متن عربی : رَضِيَ مِنْهُمْ وَحَمَلْتُمُوهُمْ عَلَيَّ غَيْرِ مَا اَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ، وَعَمِلْتُمْ فِيهِمْ بِاَعْمَالِ كَسْرِي وَفَيْصَرَ، فَأَعْتَيْنَاهُمْ لِنَاءَمَرٍ فِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَنْهَيْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَنَدَعُوهُمْ اِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَكُنَّا اَهْلُ ذَلِكَ كَمَا اَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله . فَجَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ - لَعْنَهُ اللَّهُ - يَشْتُمُهُ وَيَشْتُمُ عَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَام ! فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: اَعْنَتُ وَ اَبُوكَ اَعَقُّ بِالْشَّتْمِ، فَاَقْضِ مَا اَعْنَتُ قَاضٍ يَا عَدُوَّ اللَّهِ. فَأَعَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بُكَيْرَ بْنَ حَمْرَانَ اَعْنُ يَصْعَدُ بِهِ اِلَى اَعْلَى الْقَصْرِ فَيَقْتُلُهُ، فَصَعَدَ بِهِوَ هُوَ يُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَيَسْتَغْفِرُهُ وَيُصَلِّي عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَضَرَبَ عُنُقَهُ، وَنَزَلَ وَهُوَ

مَدْعُورٌ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: أَعْيِيهَا الْأَمِيرُ رَأَيْتُ سَاعَةً قَتَلْتُهُ رَجُلًا أَسْوَدَ سَيِّئِي
الْوَجْهِ حَدَائِي عَاضًا عَلَيَّ إصْبَعِهِ - اءَوْ قَالَ شَفَنِيهِ - فَفَزَعْتُ فَرَعًا لَمْ أَفَرَّ عَنْهُ قَطُّ. ترجمه : شما
خلق را واداشتید به آنچه خدای U امر به آنها فرموده و کار اسلام را در میان مردم به مانند
پادشاهان فارس و روم جاری ساختید. ما آمدم از برای آنکه معروف را به مردم امر و منکر
را از آنها نهی کنیم و ایشان را دعوت به احکام قرآن و سنت رسول حضرت سبحان نمودیم و
ما شایسته این منصب امر و نهی بودیم و برای همین نیز قیام کردیم . ابن زیاد نانجیب به ناسزا
جناب امیرمؤ منان علیه السلام و دو سیّد جوانان جناب حسن و حسین علیهما السلام و جناب
مسلم بن عقیل - رضوان الله علیه - را نام می برد و اهانت می نمود. مسلم فرمود: تو و پدرت
سزاوارترید به ناسزا و دشنام ؛ اینک هر چه می خواهی انجام ده ای دشمن خدا! پس آن شقی ،
بکیر بن حمران را امر نمود که آن سیّد مظلوم را بر بالای قصر دارالاماره برده او را شهید
سازد. بکیر حرام زاده چون آن جناب را بر بام قصر می برد آن سیّد بزرگوار در آن حال
مشغول به تسبیح پروردگار و توبه و استغفار و صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله بود.
پس ضربتی بر گردن آن گردن فراز نشاءتین ، آشنا نمود و او را به درجه شهادت رسانید و
خود آن ولدالزنا وحشت زده از بام قصر فرود آمد. ابن زیاد بدبنیاد از او پرسید: تو را چه می
شود؟! آن شقی گفت : ای امیر! آن هنگامی که آن جناب را شهید نمودم مرد سیاه چهره ای را
در مقابل خود دیدم که انگشتان خویش را به دندان می گزید یا آنکه گفت لبهای خود را می
گزید. و من چنان ترسیدم که تاکنون این گونه فَرَع در خود ندیدم . متن عربی : فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ:
لَعَلَّكَ دَهَشْتَ. ثُمَّ أَمَرَ بِهَانِي بْنِ عُرْوَةَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - ، فَأَخْرَجَ لِيُقْتَلَ. فَجَعَلَ يَقُولُ: وَامْدَحْجَاهُ
وَاعْيِنَ مِنِّي مَدْحُجْ! وَاعْشِيرَتَاهُ وَاعْيِنَ مِنِّي عَشِيرَتِي! فَقَالُوا لَهُ: يَا هَانِي مَدْعُورٌ. فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا
أَعْنَا بِهَا بِسَخِيٍّ، وَمَا كُنْتُ لِأُعِينَكُمْ عَلَي نَفْسِي. فَضَرَبَهُ غُلَامٌ لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يُقَالُ لَهُ رَشِيدٌ -
لَعَنَهُ اللَّهُ- فَقَتَلَهُ. وَفِي قَتْلِ مُسْلِمٍ وَ هَانِي يَقُولُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زُبَيْرٍ الْأَسَدِي . وَيُقَالُ: إِنَّهُ لِلْفَرَزْدَقِ: فَإِنْ
كُنْتُ لَا تَذَرِيَن مَّا الْمَوْتُ فَأَنْظُرِي إِلَي هَانِي فِي السُّوقِ وَابْنِ عَقِيلٍ ترجمه : ابن زیاد گفت : گویا
دهشت تو را فرو گرفته ! پس از این جریان ، ابن زیاد لعین حکم نمود که هانی بن عروه
رضی الله عنه را به قتل رسانند. چون جناب هانی را از مجلس بیرون آوردند تا به درجه
شهادت رسانند، مکرر می فرمود: (وَامْدَحْجَاهُ! وَاعْيِنَ مِنِّي مَدْحُجْ! وَاعْشِيرَتَاهُ وَاعْيِنَ مِنِّي
عَشِيرَتِي ؟ کجائید خویشان و قبیله من ؟ جلاد گفت : گردنت را بکش تا شمشیر را فرود آورم !
هانی فرمود: به خدا سوگند! من به بذل جان خویش سخی نیستم و در کشتن خویش تو را اعانت
نمی کنم . پس غلامی از ابن زیاد پلید که نام نحش (رشید) بود، آن مخلص متقی را به درجه
شهادت رسانید. در مصیبت جناب مسلم بن عقیل و هانی بن عروه ، عبدالله بن زبیر اسدی این
ابیات را به رشته نظم کشیده و بعضی را اعتقاد آن است که قائل این اشعار، فرزدق است و

دیگری گفته که اشعار سلیمان حنفی است . (فَإِنْ كُنْتَ لَا تَذَرِينَ مَا الْمَوْتُ فَانْظُرِي ...؛ یعنی اگر نمی دانی که مرگ کدام است و منکر آنی (شاید شاعر نفس امّاره خود را مخاطب نموده و به لسان حال ذکر نموده باشد) پس نظر نما ای منکر مرگ به سوی هانی بن عروه رحمه الله که در بازار گوسفند فروشان مقتول افتاده و نظر نما به جناب مسلم بن عقیل . متن عربی : 1 - إِلَيَّ بَطَلٌ قَدْ هَشَمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ وَآخِرُ يُهْوِي مِنْ طَمَارٍ قَتِيلٍ 2 - اءَصَابَهُمَا فَرْخُ الْبَغْيِ فَأَصْبَحَا اءَحَادِيثَ مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبِيلٍ 3 - تَرِي جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَنَضِجَ دَمٌ قَدْ سَالَ كُلُّ مَسِيلٍ 4 - فَتِي كَانَ اءَحْيِي مِنْ فِتَاةٍ حَيَّةٍ وَاَقْطَعَ مِنْ ذِي شَفَرَتَيْنِ صَقِيلٍ 5 - اءَيْرَكُبُ اءَسْمَاءُ اَلْهَمَالِيحِ اَمِنَا وَقَدْ طَلَبْتُهُ مَدْحَجٌ بِدُحُولٍ ترجمه : 1 - آن جوانمرد شجاعی که صدمه شمشیر، روی او را خراشید (شاید اشاره باشد به آنچه بعضی ذکر نموده اند که در آن هنگام که خواستند او را به نزد ابن زیاد برند بکیربن حمران ضربتی بر روی مبارک هانی زد که لبهای او را مجروح ساخت یا مراد از (بَطَل) ، هانی باشد و کنایه از ضربتی که ابن زیاد بر صورت و پیشانی او وارد آورد و این معنی اَقْرَب است) و آن جوانمرد شجاع دیگر مسلم بن عقیل است که کشته او را از پشت بام به زیر افکندند. 2 - عبیدالله بن زیاد باغی یاغی ستمکار به ظلم و ستم ، این دو بزرگوار را گرفت ، پس صبحگاهی مسلم و هانی حدیث هر رهگذر شدند. 3 - دیدی آن جسدی را که مرگ رنگ او را تغییر داده بود و خون آن بدن در راهها جاری بود. 4 - آن جوانمرد با حیا - که به مراتب با حیاط از زنان با عفت و با حیا - بود و مع ذلك ، صمصام شجاعت و سطوتش برنده تر از شمشیر دو دم صیقل خورده ، بود. 5 - آیا سزاوار است که اسماء بن خارجه ، جناب هانی را به نزد ابن زیاد برد بر مرکبهای نجیب سوار گردد و در امان باشد و حال آنکه قبیله مَدْحَج خون (هانی) را از او مطالبه می نمایند. متن عربی : 1 - تَطُوفُ حَوَالِيهِ مُرَادٌ وَكُلُّهُمْ عَلَي رَقَبَةٍ مِنْ سَائِلٍ وَمَسْؤُولٍ 2 - فَإِنْ اءَنْتُمْ لَمْ تَتَّعِرُوا بِءَاخِيكُمْ فَكُونُوا بَغَايَا اءَرْضِيَتْ بِقَلِيلٍ قَالَ الرَّاَوِي : وَكُنْتُ عَبِيدَ اَللّٰهِ بِنِ زِيَادٍ بِخَبَرِ مُسْلِمٍ وَهَانِي اِلَيَّ يَزِيدُ بِنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اَللّٰهُ. فَأَعَادَ عَلَيْهِ اَلْجَوَابَ يَشْكُرُهُ فِيهِ عَلَي فِعَالِهِ وَسَطَوْتِهِ، وَيُعَرِّفُهُ اَعَنْ قَدْ بَلَغَهُ تَوَجُّهُ اَلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اِلَيَّ جَهَّتِهِ، وَيَأْمُرُهُ عِنْدَ ذَلِكَ بِالْمَوِّ اِخْذَةً وَاَلَا نَنْتَقِمَ عَلَي الظُّنُونِ وَاَلَا وَهَام. وَكَانَ تَوَجُّهُ اَلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَلَاثِ مَضِيٍّ مِنْ ذِي اَلْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنْ اَلْهُجْرَةِ، قَبْلَ اَعَنْ يَعْلَمَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ؛ لِاَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فِي اَلْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ مُسْلِمٌ رِضْوَانُ اَللّٰهِ عَلَيْهِ. ترجمه : 1 - قبیله مراد همه در آن حال بر دور هانی بن عروه (که در قصر گرفتار شده بود) می گشتند و در انتظار حال او بودند و هم آنانکه سؤ ال از کیفیت حال او می نمودند و هم آن کسانی که سؤ ال کرده می شدند. 2 - پس اگر شما ای قبیله مراد، نمی توانید که خونخواهی برادر خویش نمایید پس باید که چون زنان بدکاره که به اندک مبلغی که از برای زنا به ایشان می دهند راضی اند، شما هم به همین مقدار راضی باشید. راوی گوید: ابن زیاد بدبنیاد

نامه ای به یزید پلید، مشتمل بر خبر و کیفیت قتل جناب مسلم و هانی رحمه الله نوشت . پس یزید پلید جواب نامه آن عنید را به سوی کوفه روانه داشت که حاصل آن رقیمه لعنت ضمیمه شکرگزاری او بود بر کردار ناصواب و بر سطوت و صولت آن سرکرده شقاوت مآب و ابن زیاد را آگاه گردانید که خبر به آن شقی چنین رسیده که موکب امام علیه السلام متوجه به طرف عراق گردیده ؛ یزید به ابن زیاد ظالم لعین فرمان داد که در مقام مؤ اخذه و انتقام از کافه آنان برآید و به محض توهم و گمان ، مردم را به قید حبس گرفتار سازد و بود توجه امام حسین علیه السلام از مکه معظمه در روز سه شنبه به سه روز که از ماه ذی الحجة الحرام گذشته بود و بعضی گفتند در روز چهارشنبه بوده به هشت روز، از ماه مزبور گذشته در سال شصت از هجرت رسول الله قبل از آنکه آن حضرت به حسب ظاهر آگاه شود به شهادت حضرت مسلم ؛ زیرا که آن جناب در روزی از مکه نهضت فرمود که جناب مسلم در همان روز مقتول گروه اشقیاء گردیده بود. متن عربی : وَرُويَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيبًا، فَقَالَ: (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَي رَسُوْلِهِ وَسَلَّمَ. خُطَّ الْمَوْتُ عَلَي وُلْدِ اَدَمَ مَخَطَّ الْفِلَادَةِ عَلَي جَبَدِ الْفَتَاةِ، وَمَا عَوَّلَهَنِي اِلَي اَسْلَا فِي اِشْتِيَاقِ يَعْقُوبَ اِلَي يُوْسُفَ. وَ خَيْرَ لِي مَصْرَعُ اَنَا لَاقِيَه، كَأَنِّي بِأَعْوُسَالِي تَقَطَّعُهَا عُسْلَانُ الْفُلُوتِ بَيْنَ النَّوَاسِ وَ كَرْبَلَاءِ، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي اَعْكَرَاشًا جَوْفًا وَ اَعْجَرِبَةً سَغْبًا، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ. رَضِيَ اللّٰهُ رِضَانًا اَهْلَ الْبَيْتِ، نَصْبِرُ عَلَي بَلَاءِهِ وَيُؤَفِّقُنَا اَعْجَرَ الصَّابِرِينَ، لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَحْمَتُهُ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ، تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَيُنْجَرُ بِهِمْ وَعَدُهُ، مَنْ كَانَ بِاِذْلَا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مَوْطِنًا عَلَي لِقَاءِ اللّٰهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا، فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى .) ترجمه : سخنرانی امام حسین علیه السلام در مکه چنین روایت شده هنگامی که آن حضرت عزیمت مسافرت عراق داشت برخاست و خطبه ای انشاء فرمود و پس از آنکه خداوند ودود را ستایش نمود و ثنای جمیل بر حضرت ختمی مرتبت سرود، چنین فرمود که به قلم تقدیر کشیده شد خط مرگ بر فرزندان آدم چون گردنبندی بر گردن مه و شان سیمین که بدان زینت افزایند و چه بسیار مشتاقم به دیدار یاران دیرین که از این دار فنا رستند و از این دام بلا جستند چون اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف علیهما السلام و خدای U زمینی از برای من اختیار فرموده فیما بین سرزمین (نواویس) و (کربلا) که به ناچار دیدار آن خواهم نمود. گویا می بینم که گرگان بیابان یعنی اشقیای کوفه ، اعضای مرا پاره پاره می کنند که شکم های گرسنه و مشکهای تهی خود را از آن انباشته دارند. فراری از قضای الهی نیست و نه از سرنوشت حق گریزی . آنچه خدای U بر آن خشنود است ، خشنودی ما در آن است . شکیبایی بلائی حق هستیم و صابر بر قضاها می او؛ پس اجر صابران به ما خواهد بخشید و پاره تن رسول صلی الله علیه و آله از او جدایی ندارد؛ پس رفتار ما بر طریقه اوست و پاره های تن او در ریاض قدس مجتمع خواهند

گردید تا بدین واسطه چشمان رسول صلی الله علیه و آله روشن شود و خدا به وعده خویش به رسولش ، وفا کند. هر کس را که عزم جان نثاری است و خون خود را در راه دوستی ما خواهد ریخت ، بایدش که آماده سفر شود؛ زیرا که من بامداد فردا روانه خواهم شد به سوی عراق ، ان شاء الله (13) . متن عربی : وَرَوَى أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ الْأَمَامِيُّ فِي كِتَابِ (ذَلِيلِ الْأَمَامَةِ) قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ سُفْيَانُ بْنُ وَكِيعٍ، عَنْ أَبِيهِ وَكِيعٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ قَالَ: قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْوَاقِدِيُّ وَزُرَّارَةُ بْنُ خَلَجٍ: لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَخْبَرَنَا ضَعْفَ النَّاسِ بِالْكُوفَةِ وَأَنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَهُ وَسُيُوفُهُمْ عَلَيْهِ. فَأَعْوَمَاءَ بِيَدِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ فَفَتَحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَنَزَلَتْ الْمَلَائِكَةُ عَدَدًا لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (لَوْلَا تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ وَهُبُوطُ الْأَجْرِ لَقَاتَلْتُهُمْ بِهَوْلَاءِ، وَلَكِنْ أَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ هُنَاكَ مَصْرَعِي وَ مَصْرَعِ أَصْحَابِي لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَلَدِي عَلِيٌّ). وَرَوَى مُعَمَّرُ بْنُ مُنْتَنِي فِي مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ قَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ أَبِي تَرْجَمَهُ : ابو جعفر محمد بن جرير طبري امامي المذهب - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - در كتاب (دلائل الامامة) خود روايت نموده كه گفت از براي ما حديث كرد ابو محمد سفيان بن وكيع از گفته پدر خویش و او از (أعمش) . روايت کرده كه ابو محمد واقدي و زرارة بن خلج چنین گفتند كه ما به شرف ملاقات جناب ابي عبدالله الحسين عليه السلام رسيديم قبل از آنكه ایشان از مكّه معظمه نهضت به سوي عراق فرمايد؛ پس ضعف حال اهل كوفه را به خدمتش عرضه داشتيم و گفتيم با اينكه دلهایشان مايل خدمت آن جناب است و لكن شمشيرهایشان را بر روي او كشيده اند. امام حسين عليه السلام به دست مبارك خود اشاره به سوي آسمان نمود، پس درهاي آسمان باز شد و ملائكه بسيار نازل گرديد به عددي كه احصاي آنها را بجز خدای U كسي نمي داند؛ پس فرمود: اگر نمي بود تقارب اشياء به هم ديگر (يعني آنكه بايد هر امر مقدري به موجب اسباب مقدره او جاري و واقع گردد) و باطل شدن اجر و ثواب ، هر آينه به كمك اين ملائكه با اين مردم مقاتله مي نمودم ، و لكن به موجب علم اليقين مي دانم كه در آن زمين است محل افتادن من و اصحاب و ياران من و باقي نخواهد ماند از همه ایشان احدي مگر فرزند دلبندم علي امام زين العابدين عليه السلام . مُعَمَّرُ بْنُ مُنْتَنِي در باب شهادت ابي عبدالله عليه السلام به اين مضمون روايت نموده كه چون روز ترويه شد عمر بن سعد بن ابي وقاص - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ - با لشكري انبوه به امر يزيد پليد وارد مكّه معظمه گرديد متن عربی : وَقَاصٍ إِلَيَّ مَكَّةَ فِي جُنْدٍ كَثِيفٍ، قَدْ أَمَرَهُ يَزِيدُ أَنَّ يُنَاجِزَ الْحُسَيْنَ الْقِتَالَ إِنَّهُ هُوَ نَاجِزُهُ أَوْ يُقَاتِلُهُ إِنْ قَدَرَ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ. وَرُوِيَ مِنْ كِتَابِ أَصْلٍ لِاحْمَدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بَرِيدَةَ الثَّقَفِيِّ وَعَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ بِالْأَسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْحُسَيْنُ الْخُرُوجَ صَبِيحَتَهَا عَنْ

مَكَّةَ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفَتْ غَدْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَاعْخِيكَ، وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنَّ تُقِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ بِالْحَرَمِ وَاعْمُنْهُ. فَقَالَ: (يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنَّ يَغْتَالَنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ، فَأَعْكُونَ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ). فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ: فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ، فَإِنَّكَ أَعْمَنُ النَّاسِ بِهِ، ترجمه: که با آن حضرت جنگ کند در صورتی که آن جناب سبقت در جنگ نماید والا اگر قدرت بر مقاتله او یابد با او قتال کند و او را به درجه شهادت رساند. پس موکب همایونی در روز ترویج از مکه معظمه نهضت فرمود. و روایت دارم از کتاب اصلی از اصول اخبار که جامع آن احمد بن حسین بن عمر بن بریده است که مردی ثقه و عدل بود و اصل آن روایات از محمد بن داود قمی است که با اسناد خویش از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: محمد بن حنفیه به خدمت برادر والا مقام خود شرفیاب شد در آن شبی که در صبح آن، آن جناب عزم خروج از مکه معظمه داشت. محمد عرض کرد: ای برادر، اهل کوفه آناند که شما غدر و مکر ایشان را نسبت به پدر بزرگوار و برادر عالی مقدار خویش می دانی و من بیم دارم که مبادا حال تو نیز بر منوال حال گذشتگان گردد؛ پس اگر رأی مبارک بر این قرار گرفت که در مکه اقامت فرمایی تو عزیزتر و گرامی تر از هر کس که مقیم حرم است خواهی بود. حضرت علیه السلام در جواب فرمود: می ترسم که مبادا یزید بن معاویه - لَعْنَهُ اللَّهُ - بطور ناگهانی مرا مقتول سازد و به این واسطه من اول کسی باشم که از جهت قتل من، حرمت خانه خدا بشکند. محمد عرض نمود که اگر از این مطلب تو را اندیشه است تشریف فرما یمن شو یا بعضی از نواحی دور دست را اختیار فرما؛ زیرا در آنجا از همه کس گرامی تر خواهی بود و هیچ کس بر تو دست نخواهد یافت. متن عربی: وَلَا يُقْدَرُ عَلَيْكَ أَحَدٌ. فَقَالَ: (أَنْظُرْ فِيمَا قُلْتَ). فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَبَّغَ ذَلِكَ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ، فَأَعْتَاهُ، فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ وَقَدْ رَكِبَهَا فَقَالَ: يَا أَخِي أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ؟ قَالَ: (بَلَى). قَالَ: فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا؟ فَقَالَ: (أَعْتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَمَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، أَخْرِجْ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَكَ قَتِيلًا). فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءِ مَعَكَ وَأَعْنَتْ تَخْرُجُ عَلَيَّ مِثْلَ هَذَا الْحَالِ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ: (قَدْ قَالَ لِي: قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا)، وَسَلَّمْ عَلَيْهِ وَمَضَى. وَذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي فِي كِتَابِ الرِّسَالِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، ترجمه: آن جناب فرمود: در این باب، باید نظری نمود. چون هنگام سحر شد، حکم فرمود موکب شریف را از مکه معظمه کوچ دهند و روانه راه شد. چون خبر به محمد بن حنفیه رسید به خدمتش شتافت و زمام ناچه را که بر آن سوار بود گرفت عرضه داشت: یا اخي! وعده فرمودی که در آنچه عرضه داشتم تاءملي فرمایی؟ امام حسین علیه السلام فرمود: چنین است. محمد گفت: پس چه چیز تو را

و داشت که با این سرعت ، عزم خروج از مکه نمودی ؟ فرمود: آن هنگام که از نزدت جدا شدم ، رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد من آمد (یعنی در عالم خواب . و شاید معنی دیگر را اراده کرده باشد و در اینجا اجمال لفظ خالی از لطف نیست) و فرمود: ای حسین ! برو به جانب عراق که مشیت الهی بر این متعلق است که تو را مقتول ببیند! محمد حنفیه گفت : (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ...) چون چنین باشد پس مقصود از همراه بردن زن و بچه چیست ؟ راوی گوید: امام حسین علیه السلام در جواب برادر ، فرمود که هم رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرموده که مشیت حق بر اسیری ایشان تعلق یافته که خدا ایشان را اسیر ببیند. امام علیه السلام این سخن را فرمود آنگاه سلام و داع به برادر گفت و روانه مقصد شد. محمد بن یعقوب کلینی رضي الله عنه در کتاب (رسائل) خویش به سند متن عربی : عَنْ أَيْيُوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَمَزَةَ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَخَلَّفَ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ عَنْهُ، فَقَالَ أَعْبُو عَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا حَمَزَةُ إِنِّي سَأَعِدُّكَ بِحَدِيثٍ لَا تَسْأَلُ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا: إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا فَصَلَ مَتَوَجِّهًا، أَمَرَ بِقِرْطَاسٍ وَكُتِبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ، أَعْمَا بَعْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ. وَذَكَرَ الْمُفِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ النُّعْمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي كِتَابِ (مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَلَدِ الْأَوْصِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ)، بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ: لَمَّا سَارَ أَعْبُو عَبْدَ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا مِنْ مَكَّةَ لِيَدْخُلَ الْمَدِينَةَ، لَقِيَهِ أَهْوَاُجٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَالْمُرْدِفِينَ فِي أَعْيَدِيهِمْ تَرْجَمَهُ : مَذْكَورٌ فِي مَتْنٍ ، رَوَيْتُ نَمُودَهُ مِنْ حَمَزَةَ بْنِ حُمْرَانَ أَنَّ حَضْرَتَ إِمَامٍ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَهْ فِي خِدْمَتِ أَنْ جَنَابِ سَخْنِ مِنْ خُرُوجِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِثْلِ أَمَدٍ وَ أَنْكَه مُحَمَّدُ بْنُ حَنْفِيَّةٍ مِنْ نَصْرَتِ أَنْ جَنَابِ تَخَلَّفَ نَمُودَ. إِمَامٍ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَ: مِنْ تَوْرَ أَخْبَرَ دَهْمَ بِهَ حَدِيثِي كَهْ مِنْ تَوْرَ مِنْ جَنَابِ مَجْلِسِ ، مَرَا مِنْ حَالِ مُحَمَّدِ بْنِ حَنْفِيَّةٍ سَوَّالِ نَمَايِي : بِهَ دَرَسْتِي كَهْ چُون حَضْرَتِ إِمَامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ جَدَا شَدَّ وَ تَوَجَّهَ بِهَ سَوِي عِرَاقَ فَرَمُودَ، فَرَمَانَ دَادَ كَه پَارَهَ كَاغِذَ بِهَ خِدْمَتَشِ آوَرْدَنَدَ وَ دَرِ أَنْ نَوِشْتِ : (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ نَوِشْتَهْ إِي اسْتِ مِنْ جَنَابِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بِهَ جَمَاعَتِ بَنِي هَاشِمٍ . أَمَّا بَعْدُ؛ هَرِ كَسِ مِنْ شَمَا بِهَ مِنْ بَبُونَدَدِ شَهِيدِ گَرَدَدَ وَ أَنْكَه تَخَلَّفَ نَمَايِدَ بِهَ پَبِرُوزِي نَرَسَدَ. وَالسَّلَامُ .) شَيْخِ مُفِيدِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نَعْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَرِ كِتَابِ (مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ) (بِهَ اسْنَادِ خُودِ مِنْ حَضْرَتِ إِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتِ كَرْدَهْ كَه أَنْ حَضْرَتِ فَرَمُودَ: دَرِ أَنْ هَنَگَامِ كَه حَضْرَتِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ مَعْظَمَهْ بَبِرُونِ أَمَدِ مِنْ بَرَايِ أَنْكَه وَارَدِ شَهْرِ مَدِينَهْ طَبِیْهَ شُودِ أَهْوَاِجِي مِنْ مَلَائِكَهْ مُسَوِّمِينَ (صَاحِبَانِ نَشَانَهْ چَنَانْچَه سَبَاهِيَانِ رَا نَشَانَهْ اسْتِ) وَ مَلَائِكَهْ مُرْدَفِينَ (یعنی فَرِشْتَه گَانِي كَه مِنْ عَقَبِ سَرِ مِي رَسَنَدِ مِثْلِ

صفوف لشکر که به نظام رود) که حربه ها در دست و بر اسبهاي نجیب بهشتي سوار بودند شرفیاب متن عربي : الْحَرَابُ عَلَي نُجُبٍ مِنْ نُجُبِ الْجَنَّةِ، فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَي خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَأَبِيهِ وَأَخِيهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَعَمَّدَ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ، وَأَعَنَّ اللَّهُ أَعَمَّكَ بِنَا. فَقَالَ لَهُمْ: الْمَوْعِدُ حُفْرَتِي وَبُقْعَتِي الَّتِي أَعَسَّسْتُ فِيهَا، وَهِيَ كَرْبَلَاءُ، فَإِذَا وَرَدْتُهَا فَأَعْتُونِي. فَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسْمَعَ لَكَ وَنُطِيعَ، فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عَدُوٍّ يُلْقَاكَ فَنَكُونُ مَعَكَ؟ فَقَالَ: لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَلَا يُلْقُونِي بِكَرْبَلَةٍ أَعُوْا أَصِلْ إِلَيَّ بُقْعَتِي. وَأَعَنَّاهُ أَفْوَاجٌ مِنْ مُؤْمِنِي الْجَنِّ، فَقَالُوا لَهُ: يَا مَوْلَانَا، نَحْنُ شِيعَتُكَ وَأَنْصَارُكَ فَمُرْنَا بِمَا نَشَاءُ، فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوٍّ لَكَ وَأَعَنَّتَ بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ. فَجَزَاهُمْ خَيْرًا وَقَالَ لَهُمْ: أَمَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَي جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِهِ: (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ)، فَإِذَا أَعَقَمْتُ فِي مَكَانِي فِيمَاذَا يُمَتَّحُنُ تَرْجَمُهُ : گردیده و بر آن حضرت سلام نمودند و عرض کردند: اي حجت خدا بعد از رسول خدا و اميرالمؤمنين و امام حسن عليهم السلام بر جميع عالم ، به درستي که خداU مدد نمود جدت صلي الله عليه و آله را به وسيله ما در موارد بسيار و همانا حق تعالي ما را از براي امداد و ياري تو فرستاده . امام عليه السلام فرمود: وعده گاه ما در آن حفره و بقعه اي است که در آن شهيد مي شوم و نام آن (کربلا) است ؛ چون در آنجا وارد شوم به نزد من آييد. عرضه داشتند: اي حجت خدا، خدايU ما را فرمان داده که سخن تو را بشنويم و مطيع امر تو باشيم ، آيا هيچ اندیشه از دشمنان داري که ما با تو همراه باشيم ؟ فرمود: دشمن را بر من راهي نيست و آسيبي به من نتوانند رسانيد تا آن هنگام که برسم به بقعه خود. و نيز جمعيّتي از مؤمنين طائفه جنّ به خدمت آن جناب رسيدند و عرض نمودند: اي مولاي ما! مايم گروه شيعيان و ياران تو، ما را به آنچه که بخواهي امر بفرما اگر ما را فرمان دهی که جميع دشمنان تو را به قتل رسانيم و تو در جاي خود آرام و مکين باشي ، کفايت دشمنان از جناب تو خواهيم نمود. امام حسين در جواب ايشان فرمود: خدا شما را جزاي خير دهد، مگر اين آيه شريفه را که بر جدّم رسول خدا صلي الله عليه و آله نازل گرديده ، نخوانده ايد: (قُلْ لَوْ...)(14) ؛ يعني بگو اي رسول خدا، همانا اگر در خانه هاي خویش ساکن شويد البته آنانکه حکم قتل بر ايشان مقدّر و مکتوب است در همان خانه هاي خود و خوابگاه خویش به مبارزت افتند (و از چنگال مرگ نتوانند فرار کنند). متن عربي : هَذَا الْخَلْقُ الْمَتْعُوسُ، وَبِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ، وَمَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنٌ حُفْرَتِي. وَقَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى لِي يَوْمَ دَحَا الْأَرْضِ، وَجَعَلَهَا مَعْقَلًا لِشِيعَتِنَا وَمُحِبِّينَا، تُقْبَلُ أَعْمَالُهُمْ وَصَلَوَاتُهُمْ، وَيُجَابُ دُعَاؤُهُمْ، وَتَسْكُنُ شِيعَتُنَا، فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ وَلَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَهُوَ يَوْمٌ عَاشُورَاءَ - فِي غَيْرِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ - الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتُلُ، وَلَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَنَسَبِي وَإِخْوَانِي وَاهْلٍ بَيْتِي ، وَيُسَارُ رَأْسِي إِلَى

يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ. فَقَالَتِ الْحِجُّ: نَحْنُ وَاللَّهُ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَابْنُ حَبِيبِهِ لَوْلَا أَعَنَّ أَمْرَكَ طَاعَةً وَاعْتَهُ لَا يَجُوزُ لَنَا مُخَالَفَتُكَ لَخَالَفْنَاكَ وَقَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ. فَقَالَ لَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَنَحْنُ وَاللَّهُ أَعْقَدُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتَةٍ. ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى مَرَّ بِالتَّنْعِيمِ، فَلَقِيَ تَرْجَمَهُ: پس هرگاه که من در جاي خود اقامت گزینم پس به چه چیز این خلق که مستعد از براي هلاکت هستند امتحان کرده خواهند شد و به کدام امر آزمایش می شوند و چه کسی به جاي من در قبرم و گودال کربلا مدفون شود، حال آنکه خدای این را در روز (دَحْوِ الْأَرْضِ) (که زمین را پهن نموده، از براي من اختیار فرمود و آن را منزلگاه شیعیان و دوستان من قرار داده و در آنجا ساکن خواهند شد؛ پس آن زمین امان است از براي ایشان در دنیا و آخرت. و لکن در روز شنبه که روز عاشورا است حاضر شوید و در روایتی غیر از این روایت، فرمود: روز جمعه حاضر گردید که من در آخر همان روز کشته خواهم شد و هیچ کس پس از قتل من از اهل بیت و انساب و برادران من باقی نخواهد بود و سرم را می برند به سوی یزید بن معاویه لَعَنَهُمَا اللَّهُ - پس جنیان عرض کردند: به خدا سوگند، ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا! اگر نه این بود که اطاعت امر تو بر ما واجب است و مخالفت فرمان تو ما را جایز نیست، البته در این باب بر خلاف فرمانت، همه دشمنان تو را به قتل می رسانیدیم پیش از آنکه بتوانند به شما دست یابند. امام حسین علیه السَّلَام فرمود: به خدا سوگند، قدرت ما بر دفع دشمنان، زیادتیر از شماست، و لکن نظر ما این است که از روی بینه باشد و پس از اتمام حجت بر آنها، به هلاکت رسند و آنان که زنده اند، زندگی آنان نیز در آخرت بر اساس بینه و حجت باشد. پس آن حضرت روانه راه گردید تا رسید به منزل متن عربی: هُنَاكَ عِثْرًا تَحْمِلُ هَدِيَّةً قَدْ بَعَثَ بِهَا بَحِيرُ بْنُ رَيْسَانَ الْجَمِيرِي عَامِلُ الْيَمَنِ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَأَخَذَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهَدِيَّةَ، لِأَنَّ حُكْمَ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ إِلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الْجَمَالِ: (مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْطَلِقَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ وَفِينَاهُ كِرَاهٌ وَأَعَحَسْنَا صُحْبَتَهُ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُفَارِقَنَا أَعْطَيْنَاهُ كِرَاهٌ بِقَدْرِ مَا قَطَعَ مِنَ الطَّرِيقِ). فَمَضَى مَعَهُ قَوْمٌ وَامْتَنَعَ قَوْمٌ آخَرُونَ. ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ ذَاتَ عِرْقٍ، فَلَقِيَ بِشَرَ بْنَ غَالِبٍ وَارِدًا مِنَ الْعِرَاقِ، فَسَاءَلَهُ عَنْ أَهْلِهَا. فَقَالَ: خَلَفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ وَالسُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمَيَّةَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (صَدَقَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ، إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ). قَالَ الرَّأَوِي: ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى آتَى النَّعْلَبِيَّةَ وَقَتَ الظَّهِيرَةِ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ، فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: (قَدْ رَأَيْتُ هَاتِفًا يَقُولُ: اءَنْتُمْ تَسْرَعُونَ وَالْمَنَآيَا تَرْجَمُهُ: (تنعيم) و در آن مکان قافله ای را که از طرف والی یمن - بحیر بن ريسان جَمِيرِي، هدایایی به یزید بن معاویه می برد، ملاقات کرد و امر فرمود آن هدیه ها را از آنها گرفتند؛ زیرا حکم و سلطنت امور مسلمین در آن عصر، به عهده امام حسین علیه السَّلَام بود و او امام امت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و به صاحبان شتران، فرمود: هر کس دوست

می دارد که با ما تا عراق بیاید کرایه او را تماماً به او خواهیم داد و با او به نیکویی مصاحبت خواهیم داشت و هر که را محبوب آن است ، که از ما جدا شود، به قدر آنچه که از یمن مسافت طی نموده و آمده ، کرایه به او عطا می فرماییم ؛ پس گروهی در رکاب آن حضرت ماندند و جماعتی امتناع از رفتن نمودند. پس حضرت امام حسین علیه السلام مرکب راند تا آنکه به منزل (ذات عرق) (15) رسید و در این منزل (بشرین غالب) (که از عراق می آمد به خدمت امام علیه السلام رسید و حضرت احوال اهل کوفه را پرسید. بشرین غالب عرض نمود: مردم را چنان گذاردم که دل‌های ایشان با شما بود و شمشیرهای آنان با بنی امیه؟! حضرت فرمود: برادر ما از بنی اسد، سخن به راستی گفت . به درستی که خدای تعالی به جا می آورد آنچه را که مشیت او تعلق یافته و حکم می کند آنچه را که اراده دارد. راوی گوید: امام علیه السلام از آن منزل کوچ کرده و روانه شد تا به وقت زوال ظهر به منزل (ثعلبیه) (رسید، پس سر مبارک را بر بالین گذارد و اندکی به خواب رفت ، چون بیدار گردید فرمود: در خواب دیدم که هاتمی همی گفت که شما به سرعت می رود و مرگ شما را متن عربی : تَسْرَعُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ). فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ: يَا أَبَتِ أَفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟ فَقَالَ: (بَلَى يَا بُنَيَّ وَاللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ). فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَتِ إِذْنٌ لَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا بُنَيَّ خَيْرَ مَا جَزَا وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ). ثُمَّ بَاتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَوْضِعِ الْمَذْكُورِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ، فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يُكْنَى أَبَاهِرَّةَ الْأَزْدِي ، فَقَدْ آتَاهُ سَلَامٌ عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَّمَ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (وَيْحَكَ يَا أَبَا هِرَّةَ، إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ، وَشَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ، وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ، وَأَعْيَمُ اللَّهُ لَتَقْتُلَنِي الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَلَيُلْبِسَنَّهُمْ اللَّهُ دُلًّا شَامِلًا وَسَيْفًا قَاطِعًا، وَلَيَسْلُطَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَذُلُّهُمْ، حَتَّى يَكُونُوا أَعْدَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَا إِذْ تَرَجَمَهُ : به تعجیل به سوی بهشت می برد. در این هنگام فرزند دلبندش حضرت علی اکبر عرض نمود: ای پدر، مگر ما بر حق نیستیم ؟ امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، آن خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی اوست ، ما بر حق هستیم . حضرت علی اکبر عرض کرد: حال که چنین است باک از مردن نداریم . حضرت امام علیه السلام فرمود: ای فرزند، خدا تو را جزای خیر دهد، جزایی که فرزندان را در عوض نیکی ، نسبت به پدر خویش می دهد. پس قره العین رسول الله صلی الله علیه و آله آن شب را در منزل به سر برد، چون صبح شد ناگاه دید که از طرف کوفه مردی که مُکَنِّي به اباهره آزردی بود، می آید و به خدمت امام آمد عرضه داشت : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم جدت رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آورد؟ امام علیه السلام فرمود: وَيَحْكَ! ای اباهره ، به درستی که بنی امیه - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - مال مرا گرفتند صبر نمودم و عرض مرا ضایع نمودند صبر کردم و خواستند که خون مرا بریزند فرار کردم و به خدا، این گروه

ستمکار مرا خواهند کشت و خدای متعال لباس ذلّتی که ایشان را فرا گیرد به ایشان خواهد پوشانید و هم شمشیر برنده را بر آنها فرود خواهد آورد و خدا مسلّط خواهد نمود بر ایشان کسی را که آنها را خوار و ذلیل گرداند تا در مذلّت بدتر از قوم سبا باشند آن هنگام که زنی بر ایشان پادشاه شد، پس حکمرانی در مالها و خونهایی آنها، می نمود. متن عربی: **مَلَكْنَهُمْ امْرَأَةٌ مِنْهُمْ فَحَكَمَتْ فِي اَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ. ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَحَدَّثَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي فِزَارَةَ وَبَجِيلَةَ قَالُوا: كُنَّا مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ لَمَّا اَعْقَلْنَا مِنْ مَكَّةَ، فَكُنَّا نُسَاطِرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَحِقْنَاهُ فَكَانَ إِذَا اَرَادَ النَّزُولَ اَعْتَزَلْنَاهُ فَتَزَلْنَا نَاحِيَةً. فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْاَيَّامِ نَزَلَ فِي مَكَانٍ، فَلَمْ نَجِدْ بُدًّا مِنْ اَعْنُ نُنَازِلُهُ فِيهِ، فَتَيْنَّمَا نَحْنُ نَتَعَدَّى مِنْ طَعَامٍ لَنَا إِذْ اَعْقَلَ رَسُولُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى سَلَّمَ عَلَيْنَا. ثُمَّ قَالَ: يَا زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ إِنَّ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِتَأْتِيَهُ، فَطَرَحَ كُلُّ إِنْسَانٍ مِمَّا مَا فِي يَدِهِ حَتَّى كَانَتْ عَلَيَّ رُؤُوسِنَا الطَّيْرُ. فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ - وَهِيَ دَيْلَمٌ بِنْتُ عَمْرِو -: سُبْحَانَ اللَّهِ، اَعْبَيْعْتُ إِلَيْكَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ لَا تَأْتِيَهُ، فَلَوْ اَعْتَيْتُهُ فَسَمِعْتَ مِنْ كَلَامِهِ. فَمَضَى إِلَيْهِ زُهَيْرٌ، فَمَا لَبِثَ اَعْنُ جَاءَ مُسْتَبْشِرًا قَدْ اَشْرَقَ وَجْهُهُ، فَأَعْمَرَ بِفُسْطَاطِهِ وَثَقَلَهُ وَمَتَاعَهُ فَحَوَّلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ترجمه: پس از این فرمایش، از آن منزل نیز کوچ نموده و روانه راه شد. روایت کرده اند: جماعتی از بنی فزاره و طائفه بجيله گفتند: ما با زُهیر از مکه معظمه بیرون آمدیم و در راه بر اثر و دنبال امام حسین راه می رفتیم تا آنکه به آن جناب ملحق نگردیم. و چون به منزلی می رسیدیم که امام علیه السلام اراده نزول می فرمود ما از اردوی آن جناب کناره گیری می نمودیم و در گوشه ای دور از دید آنها می گزیدیم. تا اینکه اردوی همایونی آن حضرت در یکی از منزلها فرود آمد و ما نیز چاره ای نداشتیم جز آنکه با آنها هم منزل شویم. پس از مدّتی، هنگامی که طعام برای خود ترتیب نموده و مشغول خوردن چاشت بودیم ناگهان دیدیم فرستاده ای از جانب امام حسین علیه السلام به سوی ما آمد و سلام کرد و خطاب به زُهیر بن قین نمود و گفت: ای زُهیر! امام علیه السلام مرا به نزد تو فرستاده که به خدمتش آیی. پس هر کس از ما که لقمه ای در دست داشت (از وحشت این پیام) آن را بینداخت که گویا پرنده بر سر ما نشسته بود (که هیچ حرکتی نمی توانستیم بکنیم). (16) زوجه زُهیر که نامش (دیلَم) دختر عمرو بود به او گفت: سُبْحَانَ اللَّهِ! فرزند رسول خدا تو را دعوت می کند و تو به خدمتش نمی شتابی؟! سپس زوجه اش گفت: ای کاش به خدمت آن جناب می رفتم و فرمایش ایشان را می شنیدی. زُهیر بن قین روانه خدمت آن جناب شد. اندکی بیش نگذشت که زُهیر با بشارت و شادمان و روی درخشان باز آمد. آنگاه امر نمود که خیمه و خرگاه و ثقل و متاع او را نزدیک به خیمه های متن عربی: **وَقَالَ لِامْرَأَتِهِ: اَعْنَتِ طَالِقٌ، فَإِنِّي لَا أُحِبُّ اَعْنُ يُصِيبُكَ بِسَبَبِي إِلَّا خَيْرٌ، وَقَدْ عَزَمْتُ عَلَى صُحْبَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا أُفْذِيهِ بِرُوحِي وَ اَعْقِيهِ بِنَفْسِي. ثُمَّ اَعْطَاهَا مَالَهَا وَسَلَّمَهَا إِلَيَّ بَعْضُ بَنِي عَمِّهَا لِيُوصِلَهَا إِلَيَّ اَهْلُهَا. فَقَامَتْ إِلَيْهِ وَبَكَتْ****

وَوَدَّعْتُهُ. وَقَالَتْ: كَانَ اللَّهُ عَوْنًا وَمُعِينًا، خَارَ اللَّهُ لَكَ، اءَسَاءَ لَكَ اَعَنْ تَذْكُرَنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ اَعَنْ يَصْحَبَنِي، وَإِلَّا فَهُوَ آخِرُ الْعَهْدِ مِنِّي بِهِ. ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ زُبَالَةَ، فَأَعَاتَاهُ فِيهَا خَبَرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَعَرَفَ بِذَلِكَ جَمَاعَةٌ مِمَّنْ تَبِعَهُ، فَتَفَرَّقَ عَنْهُ أَهْلُ الْأَطْمَاعِ وَالْأَرْتِيَابِ، وَبَقِيَ مَعَهُ أَهْلُهُ وَخِيَارُ الْأَصْحَابِ. قَالَ الرَّاوي: وَارْتَجَّ الْمُؤَصِّعُ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَسَأَلَتْ الدُّمُوعُ عَلَيْهِ كُلُّ مَسِيلٍ. ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَارَ قَاصِدًا لِمَا دَعَاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، تَرْجَمَهُ: فَلَكَ احْتِشَامُ حَضْرَتِ إِمَامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَدَنَدَ وَ بِهِ زَوْجَهُ خُودِ گُفَت: مَنْ تُو رَا طَلَّاقِ دَادَم؛ زِيرَا دُوسْتِ نَمِي دَارَمِ كِهَ اَزِ جِهَتِ مِنْ جِزِ خَيْرِ وَ خُوبِي بِهِ تُو رَسَدَ وَ مِنْ عَازِمِ شُدِهَ اَمِ كِهَ مَصَاحِبَتِ إِمَامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا اخْتِيَارِ نَمَايَمِ تَا أَنَكِهَ جَانِ خُودِ رَا فِدَايِ اَوِ كَنَمِ وَ رُوحِ رَا سِپَرِ بِلَا گِرْدَانِشِ نَمَايَمِ. سِپَسِ اِمُوالِ آنِ زَنِ رَا بِهِ اَوِ دَادَ وَ اَوِ رَا بِهِ دَسْتِ بَعْضِي عُمُوزَادِهَ هَايِشِ سِپَرِدِ كِهَ بِهِ اَهْلِشِ رَسَانَدَنَدِ. آنِ زَنِ مَوْ مِنْهُ بَرِخَاسْتِ وَ گَرِيهِ كَرْدَ وَ اَوِ رَا وَدَاعِ نَمُودَ وَ گُفَت: خُودَا يَارِ وَ مَعِينِ تُو بَادَ وَ خَيْرِخُوَاهِ تُو دَرِ اُمُورِ، اَزِ تُو مَسْئَلَتِ دَارَمِ كِهَ مَرَا رُوزِ قِيَامَتِ دَرِ نَزْدِ جَدِّ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَادِ نَمَايِي. سِپَسِ زَهِيرِ بِهِ اَصْحَابِ خُويِشِ گُفَت: هَرِ كَسِ خُوَاهَدِ بِهِ هَمْرَاهِ مِنْ بِيَايِدِ وَ اِگَرِ نِهَ اَيْنِ آخِرِينَ عَهْدِ مِنْ اَسْتِ بَا اَوِ. إِمَامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَزِ آنِ مَنزَلِ كُوچِ نَمُودَ وَ رُوانِهَ رَاهِ گَرْدِيدِ تَا أَنَكِهَ بِهِ مَنزَلِ (زُبَالِه) رَسِيدَ وَ دَرِ (زُبَالِه) خَبَرِ شَهَادَتِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلِ رَحْمَهَ اَللّهِ مَسْمُوعِ إِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ گَرْدِيدِ. گِرُوهِي كِهَ اَزِ اَهْلِ طَمَعِ وَ رِيْبِهَ وَ دُنْيَا پَرِسْتَانِ كِهَ اَزِ حَقِيقَتِ حَالِ مَطَّلَعِ گَرْدِيدَنَدِ اخْتِيَارِ مَفَارِقَتِ نَمُودِهَ اَزِ اَوِ جِدا شُدَنَدَ وَ كَسِي دَرِ رِكَابِ سَعَادَتِ اِنْتِسَابِ فَرَزَنَدِ حَضْرَتِ خَتْمِي مَآبِ بَاقِي نَمَانَدِ مِگَرِ اَهْلِ بَيْتِ وَ عَشِيرَهَ وَ خُويِشَانِ آنِ جَنَابِ وَ گِرُوهِي اَزِ آخِيَارِ كِهَ دَرِ سَلَكِ اَصْحَابِ كِبَارِ مَنخَرَطِ بُودَنَدِ. رَاوي گُفَت: اَزِ شَدَتِ گَرِيهِ وَ نَالِهِ كِهَ دَرِ مَصِيبَتِ جَنَابِ مُسْلِمِ رَضِي اَللّهُ عَنْهُ وَ فَرِيَادِ وَ اَفْغَانِ كِهَ وَاقِعِ شُدَ، اُنْ مَكَانِ بِهِ تَرَزَلَزِ دَرِ اَمَدِ وَ اَشْكِهَا چُونِ رُودِ جِيحُونِ اَزِ چِشْمَانِ جَارِي شُدِ. پَسِ اَزِ اُنْ، اُنْ اِمَامِ اَنَسِ وَ جِنِ بَا نِيَّتِ صَادِقِ وَ اِعْتِقَادِ كَامَلِ وَ بِهِ قَصْدِ اِجَابَتِ مَتْنِ عَرَبِي: فَلَقِيَهُ الْفَرَزْدَقُ الشَّاعِرُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ: يَا بْنَ رَسُولِ اَللّهِ، كَيْفَ تَرَكُنْ اِلَيَّ اَهْلَ الْكُوفَةِ وَهُمْ الَّذِينَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّكَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَشِيعَتَهُ؟ قَالَ: فَأَسْتَعْبَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاكِيًا، ثُمَّ قَالَ: (رَجِمَ اَللّهُ مُسْلِمًا، فَلَقَدْ صَارَ اِلَيَّ رُوحُ اَللّهِ وَرِيحَانِهِ وَجَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ، اَمَّا اِنَّهُ قَدْ قَضِيَ مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا). ثُمَّ اَعْنَشَاءُ يَقُولُ: 1 - (فَاِنْ تُكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَةً فَاِنَّ ثَوَابَ اَللّهِ اَعْلَا وَ اَعْنَبُ 2 - وَ اِنْ تُكُنِ الْاَبْدَانُ لِلْمَوْتِ اَعْنَشَتْ فَقَتْلُ امْرِءٍ بِالسَّيْفِ فِي اَللّهِ اَفْضَلُ 3 - وَ اِنْ تُكُنِ الْاَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي السَّعْيِ اَعْجَلُ 4 - وَ اِنْ تُكُنِ الْاَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَثْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخُلُ قَالَ الرَّاوي: وَكَتَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابًا اِلَيَّ تَرْجَمَهُ: دَاعِي حَقِّ جَلِّ وَ عِلَا اَزِ اُنْ مَنزَلِ كُوچِ كَرْدِهَ وَ رُوانِهَ رَاهِ گَرْدِيدِ. فَرَزْدَقِ شَاعِرِ بِهِ شَرَفِ خُدْمَتِشِ فَايِزِ شُدَ وَ بَرِ اُنْ حَضْرَتِ سَلَامِ كَرْدَ وَ عَرَضِهَ دَاشْت: يَا بْنَ

رَسُولُ اللَّهِ، چگونه اعتماد به سخن اهل کوفه نمودی و حال آنکه ایشان پسر عمویت جناب مسلم بن عقیل و یاران او را مقتول ساختند؟! راوی گفت: سیلاب اشک از دیده مبارک آن جناب روان گردید و فرمود: خدا رحمت کند مسلم را، به درستی که رفت به سوی روح و ریحان و جَنَّت و رضوان پروردگار و به درستی که او به جا آورد آنچه را که بر او مکتوب و مقدر گردیده بود و باقی مانده است بر ما که به جا آوریم. سپس این ابیات را انشاء فرمود: 1 - یعنی اگر دنیا متاع نفیس شمرده شده باشد، ثواب الهی از آن برتر و اعلی خواهد بود. 2 - و اگر بدن‌ها برای مرگ خلق شده اند، پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه رضای الهی افضل است. 3 - و اگر روزی‌ها در تقدیر پروردگار در میان خلق قسمت گردیده، پس حرص کم داشتن در طلب رزق نیکوتر است. 4 - و اگر جمع کردن مال‌های دنیا از برای گذاشتن است، پس چه شده است که مرد در انفاق کرد بخیل باشد مالی را که آن را در این دنیا باز خواهد گذاشت. راوی گوید: پس از آن، از جانب امام حسین علیه السلام نامه‌ای به جمعی از شیعیان کوفه شرف صدور یافت از جمله: متن عربی: سُلَيْمَانُ بْنُ صُرْدٍ وَالْمُسَيَّبُ بْنُ نَجْبَةَ وَرِفَاعَةُ بْنُ شَدَّادٍ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ بِالْكُوفَةِ، وَبَعَثَ بِهِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرٍ الصَّيْدَاوِي. فَلَمَّا قَارَبَ دُخُولَ الْكُوفَةِ اعْتَرَضَهُ الْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ صَاحِبُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لِيُفْتَشَّهُ، فَأَخْرَجَ الْكِتَابَ وَمَزَقَهُ، فَحَمَلَهُ الْحُصَيْنُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ. فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لَهُ: مَنْ أَعْنَتَ؟ قَالَ: إِنَّا رَجُلٌ مِنْ شَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَإِبْنِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. قَالَ: فَلِمَاذَا خَرَفْتَ الْكِتَابَ؟ قَالَ: لِنَلَّا نَعْلَمَ مَا فِيهِ! قَالَ: مِمَّنِ الْكِتَابُ وَإِلَى مَنْ؟ قَالَ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَا أَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ. فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُنِي حَتَّى تُخْبِرَنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، أَوْ تَصْعَدَ الْمُنْبَرَ فَتُلْعَنَ الْحُسَيْنَ وَأَبَاؤَهُ وَأَعَاخَاهُ، وَإِلَّا قَطَعْتُكَ إِرْبًا إِرْبًا. ترجمه: سلیمان بن صرد خزاعی، موسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد و عده‌ای دیگر از گروه شیعه و محبان و آن فرمان را به وسیله قیس بن مصهر (مسهر در نسخه بدل) صیداوی به کوفه ارسال فرمود؛ قیس به حوالی شهر کوفه رسید حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گماشته ابن زیاد - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - به او برخورد تا از حال او تفتیش نماید. قیس پس از اطلاع از غرض حُصَيْن، آن نامه عنبر شمامه را پاره پاره نمود. حُصَيْن لعین، آن مؤمن پاک دین را گرفته در حضور ابن زیاد بد نهاد آورد؛ چون در حضور آن لعین بایستاد، آن شقی از او سؤال نمود: تو کیستی؟ قیس در جواب فرمود: مردی از شیعیان و اخلاص کیشان مولای متقیان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و پیرو فرزند دل‌بند آن جناب، ابی عبدالله الحسین علیه السلام هستم. آن لعین گفت: چرا نامه را پاره نمودی؟ قیس فرمود: آن نامه از ناحیه مقدسه امامت صادر گردیده به سوی جماعتی از اهل کوفه که نامه‌های ایشان را نمی‌دانم. ابن زیاد گفت: به خدا قسم، از دست من رهایی نخواهی یافت مگر آنکه خبر دهی به نام جماعتی که نامه برای

ایشان ارسال شده و یا آنکه بر منبر بالا روی و حسین بن علی و پدر و برادر او را ناسزا گویی و اگر چنین نکنی بدنت را پاره پاره نمایم . متن عربی : فَقَالَ قَيْسُ : اِمَّا الْقَوْمُ فَلَا اُخْبِرُكَ بِاَسْمَائِهِمْ ، وَاِمَّا لَعْنُ الْحُسَيْنِ وَاَبِيهِ وَاَخِيهِ فَاَفْعَلْ . فَصَعِدَ الْمُنْبِرَ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَاَعْتَنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَاَعْتَمَرَ مِنَ التَّرْحُمِ عَلَى عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ، ثُمَّ لَعَنَ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَاَبَاءَهُ ، وَلَعَنَ عُتَاةَ بَنِي اُمَيَّةَ عَنْ آخِرِهِمْ . ثُمَّ قَالَ : اَعْيُهَا النَّاسُ ، اَعَنَا رَسُولُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اِلَيْكُمْ ، وَ قَدْ خَلَفْتُهُ بِمَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا ، فَاَعْجِبُوهُ . فَاُخْبِرَ ابْنُ زِيَادٍ بِذَلِكَ ، فَاَمَرَ بِالْقَائِمِ مِنْ اَعْلَى الْقَصْرِ ، فَاُعْلِيَ مِنْ هُنَاكَ ، فَمَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ . فَبَلَغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتَهُ ، فَاسْتَعْبَرَ بِالْبُكَاءِ ، ثُمَّ قَالَ : (اَللّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا مَنَزِلًا كَرِيمًا وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ اِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) . وَرَوَى اَعْنَهُ هَذَا الْكِتَابَ كَتَبَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْحَاجِزِ . ترجمه : قیس فرمود: اما نام آن گروه را اظهار نخواهم کرد و از ناسزا گفتن بر امام حسین و پدر و برادر او، مضایقه ندارم و به جا خواهم آورد!؟ سپس آن مؤمنان را بر منبر بالا رفت شرایط حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را به جای آورد، پس از آن ، از خدای متعال طلب نزول رحمت بر روح مطهر و روان آنور بر گزیده داور، جناب امیرالمؤمنان و دو فرزند دلبند او نمود و بعد از آن ، عبیدالله و پدر آن لعین و عتاة و باغیان بنی امیه را به لعن بسیار یاد نمود و آنچه را که شرط مطاعن ایشان بود فرو گذار ننمود. سپس فرمود: ای گروه مردم ! منم فرستاده و رسول امام انام حضرت حسین علیه السلام به سوی شما، آن حضرت را در فلان منزل گذاردم و به اینجا آمدم ، اینک فرمانش را اجابت و به خدمتش مسارعت نمایید. شهادت قیس بن مسهر پس چون ابن زیاد از این واقعه اطلاع یافت ، حکم نمود که آن بزرگوار را از بالای قصر دار الاماره به زیر انداختند و طایر روح پاکش به دُرّوه افلاک پرواز نمود رضي الله عنه . و چون خبر شهادت قیس بن مصهر به سَمْع شریف امام علیه السلام رسید، چشمان آن جناب گریان شد دست به دعا برداشت و گفت : خداوند، از برای شیعیان ما منزلی کریم در آخرت بگزین و میانه ما و ایشان در قراگاه رحمت خویش جمع فرما، به درستی که تویی بر هر چیزی قادر. در روایتی دیگر چنین وارد است که صدور آن فرمان هدایت ترجمان از امام انس و جان از منزل (حاجز) بود و به غیر از این خبر. متن عربی : وَقِيلَ : غَيْرُ ذَلِكَ . قَالَ الرَّاوي : وَ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى صَارَ عَلَى مَرَحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ ، فَإِذَا بِالْحَرِّ بْنِ يَزِيدَ فِي اَعْلَى فَارِسٍ . فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (اَعَلْنَا اَعْمَ عَلَيْنَا؟) . فَقَالَ : بَلْ عَلَيْنَا يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ . فَقَالَ : (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ) . ثُمَّ تَرَدَّدَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا ، حَتَّى قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (إِذَا كُنْتُمْ عَلَي خِلَافٍ مَا اَعْتَنَيْتُ بِهِ كُتُبُكُمْ وَقَدِمْتُ بِهِ عَلَي رُسُلِكُمْ ، فَإِنِّي اَرْجِعُ اِلَي الْمَوْضِعِ الَّذِي اَعْتَيْتُ مِنْهُ) . فَمَنْعَهُ الْحَرُّ وَاَصْحَابُهُ مِنْ ذَلِكَ ، وَقَالَ : لَا ، بَلْ خُذْ يَا بَنُ رَسُولِ اللَّهِ طَرِيقًا لَا يُدْخِلُكَ الْكُوفَةُ

وَلَا يُوصِلُكَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِإِعْتَدَارِ أَعْنَا إِلَى ابْنِ زِيَادٍ بِأَعْنَاكَ خَالَفْتَنِي فِي الطَّرِيقِ. فَتَيَاسَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، حَتَّى وَصَلَ إِلَى عُذَيْبِ الْهَجَانَاتِ. ترجمه : روایات دیگر نیز وارد است . راوی چنین گوید: حضرت امام علیه السلام از آن منزل کوچ فرموده روانه راه گردید تا آنکه به دو منزلی شهر کوفه رسید. در آن مکان حُرّ بن یزید ریاحی را با هزار سوار ملاقات کرد؛ چون حُرّ به خدمتش رسید امام حسین علیه السلام فرمود: آیا به یاری ما آمده ای یا برای دشمنی با ما؟ حُرّ عرضه داشت که بر ضرر و عداوت شما مأمورم . آن حضرت فرمود: (لا حَوْلَ...!) بین آن جناب و حُرّ سخنان بسیاری ردّ و بدل گردید تا آنکه خطاب به حُرّ نموده و فرمود: اکنون که شما بر آنید که خلاف آنچه نامه ها و عرایض شما مُشعر و متضمّن آن است و فرستادگان و رسولان شما به تواتر به نزد من آمده اند، من نیز از آن مکان که آمده ام عنان عزیمت به مقام خویش منعطف نموده مراجعت را اختیار خواهم نمود. حُرّ و اصحابش بر این مدّعی راضی نگردیده حضرتش را از مراجعت منع نمودند و عرضه داشتند: ای فرزند رسول صلی الله علیه و آله ! و نور دیده بتول ! صلاح چنان است که راهی را پیش گیری که نه وارد کوفه و نه واصل به سوی مدینه باشد تا به این جهت توانم به نزد ابن زیاد این عذر را بخواهم که آن جناب را در راه ملاقات ننمودم ، شاید به این اعتذار از سَخَط آن کافر غدار در امان مانم و از خدمتش تخلف ورزم . حضرت امام به این خاطر، سمت چپ را مسیر قرار داد و از آن طریق مسافت را طی فرمود تا آنکه بر سرابی رسید که موسوم بود به (عُذَيْبُ الْهَجَانَاتِ) یعنی آبی مشرعه مرکبها و اشتران بود. متن عربی : قَالَ: فَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَى الْحُرِّ يَوْمَهُ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَيَأْمُرُهُ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْهِ. فَعَرَضَ لَهُ الْحُرُّ وَأَصْحَابُهُ وَمَنْعُوهُ مِنَ الْمَسِيرِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (أَلَمْ تَأْمُرْنَا بِالْعُدُولِ عَنِ الطَّرِيقِ؟). فَقَالَ الْحُرُّ: بَلَى ، وَلَكِنْ كِتَابُ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَصَلَ يَأْمُرُنِي فِيهِ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْكَ، وَقَدْ جَعَلَ عَلَيَّ عَيْنًا يُطَالِبُنِي بِذَلِكَ. قَالَ الرَّاوي : فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَاطِبًا فِي أَصْحَابِهِ، فَحَمَدَ اللَّهَ وَاعْتَنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: (إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَنَكَّرَتْ وَتَغَيَّرَتْ وَاعْدَبَرِ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ جِذَاءً، وَلَمْ تَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْأِنَاءِ، وَخَسِيسَ عَيْشٍ كَالْمَرْغِيِّ الْوَبِيلِ. أَعْلَا تَرَوْنَ إِلَيَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَيَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَاهِي عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي تَرْجَمُهُ : راوی گوید: در آن هنگام نامه ابن زیاد بد فرجام به حُرّ بن یزید ریاحی رسید و این نامه مشتمل بود بر ملامت و سرزنش حُرّ که در امر فرزند امام علیه السلام ، مسامحه نموده و در آن نامه ، لعنت ضمیمه ، امر اکید نموده که کار را بر فرزند سیّد ابرار سخت و مجال را بر او دشوار گیرد. پس حُرّ با اصحاب خود دوباره سر راه بر نور دیده حیدر کَرّار گرفتند و او را از رفتن مانع گردیدند. امام علیه السلام فرمود: مگر نه این است که ما را امر کردی از راه مرسوم عدول نماییم؟! حُرّ عرضه داشت

: بلي ! و لكن اينك نامه عبيدالله به من رسیده و مأمورم نموده که امر را بر حضرت سخت گیرم و جاسوس بر من گماشته تا از فرمانش تخلف نورزم . سخنرانی امام علیه السلام بعد از گفتگو با حرّ راوي چنین گفته که پس از مکالمه امام علیه السلام با حرّ بن یزید، آن جناب برخاست در میان اصحاب سعادت انتساب خطبه ای ادا نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جای آورد و جدّ بزرگوار خویش را بستود و درود نامحدود بر روان پاک حضرتش نثار نمود سپس فرمود: ای گروه مردم ! به تحقیق مشاهده می نمایید آنچه را که بر ما نازل گردیده و به راستی که روزگار تغییر پذیرفته و بدی خود را آشکار نموده و نیکی و معرفت آن باز پس رفته و در مقابل ، شیوه تلخ کامی و نامرادی شتابان و بر استمرار است و از کائنات روزگار باقی نمانده مگر دُردي از آن درته پیمانه حیات و از گلستان عیش بجز خار و زمین شوره زار بی آب و گیاه ؛ آیا نمی بینید که حق را کسی معمول نمی دارد و آحدي از باطل نهي نمی نماید؟! متن عربي : لا اءري الموتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا . فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ، فَقَالَ: لَقَدْ سَمِعْنَا - هَذَاكَ اللَّهُ- يَأْبَنَ رَسُولُ اللَّهِ مَقَالَتَكَ، وَلَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا بَاقِيَةً وَكُنَّا فِيهَا مُخْلَدِينَ لَا تَرْتَنَّا النُّهُوضَ مَعَكَ عَلَيَّ الْأَقَامَةِ فِيهَا. قَالَ الرَّاوي : وَقَامَ هِلَالُ بْنُ نَافِعِ الْجَلِّي ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبَّنَا، وَإِنَّا عَلَي نِيَاتِنَا وَبَصَائِرِنَا، نُوَالِي مَنْ وَالَاكَ وَنُعَادِي مَنْ عَادَاكَ. قَالَ: وَقَامَ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ يَأْبَنَ رَسُولُ اللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا اءَنْ نُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَتَقَطَّعَ فِيكَ اءَعْضَاؤُنَا، ثُمَّ يَكُونُ جَذُكَ شَفِيعُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. قَالَ: ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَامَ وَرَكِبَ وَسَارَ كُلَّمَا اءَرَادَ الْمَسِيرَ يَمْنَعُونَهُ تَارَةً وَيُسَايِرُونَهُ اءُخْرَى ، حَتَّى بَلَغَ كَرْبَلَاءَ. وَ كَانَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْمَحَرَّمِ. ترجمه : نتیجه این وضعيت ، این است که مؤ من راغب گردد به ملاقات پروردگارش به طريق حق و به درستی که من مرگ را نمی بینم مگر سعادت و نیکبختی و زندگانی را با ستمکاران ! لَا دَلَّتَنَگي و سستی . سخنرانی زُهير و جمعی از اصحاب امام علیه السلام در این هنگام زُهير بن قین از جای برخاست و عرضه داشت : ای فرزند رسول ! ما همه فرمایشات شما را شنیدیم و گوش دل به آن سپردیم . خدا تو را بر جاده هدایت مستقیم دارد. اگر که دنیا از برای ما پاینده بودی و ما در آن جاویدان ، البته کشته شدن را با تو بر زندگانی همیشگی دنیا، ترجیح می دادیم ، چه جای آنکه دنیا را بقایی نیست . همچنین راوي گفته که هلال بن نافع بجلی هم برخاست و عرض نمود: به خدا سوگند که ما ملاقات پروردگار خود را ناخوشایند نمی دانیم و بر نیت های صادق و بصیرت مخلصانه خویش ثابت و پاینده ایم ؛ دوستیم با دوستان و دشمنیم با دشمنان . آنگاه بریر بن خُضَیر از جای برخاست و گفت : يَابْنَ رَسُولٍ...! به تحقیق که خدای متعال بر ما مَنّت گذارده است که در مقابل تو کشته گردیم و اعضاي ما پاره پاره شود و در عوض جدّ بزرگوار تو در روز قیامت شفیع ما بوده باشد. راوي گفت : آن جناب پس از استماع این کلمات از یاران و جانثاران ، برپاخاست و قامت زیبا

بیاراست و بر مَرگَب خویش سوار گردید و از هر طرفی که خواست مرکب براند، حُرّ و اصحابش، آن جناب را ممانعت می کردند و گاهی دیگر ملازم رکابت می بودند و به همین منوال بود تا آنکه به زمین کربلا رسیدند و آن، روز دوم محرم متن عربی: **فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ: (مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟). فَقِيلَ: كَرْبَلَاءُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَعْلَاهُمْ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ. ثُمَّ قَالَ: هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ اَنْزِلُوا، هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسْفُكُ دِمَائِنَا، وَهَاهُنَا وَاللّٰهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا، وَهَاهُنَا وَاللّٰهِ، بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَتَزَلُّوا جَمِيعًا، وَنَزَلَ الْحُرُّ وَاعْصَحَ ابْنُ نَاحِيَةٍ، وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصْلُحُ سَيْفَهُ وَيَقُولُ: يَا ذَهْرُ اءَفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْاَشْرَاقِ وَالْاَصِيلِ مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتِيلٍ وَالْذَهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلٍ مَا اَعْقَرَبَ الْوَعْدَ اِلَيَّ الرَّحِيلِ وَانَّمَا الْاَمْرُ اِلَيَّ الْجَلِيلِ ترجمه: بود و چون به کربلا رسید، فرمود: نام این زمین چیست؟ عرضه داشتند که این زمین کربلا است. فرمود: خداوندا! به تو پناه می برم از (کَرْب) و (بلاء). پس از آن فرمود: این کرب و بلا است. (انزِلُوا، هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسْفُكُ دِمَائِنَا؛ پیاده شوید که اینجاست محل افتادن بارهای ما و مکان ریخته شدن خونهای ما؛ اینجاست آرامگاه ما. جدّم رسول خدا صَلَّي اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله مرا از این واقعه آگاه ساخته ... یاران امام حسین علیه السلام پس از شنیدن این سخنان همگی از مَرگَبهای خود فرود آمدند و حُرّ با اصحابش نیز در کناری منزل گرفتند و جناب سیّد مظلومان - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - بر روی زمین بنشست که شمشیر خود را اصلاح و آماده نماید و این اشعار را زمزمه فرمود: (يَا ذَهْرُ اءَفَّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ...؛ ای روزگار! اَفّ باد مر تو را، چه بد دوستی هستی چه بسیار که تو در صبحگاهان و شامگاهان که طالبان و مصاحبان خویش را به قتل رسانیدی و روزگار در بلاهایی که بر شخص نازل می شود به بدلی قانع و راضی نیست و هر زنده سبیل مرگ را رهسپار است چه بسیار وعده کوچ نمودن از این دار فنا نزدیک شده و بجز این نیست که نهایت امر هر کسی به سوی خداوند جلیل است. متن عربی: قَالَ الرَّاوي: فَسَمِعْتُ زَيْنَبَ بِنْتَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: يَا اَخِي هَذَا كَلَامٌ مِنْ قَدْ اَعْيَنَ بِالْقَتْلِ. فَقَالَ: (نَعَمْ يَا اَخْتَاهُ). فَقَالَتْ زَيْنَبُ: وَاتَّكَلَاهُ، يَنْعِي اِلَيَّ الْحُسَيْنُ نَفْسَهُ. قَالَ: وَبَكِي النِّسْوَةَ، وَلَطَمَنَ الْخُدُودَ، وَشَفَقَنَ الْجُيُوبَ. وَجَعَلَتْ اُمُّ كَلْثُومٍ تُنَادِي: وَامْحَمَّادُهَا وَعَلِيَّاهُ وَالْاُمَمَاءُ وَالْاَعْخَاهُ وَاحْسَيْنَاهُ وَاضِيَعَتَاهُ بَعْدَكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ. قَالَ: فَعَزَّاهُنَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهَا: (يَا اَخْتَاهُ! تَعَزِّي بِعِزِّ اللّٰهِ، فَإِنَّ سُكَّانَ السَّمَوَاتِ يَفْنُونَ، وَاهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ يَمُوتُونَ، وَجَمِيعُ الْبَرِيَّةِ يَهْلِكُونَ). ثُمَّ قَالَ: (يَا اَخْتَاهُ يَا اُمُّ كَلْثُومٍ، وَاعْنَتِ يَا زَيْنَبُ، وَاعْنَتِ يَا فَاطِمَةُ، وَاعْنَتِ يَا رُبَابُ، اَعُنْظُرْنَ إِذَا اَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشْفُقَنَّ عَلَيَّ جَبِيًّا وَلَا تَحْمِشَنَّ عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تُقْلَنَّ عَلَيَّ هَجْرًا). ترجمه: راوی گفته که علیا مکرمه زینب خاتون دختر فاطمه زهرا علیها السلام، این کلمات را از برادر خود شنید، عرضه داشت: این سخنان از آن کسی است که یقین به کشته شدن خویش دارد. امام حسین**

علیه السلام فرمود: بلی چنین است! ای خواهر، من هم در قتل خود بر یقینم. آن مخدره فریاد و اِثْکَلَه بر آورد که حسین علیه السلام دل از زندگانی برگرفته و خبر مرگ خویشان را به من می دهد. راوی گوید: زنان حرم یک مرتبه همگی به گریه و الم افتادند و لطمه به صورت زدند و گریبانها پاره نمودند و جناب اُمَکَلْثُوم فریاد برآورد (وا مُحَمَّداً، وَا عَلِیَّاهُ، وَاَحْسَنَاهُ) که ما بعد از تو ای اباعبدالله به خواری اندر خاک مذلت برگیریم. و این گونه سخنان می گفتند. راوی گوید: امام حسین علیه السلام خواهر خویش را دلدار می داد و می فرمود: ای خواهر! به آداب خدایی آراسته باش و پیراسته بردباری را شعار خویش ساز؛ به درستی که ساکنان ملکوت اعلی، فانی می گردند و اهل زمین همه می میرند و جمیع خلق و همه مخلوقات جهان هستی در معرض هلاک خواهند بود. سپس فرمود: ای خواهرم اُمَکَلْثُوم، و تو زینب و هم تو ای فاطمه و تو ای رباب! نظر نمایید که چون من کشته شوم، زهار که گریبان پاره نکنید و صورت بر مرگ من مخراشید و سخن بیهوده نگوئید. متن عربی: وَرُویَ مِنْ طَرِیقٍ آخَرَ: اَعَنَّ زَیْنَبٌ لَمَّا سَمِعَتْ مَضْمُونَ الْاَبِیَاتِ - وَكَانَتْ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مُنْفَرِدَةً مَعَ النِّسَاءِ وَالْبَنَاتِ- خَرَجَتْ حَاسِرَةً تَجُرُّ ثَوْبَهَا، حَتَّى وَقَفَتْ عَلَیْهِ وَقَالَتْ: وَاِثْکَلَاهُ، لَیْتَ الْمَوْتَ اَعْدَمَنِ الْحَیَاةَ، الْیَوْمَ مَا تَنْتِ اُمِّی فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ، وَاَعْبِی عَلِی الْمُرْتَضِی، وَاَعْخِی الْحَسَنُ الزَّکَی، یا خَلِیْفَةُ الْمَاضِیْنَ وَثِمَالِ الْبَاقِیْنَ. فَنَظَرَ الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِلَیْهَا وَقَالَ: (یا اَعْتَناهُ لَا یَذْهَبَنَّ جِلْمُكَ الشَّیْطَانُ). فَقَالَتْ: بِاَعْبِی اَعَنْتِ وَاُمِّی اءَسْفُتُ؟ نَفْسِ لَکَ الْفِدَاءُ. فَرَدَّ غُصَّتَهُ وَتَرَفَّرَقَتْ عَیْنَاهُ بِالْأُمُوعِ، ثُمَّ قَالَ: (لَوْ تُرِکَ الْقَطَا لَنَامَ). فَقَالَتْ: یا وَیْلَتَاهُ، اءَفْتَنَعَصِبُ نَفْسَکَ اِغْتِصَاباً، فَذَلِکَ اءَفْرَحُ لِقَلْبِی وَاَعَشُدُّ عَلِی نَفْسِی، ثُمَّ اءَهْوَتْ اِلَی جَنِبِهَا فَشَقَّتْهُ وَخَرَّتْ مَغْشِیَّةً عَلَیْهَا. فَقَامَ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلِی وَجْهَها الْمَاءَ حَتَّى اءَفَاقَتْ، ترجمه: و در روایت دیگر به این طریق وارد شده که علیا مکرمه زینب خاتون با سایر زنان و دختران در گوشه ای نشسته بودند و چون آن مخدره مضمون این ابیات را از برادر خود شنید بی اختیار بیرون آمد در حالتی که مقنعه بر سر نداشت لباس خود را بر روی زمین می کشید تا آنکه بر بالای سر امام علیه السلام بایستاد و فریاد برآورد: (وَاِثْکَلَاهُ لَیْتَ...؛) یعنی ای کاش مرگ من می رسید و زندگانی من تمام می شد! امروز است که احساس می کنم مادرم فاطمه زهرا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی علیه السلام از دنیا رفتند؛ ای جانشین رفتگان و پناه باقی ماندگان! چون امام حسین علیه السلام خواهر خود را به این حال مشاهده فرمود: نظری به جانب آن مخدره نمود و فرمود: ای خواهر عزیز! مراقب باش شیطان، حلم و بردباری تو را نبرد. آن مکرمه عرضه داشت: جانم به فدایت، آیا کشته خواهی شد؟ پس آن امام مظلوم با همه غم و اندوه، دم از اندوه در کشید و چشمان مبارک او پر از اشک گردید و این مثل را فرمود: (لَوْ تُرِکَ الْقَطَا لَنَامَ)؛ یعنی اگر (مرغ قطا) را به حال خویش می گذاردند البته به خواب می رفت. زینب خاتون وقتی این کلام از امام علیه السلام

در طاعتش در آیند و زنگ غبار از خاطر بزدایند. آن بی دینان نیز انگشت اطاعت بر دیده نهادند و سر به فرمانش دادند و آن زیانکار از عمر تبه‌کار، آخرت را به دنیای خود خریدار شد. آن غدار نابکار هم دین به دنیا فروخت و فرمان ایالت ری را بیاندوخت خواستش که امیر لشکر کند و عهد خدا و رسول صلی الله علیه و آله را بشکند، عمر سعد نیز لیبکی بگفت و کفر باطنی را نتوانست نهفت. با چهار هزار لشکر خونخوار از کوفه بیرون آمد و جنگ فرزند سید ابرار و نور دیده حیدر کرار را مصمم گردید. پس از آن، عبیدالله بن زیاد لشکر پس از لشکر به دنبال آن بدبنیاد روانه نمود تا آنکه در روز ششم محرم الحرام بیست هزار سواره لشکر بی دین بد آئین در کربلا جمع آمدند و کار را بر حسین مظلوم علیه السلام تنگ گرفتند تا به حدی که تشنگی بر خود و اصحابش استیلا یافت. متن عربی: فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاعْتَكَى عَلَى قَائِمِ سَيْفِهِ وَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ، فَقَالَ: (أَعُنُّدُكُمُ اللَّهُ هَلْ تَعْرِفُونَنِي؟). قَالُوا: اَعَلَّاهُمْ نَعَمْ، اَعَنْتَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَسِبْطُهُ. قَالَ: (أَعُنُّدُكُمُ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟). قَالُوا: اَعَلَّاهُمْ نَعَمْ. قَالَ: (أَعُنُّدُكُمُ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَ أُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؟). قَالُوا: اَعَلَّاهُمْ نَعَمْ. قَالَ: (أَعُنُّدُكُمُ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَ أَبِي عَلِيٍّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ؟). قَالُوا: اَعَلَّاهُمْ نَعَمْ. قَالَ: (أَعُنُّدُكُمُ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَ جَدَّتِي خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟). قَالُوا: اَعَلَّاهُمْ نَعَمْ.

ترجمه: نخستین سخنرانی امام علیه السلام در کربلا پس از آن، امام مظلوم برپاخواست و تکیه بر قائمه شمشیر خود نمود و به آواز بلند این کلمات را ادا فرمود: ای مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا مرا می‌شناسید و عارف به حق من هستید؟ در جواب آن جناب همگی گفتند: بلی تو را می‌شناسیم، تویی فرزند رسول صلی الله علیه و آله و قره عین البتول که دختر پیغمبر است. پس تویی سبط آن جناب. امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می‌دانید که جد بزرگوار من رسول پروردگار عالمیان است؟ گفتند: خدا شاهد است که می‌دانیم! امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که جد من خدیجه بنت خویلد است و او اول زنی بود در این امت که اسلام را اختیار و تصدیق احمد مختار صلی الله علیه و آله نمود؟ گفتند: خدایا تو گواهی که می‌دانیم! امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می‌دانید که حمزه سیدالشهداء عموی پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است؟ گفتند: خدایا شهادی که این را هم می‌دانیم! متن عربی: قَالَ: (أَعُنُّدُكُمُ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَ حَمَزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمَّ أَبِي؟). قَالُوا: اَعَلَّاهُمْ نَعَمْ. قَالَ: (أَعُنُّدُكُمُ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَ جَعْفَرَ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟). قَالُوا: اَعَلَّاهُمْ نَعَمْ. قَالَ: (أَعُنُّدُكُمُ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَ هَذَا سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَعَنَ مُنْقَلَدُهُ؟). قَالُوا: اَعَلَّاهُمْ نَعَمْ. قَالَ: (أَعُنُّدُكُمُ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَعَنَ لَا بِسُهَا؟). قَالُوا: اَعَلَّاهُمْ نَعَمْ. قَالَ: (أَعُنُّدُكُمُ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ أَوَّلَ النَّاسِ إِسْلَامًا وَأَعَلَّمَهُمْ عِلْمًا وَأَعَظَمَهُمْ حِلْمًا وَأَعَنَّهُ وَلِيُّ

كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ؟) (قَالُوا: اَعْلَاهُمْ نَعَمْ. قَالَ: (فَبِمَ تَسْتَحْلُونَ دَمِي وَاعْبِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الدَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ، يَذُودُ عَنْهُ رَجَالًا كَمَا يُذَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِرُ عَلَى الْمَاءِ، وَلِوَاءِ الْحَمْدِ بِيَدِ اَبِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟!!). ترجمه : امام حسين عليه السلام فرمود: شما را به خدا قسم مي دهم ، آيا مي دانيد كه جعفر طيار در بهشت عنبر سرشت ، عموي من است ؟ گفتند: خداوندا ما مي دانيم كه چنين است ! باز آن امام برگزيده خداوند بي نياز به آن گروه ستم پرداز ، فرمود: شما را به خدا سوگند كه مي دانيد اين شمشيري كه در ميان بسته ام همان شمشير سيّد ابرار است ؟ گفتند: بلي ، به خدا اين را هم مي دانيم ! امام حسين عليه السلام فرمود: شما را به خدا قسم ، اطلاع داريد كه عمامه اي كه بر سر من است همان عمامه احمد مختار صلي الله عليه و آله و رسول پروردگار است ؟ گفتند: به خدا كه اين را هم مي دانيم ! حضرت فرمود: به خدا كه مي دانيد شاه ولايت علي عليه السلام اول كسي بود كه قبول دعوت اسلام از سيّد اَنام نمود و او است آن كس كه پايه علمش والا و درجه حلمش از همه كس اَرْفَع و اَعْلِي است و اوست ولي هر مؤ من و مؤ منه ؟ گفتند: به خدا كه اين فضيلت را هم مي دانيم ! اباعبدالله عليه السلام فرمود: پس به چه جهت ريختن خون مرا حلال شمرديد و حال آنكه پدرم در روز رستاخيز مردماني را از حوض كوثر دور خواهد نمود چنانكه شتران را از سر آب برانند و لواء حمد در آن روز به دست اوست . متن عربي : قَالُوا: قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَنَحْنُ غَيْرُ تَارِكٍ يَكُ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشَانًا!!! فَلَمَّا خَطَبَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ وَسَمِعَ بَنَاتُهُ وَأَخْتُهُ زَيْنَبُ كَلَامَهُ بِكَيْفٍ وَنَدْبٍ وَلَطْمٍ وَارْتَفَعَتْ اَعْصَوَاهُنَّ. فَوَجَّهَ إِلَيْهِنَّ اَخَاهُ الْعَبَّاسَ وَعَلِيًّا ابْنَهُ وَقَالَ لَهُمَا: (سَكِّتَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْثُرَنَّ بُكَاءُهُنَّ). قَالَ الرَّاوي : وَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ عَلِي عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ يَحْتُثُّ عَلِي تَعْجِيلِ الْقِتَالِ، وَيَحْذَرُهُ مِنَ التَّأَخِيرِ وَالْأَهْمَالِ، فَرَكِبُوا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . وَأَقْبَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ- فَنَادِي : اَعَيْنَ بَنُو اُخْتِي عَبْدُ اللَّهِ وَجَعْفَرُ وَالْعَبَّاسُ وَعُثْمَانُ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (اَعْجِبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا، فَإِنَّهُ بَعْضُ اَعْوَالِكُمْ). فَقَالُوا لَهُ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: يَا بَنِي اُخْتِي اَعَنْتُمْ آمِنُونَ، فَلَا تَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ مَعَ اَخِيكُمُ الْحُسَيْنِ، وَاَعْلَزِمُوا طَاعَةَ اِمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ. ترجمه : گفتند: همه اين فضائل كه شمردي بر آنها علم و اقرار داريم و با وجود اين دست از تو بر نمي داريم تا آنكه تشنه كام شربت مرگ را بجشي !؟ چون آن سيّد مظلومان و آن امام انس و جان ، خطبه خويش را اتمام نمود خواهران و دخترانش استماع كلام او را كردند، صداها به گريه و ندبه برآوردند و سيلبي به صورت خود نواختند و صداها به ناله بلند نمودند. امام عليه السلام برادر خود حضرت عباس و فرزندش علي اكبر عليهما السلام را به سوي اهل حرم فرستاد و فرمود: ايشان را ساكت نماييد، به جان خودم قسم كه آنها گريه هاي بسيار در پيش دارند. جواب دندانشكن عباس عليه السلام به شمر لعين راوي گويد: فرمان عبيدالله بن زياد پليد به عمر بن سعد نحس ، به اين مضمون رسيد كه او را تحريص مي نموده به تعجيل در قتال و بيم

داده بود از تاءخیر و اهمال . پس لشکر شیطان به امر آن بی ایمان ، رو به جانب امام انس و جان آوردند و شمر ذی الجوشن ، آن سرور اهل فتن ، ندا در داد که کجایند خواهرزادگان من : عبدالله ، جعفر ، عباس ، و عثمان ؟ امام حسین علیه السلام به برادران گرامی خویش فرمود: جواب این شقی را بدهید گرچه او فاسق و بی دین است ولی از زمره دایی های شماست . آن جوانان برومند حیدر کرار به آن کافر غدار ، فرمودند: تو را با ما چه کار است ؟ آن ملعون نابکار عرضه داشت : ای نوردیدگان خواهرم ! شما در مهد امان به راحت باشید و خود را با برادران حسین ، به کشتن ندهید و ملتزم قید طاعت یزید پلید امیرالمؤمنین (!؟) باشید تا به سلامت برهید. متن عربی : قَالَ: فَنَادَاهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ: تَبَّتْ يَدَاكَ وَلَعِنَ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَعْمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، اءَتَأْمُرُنَا اَنْ نَتْرُكَ اِخَانَا وَسَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ وَنَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللُّعْنَاءِ اَوْلَادِ اللُّعْنَاءِ. قَالَ: فَرَجَعَ الشَّمْرُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضِبًا. قَالَ الرَّاوي : وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَرِصَ الْقَوْمِ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ وَقَلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْمَوَاعِظِ الْفَعَالِ وَالْمَقَالِ قَالَ لِأَخِيهِ الْعَبَّاسِ: (إِنْ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَافْعَلْ، لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبَّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَإِنَّهُ يَعْلَمُ اَنَّنِي اَعْجَبُ الصَّلَاةِ لَهُ وَتِلَاوَةِ كِتَابِهِ). قَالَ الرَّاوي : فَسَاءَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ ذَلِكَ، فَتَوَقَّفَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِي : وَاللَّهِ لَوْ اَعْتَهُمْ مِنَ الثُّرُكِ وَالذَّيْلِمْ وَسَاءَعُلُوا مِثْلَ ذَلِكَ لَأَجَبْنَاهُمْ، فَكَيْفَ وَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ، فَأَعْجَابُوهُمْ إِلَى ذَلِكَ. ترجمه : پس حضرت عباس علیه السلام به آن پلید، فریاد برآورد که دستت بریده باد و خدا لعنت کند مر اماننامه ترا! ای دشمن خدا؛ ما را امر می کنی که برادر و سید خود حسین فرزند فاطمه علیهما السلام را و ابگذاریم و بنده طاعت لعینان و اولاد لعینان باشیم؟! راوی گوید: شمر بی باک پس از استماع این کلام از فرزند امام ، مانند خوک خشمناک به جانب لشکریان شتافت و بازگشت به سوی نیروهای خود نمود. راوی گوید: چون آن فرزند سید آنان ، حسین علیه السلام ، مشاهده نمود که لشکر شقاوت اثر حریص اند که به زودی نائره جنگ را مشتعل سازند و به امر قتال بپردازند و کلام حق و موعظه آن صدق مطلق ، اصلاً بر دل‌های سخت ایشان اثر ندارد و نه مشاهده صدور افعال حمیده و اقوال جمیله آن جناب برای ایشان انتفاعی حاصل است ، به برادرش ابوالفضل فرمود: اگر تو را قدرت است در این روز، شرّ این اشقیاء را از ما بگردان و ایشان را باز گردان که شاید امشب را از برای رضای پروردگار نماز بگزارم ؛ زیرا خدای متعال می داند که نماز از برای او و تلاوت کتاب او را بسیار دوست می دارم . راوی گوید: حضرت عباس علیه السلام از آن گروه حق شناس مهلت یک شب را درخواست کرد. عمر سعد لعین تاءمل کرد و جواب نداد. عمرو بن حجاج زبیدی به سخن آمد و گفت : به خدا سوگند که اگر به جای ایشان ، ترکان و دیلمان می بودند و این تقاضا را از ما می کردند، البته ایشان را اجابت می نمودیم ، حال چه شده که آل محمد صلی الله علیه و آله را مهلت نمی دهید؟! پس آن مردم بی حیا، یک شب را به متن عربی

: قَالَ الرَّاوي : وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَقَدَ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَقَالَ: (يَا اُخْتَاهُ اِنِّي رَاَيْتُ السَّاعَةَ جَدِّي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآبِي عَلِيًّا وَآمِّي فاطِمَةَ وَآخِي الْحَسَنَ وَهُمْ يَقُولُونَ: يَا حُسَيْنُ اِنَّكَ رَائِحٌ اِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ). وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: (غَدَا). قَالَ الرَّاوي : فَلَطَمَتْ زَيْنَبُ وَجْهَهَا وَصَاحَتْ وَبَكَتْ. فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (مَهْلًا، لَا تُشْمِتِي الْقَوْمَ بِنَا). ثُمَّ جَاءَ اللَّيْلُ، فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَصْحَابَهُ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَآثَنِي عَلَيْهِ، ثُمَّ اَعْقَلَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ: (اَمَّا بَعْدُ، فَاِنِّي لَا اَعْلَمُ اَصْحَابًا اَصْلَحَ مِنْكُمْ، وَلَا اَهْلًا بَيْتٍ اَفْضَلَ مِنْ اَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا، وَلْيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِبِدِّ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِ بَيْتِي، وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَدُرُونِي وَهَوُلَاءِ الْقَوْمَ، فَاِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي). ترجمه : خامس آل عبا، مهلت دادند. راوي گوید: امام حسين عليه السلام بر روي زمين بنشست و لحظه اي او را خواب ربود، پس بيدار شد و به خواهر خود فرمود: اي خواهر! اينك در همين ساعت جد بزرگوار خود حضرت محمد مصطفي صلي الله عليه و آله و پدر عالي مقدار خویش علي مرتضي و مادرم فاطمه و برادرم حسن عليهم السلام را در خواب ديدم كه فرمودند: اي حسين ! عنقریب نزد ما خواهی بود. و در بعضي روايات چنين آمده است كه فردا به نزد ما خواهی بود. راوي گوید: علياي مخدره زينب خاتون پس از شنيدن اين سخنان از آن امام انس و جان ، سيلی به صورت خود نواخت و صيحه کشيد و گريه نمود. امام حسين عليه السلام فرمود: اي خواهر مهربان ، آرام باش و ما را مورد شماتت دشمن مساز. آخرين شب زندگي امام حسين عليه السلام چون شب عاشورا در رسيد، حضرت سيدالشهداء عليه السلام ، اصحاب و ياران خود را جمع نمود و شرايط حمد و ثناء الهي را به جا آورد و رو به ياران خود نمود و فرمود: (أَمَّا بَعْدُ،...)؛يعني من هيچ اصحابي را صالح تر و بهتر از شما و نه اهل بيتي را فاضل تر و شايسته تر از اهل بيت خویش نمي دانم . خدا به همگي شما جزاي خير دهد. اينك تاريخي شب شما را فرا گرفته است ؛ پس اين شب را مركب خويشتن نماييد و هر يك از شما دست يكي از مردان اهل بيت مرا بگيريد و در اين شب تار از دور من ، متفرق شويد و مرا به اين گروه دشمن وا بگذاريد؛ زيرا ايشان را اراده اي بجز من نيست . متن عربي : فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَاعْبَائُوهُ وَاعْبَاءُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: وَلِمَ نَفْعَلُ ذَلِكَ لِنَبِيِّ بَعْدَكَ! لَا أَعْرَانَا اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا، وَبَدَاءَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ تَابَعُوهُ. قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَنِي عَقِيلٍ فَقَالَ: (حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِصَاحِبِكُمْ مُسْلِمٍ، إِذْهَبُوا فَقَدْ أَعْذَنْتُ لَكُمْ). وَرُويَ مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ قَالَ: فَعِنْدَهَا تَكَلَّمَ إِخْوَتُهُ وَجَمِيعُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقَالُوا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَاذَا يَقُولُ النَّاسُ لَنَا وَ مَاذَا نَقُولُ لَهُمْ، نَقُولُ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَ كَبِيرَنَا وَ سَيِّدَنَا وَإِمَامَنَا وَابْنَ نَبِيِّنَا، لَمْ نَرَمْ مَعَهُ بِسَهْمٍ وَلَمْ نَطْعَنْ مَعَهُ بِرُمَحٍ وَلَمْ نَضْرِبْ مَعَهُ بِسَيْفٍ. لَا وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نَفَارِقُكَ أَبَدًا، وَلَكِنَّا نَقِيكَ بِأَنْفُسِنَا حَتَّى نَقْتُلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَنَرُدَّ مَوْرَدَكَ، فَقَبَّحَ اللَّهُ الْعِيشَ بَعْدَكَ. ثُمَّ قَامَ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ وَقَالَ: نَحْنُ نُخْلِيكَ هَكَذَا وَنَنْصَرِفُ عَنْكَ وَقَدْ اعْطَاكَ بِكَ

هَذَا الْعَدُوُّ، ترجمه : حضرت چون این سخنان را فرمود، برادران و فرزندان و فرزندان عبدالله بن جعفر، به سخن در آمدند و عرضه داشتند: به چه سبب این کار را بکنیم ؛ آیا از برای آنکه بعد از تو در دنیا زنده بمانیم ؟ هرگز خدا چنین روزی را به ما نشان ندهاد. و اول کسی که این سخن بر زبان راند عباس علیه السلام بود و سایر برادران نیز تابع او شدند. راوی گوید: سپس از آن ، حضرت نظری به جانب فرزندان عقیل نمود و به ایشان فرمود: مصیبت مسلم شما را بس است ؛ من شما را اذن دادم به هر جا که خواهید بروید. و از طریق دیگر چنین روایت گردیده که چون آن امام انس و جان این گونه سخنان بر زبان هدایت ترجمان ادا فرمود، يك مرتبه برادران و جمیع اهل بیت آن جناب با دل کباب ، در جواب گفتند: ای فرزند رسول خدا، هرگاه تو را و ابگذاریم و برویم ، مردم به ما چه خواهند گفت و ما به ایشان چه پاسخی بگوییم ؟ آیا بگوییم که ما بزرگ و آقاي خود و فرزند دختر پیغمبر خویش را در میان گروه دشمنان تنها گذاشتیم و نه در یاری او تیری به سوی دشمن افکندیم و نه طعن نیزه به اعدای او زدیم و نه ضربت شمشیری به کار بردیم ؛ به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد؛ ما هرگز از تو جدا نمی شویم و لکن خویش را سپر بلا می نماییم و به نفس خود، تو را نگاهداری می کنیم تا آنکه در پیش روی تو کشته شویم و در هر مورد که تو باشی ما هم بوده باشیم . خدا زندگانی را بعد از تو زشت و قبیح گرداند! در این هنگام مُسْلِم بن عَوْسَجَه از جای برخاست با دل محزون این گونه متن عربی : لَا وَاللَّهِ لَا يَرَانِي اللَّهُ أَبَدًا وَاعْنَا أَفْعَلْ ذَلِكَ حَتَّىٰ أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُحْمِي وَأَعْضُرُهُمْ بِسَيْفِي مَا أَتَيْتَ قَائِمُهُ بِيَدِي ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِي سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ، وَلَمْ أَفَارِقْكَ أَوْ أَمُوتَ مَعَكَ. قَالَ: وَقَامَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نُخْلِيكَ أَبَدًا حَتَّىٰ يَعْلَمَ اللَّهُ اعْنَا قَدْ حَفِظْنَا فِيكَ وَصِيَّةَ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَلَوْ عَلِمْتَ أَنَّيْ أَفْتُلَ فِيكَ ثُمَّ أَغْضِي ثُمَّ أَخْرَجَ حَيًّا ثُمَّ أَغْضِي - يُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً- مَا فَارَقْتُكَ حَتَّىٰ أَهْلِي حِمِ امِي دُونَكَ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ اعْنَالُ الْكَرَامَةِ الَّتِي لَا انْقِضَ أَلْهَا أَبَدًا؟! ثُمَّ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّيْ قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ أَلْفَ مَرَّةٍ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ دَفَعَ الْقَتْلَ عَنْكَ وَعَنْ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ إِخْوَانِكَ وَوَلَدِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ. قَالَ: وَتَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِمِثْلِ ذَلِكَ وَقَالُوا: اعْنُسْنَا لَكَ الْفِدَاءَ نَقِيكَ بِأَعْيُنِنَا وَوُجُوهِنَا، فَإِذَا ترجمه : دُرّ مکنون بسفت ، گفت : آیا همین طور تو را بگذاریم و از تو بر گردیم و برویم با آنکه این همه دشمنان اطراف تو را فرا گرفته باشند؟! هرگز! به خدا سوگند! چنین نخواهد شد؛ خدا به من چنین امری را نشان ندهاد؛ من خود به یاریت می کوشم تا آنکه نیزه خود را در سینه اعداء بزنم ، تا شکسته گردد و تا قائمه شمشیر به دست من است ایشان را ضربت می زنم و اگر مرا سلاحی نباشد که با آن مقاتله کنم ، سنگ به سوی آنها پرتاب خواهم کرد و از خدمت شما جدا نمی شوم تا با تو بمیرم . راوی گوید: سعیدبن عبد الله حنفي برخاست

و عرض نمود: نه والله ، ما تو را هرگز تنها نمی گذاریم و ملازم رکاب شما هستیم تا خدا بداند که ما در حق تو وصیت محمد پیغمبرش را محافظت کردیم و اگر بدانم که من در راه تو کشته می شوم ، پس مرا زنده می کنند و بعد از آن می سوزانند و خاکستر مرا بر باد می دهند و تا هفتاد مرتبه چنین کنند از تو جدا نخواهم شد تا آنکه مرگ خودم را در پیش روی تو ببینم چگونه یاری تو نکنم و حال آنکه يك مرتبه کشته شدن بیش نیست و بعد از آن به کرامتی خواهم رسید که هرگز انتها ندارد. پس از آن زُهیر بن قین برپای خاست و گفت : يَا بَنَی رَسُولِ اللَّهِ! دوست می دارم که کشته شوم و بعد از آن دوباره زده شوم تا هزار مرتبه چنین باشم و خدای متعال کشته شدن را از تو و این جوانان و برادران و اولاد و اهل بیت تو بردارد. و گروهی از اصحاب آن امام بر حق بر همین نَسَق ، سخنان گفتند متن عربی : نَحْنُ قُتِلْنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَكُونُ قَدْ وَفَيْنَا لِرَبِّنَا وَقَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا. وَقِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ الْحَضْرَمِيِّ فِي تِلْكَ الْحَالِ، قَدْ أَسْرَ إِبْنُكَ بِتَغْرِ الرَّيِّ . فَقَالَ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْسَنُ مِنْهُ وَنَفْسِي ، مَا كُنْتُ أَجِبُّ عَنْ يُونُسَ وَأَعْنَا أَعْبَقِي بَعْدَهُ. فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ فَقَالَ: (رَحِمَكَ اللَّهُ، أَهَنْتَ فِي حَلٍّ مِنْ بَيْعَتِي ، فَأَعْمَلْ فِي فَكَائِكَ إِبْنُكَ). فَقَالَ: أَعْكَتَنِي السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ. قَالَ: فَأَعْطَ إِبْنُكَ هَذِهِ الْأَثْوَابَ الْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ أَخِيهِ. فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ قِيمَتُهَا أَعْلَفُ دِينَارٍ. قَالَ الرَّاوي : وَبَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِي النَّحْلِ، مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ وَقَائِمٍ وَقَاعِدٍ. فَعَبَّرَ إِلَيْهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ تَرْجَمَه : و عرضه ها داشتند که جانهای ما به فدای تو باد، ما تو را به دستها و روی های خویش حراست می کنیم تا آنکه در حضور تو کشته شویم و به عهد پروردگار خود وفا نموده و آنچه بر ذمت ما واجب است به جایی آورده باشیم . و در این حال ، محمدبن بشیر حضرمی را گفتند که فرزند تو در سرحد ری اسیر کفار گردیده . حضرمی گفت : او را و خود را در نزد خدا احتساب می کنم و مرا محبوب نیست که او اسیر باشد و من بعد از او زندگانی نمایم . چون امام حسین علیه السلام این سخن را از او بشنید فرمود: خدا تو را رحمت کند؛ تو را از بیعت خود، حلال نمودم برو و کوشش نما که فرزندت را از اسیری برهانی . آن مؤمن پاک دین به خدمت امام علیه السلام عرض کرد: جانوران صحرا مرا پاره پاره کنند بهتر است از اینکه از خدمت مفارقت جویم . امام علیه السلام فرمود: پس این چند جامه بُرد یمانی را به فرزند دیگری بده که او به وسیله آنها برادر خود را از اسیری نجات دهد. پس پنج جامه قیمتی که هزار اشرفی بهای آنها بود به او عطا فرمود. راوی گوید: امام مظلومان با اصحاب سعادت انتساب ، آن شب را به سر بردند در حالتی که مانند زنبور عسل زمزمه دعا و ناله و عبادت از ایشان بلند بود؛ بعضی در رکوع و برخی در سجود و پاره ای در قیام و قعود بودند. پس در آن شب سی و دو نفر از لشکر پسر سعد لعین بر آن قوم سعادت آیین عبور نمودند. ظاهر از عبارت آن است که به ایشان ملحق شدند و حال حضرت امام علیه

السلام همیشه در کثرت متن عربی : سَعِدَ اِثْنَانِ وَثَلَاثُونَ رَجُلًا. وَكَذَا كَانَتْ سَجِيَّةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السلام فِي كَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَكَمَالِ صِفَاتِهِ. وَذَكَرَ (ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ فِي الْجُزْءِ الرَّابِعِ مِنْ كِتَابِ (الْعَقْدِ) قَالَ: قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : مَا أَقَلُّ وَلَدَ أَعْيَبُكَ؟ فَقَالَ: أَعْلَجَبُ كَيْفَ وَلِدْتُ لَهُ، كَانَ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ، فَمَتَى كَ أَنْ يَنْفَرَعَ لِلنِّسَاءِ. قَالَ: فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاةُ أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفُسْطَاطٍ فَضْرِبَ وَأَمَرَ بِجَفَنَةٍ فِيهَا مِسْكٌ كَثِيرٌ وَجُعِلَ فِيهَا نُورَةٌ، ثُمَّ دَخَلَ لِيَطْلِيَ. فَرُوي: عَنْ بُرَيْرِ بْنِ خُضَيْرٍ الْهَمْدَانِيِّ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْصَارِيِّ وَقَفَا عَلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ لِيَطْلِيَا بَعْدَهُ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُضَاحِكُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: يَا بُرَيْرُ أَعْتَضَحُكَ! مَا هَذِهِ سَاعَةٌ ضِحْكٍ وَلَا بَاطِلٍ. فَقَالَ بُرَيْرٌ: لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَنَّي مَا أَهْنَيْتُ الْبَاطِلَ كَهْلًا وَلَا شَبَابًا، وَإِنَّمَا أَفْعَلُ ذَلِكَ اسْتِبْشَارًا بِمَا تَرْجُمُهُ : صَلَاتِ وَ فِي صِفَاتِ كَمَالِيهِ أَنْ فَرْزَنْدِ سُرُورِ كَايِنَاتِ ، بَرِ اَيْنِ مَنُوالِ بُوْدِه اسْتِ . اَيْنِ عَبْدَ رَبِّهِ از علمای عامه در جزو چهارم از کتاب (عقدالفرید) خود ذکر نموده که خدمت افضل المتهجدین امام زین العابدین علیه السلام عرض نمودند که چقدر پدر بزرگوار تو را اولاد اندک بوده ؟ در جواب فرمود: عجب دارم که من چگونه از او متولد گردیدم ؛ زیرا که آن حضرت در هر شبانه روزی ، هزار رکعت نماز می خواند! پس با چنین حال چگونه فراغت داشت که با زنان مجالست نماید. راوی گوید: چون صبح روز دهم گردید حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمان داد که خیمه بر پا نمودند و امر فرمود که کاسه بزرگی که عرب آن را (جفنه) می گویند، پر از مُسْکِ فراوان و نوره کردند. پس آن جناب داخل آن خیمه گردید از برای آنکه نوره بکشد. شوخی و شادمانی اصحاب در شب عاشورا چنین روایت است که بُریر بن خُضَیرِ همدانی و عبدالرحمن بن عبد ربّه انصاری بر در همان خیمه ایستاده بودند تا آنکه بعد از امام حسین علیه السلام ، آنها نیز نظافت نمایند. در آن حال (بریر) با عبدالرحمن شوخی می نمود و او را به خنده می آورد. عبد الرحمن به او گفت : ای بریر! این ساعت ، وقت خندیدن و بیهوده گویی نیست ، در این حالت چگونه می خندی؟! بریر گفت : کسان من همه می دانند که من نه در هنگام جوانی و نه در حال پیری ، سخنان باطل و بیهوده را دوست نداشتم و این شوخی من از جهت اظهار خرمی و بشارت است به آنچه که به سوی آن خواهیم رفت ؛ به خدا سوگند، نیست متن عربی : نَصِيرُ إِلَيْهِ، فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا عَنْ تَلْقَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ بِأَسْيَافِنَا فَنُعَالِجُهُمْ بِهَا سَاعَةً، ثُمَّ نُعَانِقُ الْحُورَ الْعَيْنِ. قَالَ الرَّاوي : وَرَكِبَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ. فَبَعَثَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُرَيْرًا بْنَ خُضَيْرٍ فَوَعَظَهُمْ فَلَمْ يَسْمَعُوا وَذَكَرَهُمْ فَلَمْ يَنْتَفِعُوا. فَكَرِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاقَتَهُ - وَقِيلَ: فَرَسَهُ- فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَنْصَتُوا. فَحَمِدَ اللَّهُ وَاعْتَنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَ صَلَّى عَلَي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَي الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ، وَاعْبَلُغَ فِي الْمَقَالِ. ثُمَّ قَالَ: (تَبَا لَكُمْ أَعْيَتَهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّأَ حِينَ اسْتَصْرَحْتُمُونَا وَالْهَيْئَ فَأَصْرَحْنَاكُمْ مُوجِفِينَ. سَلَّطْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي إِيْمَانِكُمْ. تَرْجُمُهُ : مَگر آنکه يك ساعت به

شمشیرهای خویش با این قوم به کار جنگ کوشش بیاوریم و بعد از آن با حور العین هم آغوش خواهیم بود. سخنرانی امام علیه السلام در صبح عاشورا راوی گوید: لشکر عنید عمر نحس پلید سوار شدند، پس حضرت امام علیه السلام، بُریر بن خُضَیر را اَشْقیا را موعظه نماید و آن مؤ من ناصح در مقابل آن گروه طالح شرط موعظه و نصیحت را به جا آورد ولی آنها گوش به نصایح او ندادند و ایشان را متذکر ساخت ولی نفعی نبردند؛ پس خود آن حضرت به نفس نفیس مقدس بر شتر خویش و به قولی بر اسب خود سوار گردید و از ایشان بخواست که ساکت شوند، پس ساکت شدند. آنگاه امام علیه السلام حمد و ثنای الهی نمود و ذکر خدا به آنچه که ذات مقدس حق را سزاوار است به جا آورد و بر ملائکه و انبیا و مُرسَلین، درود فرستاد و در گفتار و طلاقت لسان شرط بلاغت بیان را به نهایت رسانید سپس این کلمات را فرمود: ای مردم ! زیان و سختی بر شما باد! هر آینه آن هنگام که سرگردان و حیرانید از ما طلب فریادرسی کردید (شاید مراد آن حضرت طغیان معاویه لَعْنَهُ اللهُ باشد در زمان خلافت علی علیه السلام که اهل کوفه مبتلا به طغیان و فساد او بودند و محتمل است که زمان کفر و جاهلیت باشد که در تیه ضلالت همه خلق، حیران بودند و به شمشیر علی علیه السلام به شاهراه هدایت رسیدند). پس ما مرکب های خود را رانیدیم و با شتاب به سویتان آمدیم از برای آنکه به فریادتان برسیم (یعنی از مذلت کفر یا از قید طغیان معاویه، شما را خلاص نماییم) ولی شما بر روی ما شمشیر متن عربی: وَحَشَشْنُم عَلَيْنَا نَارًا إِفْتَدَحْنَاهَا عَلَي عَدُوِّنَا وَعَدُوْكُمْ. فَأَصْبَحْتُمْ أَهْلًا لِأَعْدَائِكُمْ عَلَي أَوْلِيَائِكُمْ بِغَيْرِ عَدْلٍ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ وَلَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ. مَهْلًا - لَكُمْ الْوَيْلَاتُ - تَرَكْنُمُونَا وَالسَّيْفُ مَشِيْمٌ وَالْجَاءُشُ طَامِنٌ وَالرَّأْيُ لَمَّا يَسْتَحْصِفُ، وَلَكِنْ أَسْرَعْتُمْ إِلَيْهَا كَطَيْرَةِ الدُّبَابِ، وَتَدَّاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَهَافَتِ الْفَرَّاشِ. فَسُحِقَا لَكُمْ يَا عَبِيدَ الْأُمَّةِ، وَشِدَادَ الْأَحْزَابِ، وَنَبَذَةَ الْكِتَابِ، وَمُحَرَّفِي الْكَلِمِ، وَعَصَبَةَ الْأَثَامِ، وَنَفَقَةَ الشَّيْطَانِ، وَمُطْفِئِي السُّنَنِ. أَهْوََاءٌ تَعْضُدُونَ، وَعَنَا تَتَخَذَلُونَ؟! أَجَلٌ وَاللَّهِ عَدْرٌ فِيكُمْ قَدِيمٌ. وَشَجَّتْ إِلَيْهِ أَصُولُكُمْ. وَتَأَزَّرَتْ عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ. ترجمه: می کشیدید که آن شمشیر از خود ما در دست شما بود و شعله ور نمودید بر سوزانیدن ما آتشی را که ما خود بر سوزانیدن دشمنان خود و دشمنان شما، فروخته بودیم. ای مردم ! شما جمع شده اید برای یاری و نصرت آنانکه اعدای شمايند (بنی امیه) و همراه شدید بر ضرر و هلاکت آن کسانی که فی الحقیقه دوستان و خیر خواهان شما بودند (اهل بیت علیهم السلام) با آنکه بنی امیه هیچ عدل و دادی در میان شما واقع نداشتند و هیچ گونه آرزوی شما را بر نیاوردند؛ آرام باشید و پا از گلیم خود بیرون نگذارید. چندین وای بر شما باد! ما را فرو گذاشتید و یاری ما را ترك نمودید در حالتی که هنوز شمشیرها از غلاف بیرون نیامده و دلها آرام است و راءي ها بر شعله ور شدن اثر جنگ استوار نگردیده بود. همانا خود به سوي فتنه شتافتید مانند مگسي که پرواز کند و از هر کرانه بر فساد گرد

آمدید و همدیگر را خواندید مانند پروانه که بر آتش فرو ریزد. خدایتان از رحمت دور کند، ای نا آزاد مردان این امت و بی نام و ننگان طوائف و بی اعتنایان به کتاب خدا و تحریف کنندگان کلمات حق و خویشاوندان گناه و ریزهای آب دهان شیطان و خاموش کنندگان چراغهای سنت و هدایت؛ آیا این جماعت بنی امیه را مددکارید و از نصرت چون ما اهل بیت دوری می جوئید؟ همانا کار شما همین است. به خدا سوگند که غدر و مکر شما قدیمی است و بیخ درخت وجودتان بر غداری بسته شده و بر مگاری شاخه برآورده است؛ همانا آن درخت پلیدی را مانند که چون باغبان و آن کس متن عربی: فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ شَجَرٍ شَجَا لِلنَّاطِرِ وَأَكْلَةً لِلْغَاصِبِ. اءَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ: بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ. وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ. يَا بَنِي اللَّهِ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَأَنْفُسٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَعْيَتْ. مِنْ أَعْنُ تُؤَثِّرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ. اءَلَا وَإِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ مَعَ قَلَّةٍ الْعَدَدِ وَخَذَلَةِ النَّاصِرِ). ثُمَّ أَوْصَلَ كَلَامَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَعْيَاتِ فِرْوَةَ بْنِ مُسَيْكٍ الْمُرَادِيِّ: (فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمَا وَإِنْ نُغْلِبَ فَغَيْرُ مُغْلِبِينَ وَمَا إِنْ طُبْنَا جُبْنٌ وَلَكِنْ مَنَائِيَا وَدَوْلَةٌ آخَرِينَا ترجمه: که آن را پرورش داده، از آن تناول کند گلویش را سخت فرو گیر و اگر ستمکار از آن غاصبانه خورد بر ایشان گوارا شود. اینک عبید الله زنا زاده فرزند زنا زاده پا استوار نموده که من یکی از دو مطلب را اختیار نمایم: یکی کشته شدن و دیگری ذلیل او بودن؛ اختیار دلت و خواری از سحیه ما بسیار دور است نه آن را خدا و رسولش بر ما می پسندد و نه مؤمنان پاک دین و نه آن دامن ها که از لوث دنائت پاکیزه است و نه صاحبان همت عالی و نه آن نفوس که دریغ دارند و ترجیح نمی دهند فرمانبرداری نانجیبان را بر آنکه چون جوانمردان بزرگ همت در میدان جنگ به مردانگی کشته گردند. آگاه باشید که من با این عشیره خویش با وجود یاران کم، برای جنگ با شما آماده ام؛ پس آن سرور مردان روزگار و فرزند حیدر کرار وصل نمود کلام خود را به ابیات فروته بن مسیک مرادی: (فَإِنْ نَهَزِمَ...)؛ یعنی هرگاه ما را غلبه و نصرت نصیب گردد و دشمن را شکست دهیم، شیوه ما از قدیم ظفر یافتن بر خصم بوده و اگر مغلوب و مقتول شویم، شکست خوردن از جانب ما نخواهد بود؛ زیرا عادت ما بر جُبْن و بد دلی نیست بلکه مرگ ما رسیده و نوبه ظفر یافتن به مقتضای گردش روزگار، دشمنان ما را بوده است و شیوه روزگار بر آن است که اگر شتر مرگ سینه خویش را از در خانه مردمانی بلند نمود و از آنجا جابرخواست ناچار بر در خانه دیگری خواهد نشست و زانو بر زمین خواهد زد. بزرگان قوم من از دست شما دچار مرگ نشدند، چنانکه در قرنهاي دیرین نیز مردم متن عربی: إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنْ أَهْنَسٍ كَلَاكِلُهُ أَهْنَاخَ بِأَخْرِينَا فَأَعْفَنِي ذَلِكُمْ سَرَواتِ قَوْمِي كَمَا أَعْفَنِي الْقُرُونُ الْأَوَّلِينَا فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوكُ إِذَا خُلِدْنَا وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا: أَعْفِقُوا سَيَلْقِي الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا) ثُمَّ قَالَ: (أَعْيِمُ وَاللَّهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٌ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى يَدُورَ بِكُمْ

دَوْرَ الرَّحِي وَتَقْلَقَ بِكُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ، عَهْدُ عَهْدَهُ إِلَيَّ اَبِي عَنْ جَدِّي ، فَأَجْمَعُوا اَعْمَرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ، ثُمَّ لَا يَكُنْ اَعْمَرَكُمْ عَلَيْكُمْ غَمَةً، ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ. إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ، مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. اَللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّمَاءِ، وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ تَرْجَمَهُ : دچار مرگ گردیده اند. اگر پابندگی در دنیا مر پادشاهان را میسر بودی ، البته ما نیز پایدار بودیم و چنانکه اگر بقاء مردمان کریم را ممکن باشد، ما نیز در دنیا باقی بودیم ؛ پس به شماعت کنندگان بگو که از مستی غرور به خود آیند و از شماعت ما خود داری نمایند؛ زیرا مرگی که ما را در بر گرفته ، آنها را نیز در بر خواهد گرفت . امام حسین علیه السلام پس از خواندن این اشعار، فرمود: به خدا سوگند! پس از این فتنه که انگیزید و خون مرا به ناحق بریزید، کامران نخواهید بود الا به اندازه آن مقدار که کسی بر اسب نشیند، که دور زمانه بر شما دگرگون شود و روزگار مانند سنگ آسیا، شما را به گردش آورد و چنان در اضطراب افکند که در سرگردانی مانند چرخي باشید که گرد محور خود بگردد و اینکه خبر دادم ، عهد و پیمان پدر بزرگوارم امیرمؤمنان علیه السلام است که از جدّم رسول الله صَلَّي الله علیه و آله فراگرفته بود خطابات حضرت نوح علیه السلام را که به قوم خود می گفته ، آن گروه را به همان کلمات مخاطب فرمود که اکنون شما آرای خود را مصمم باشید و شرکای خود را که از برای خدای تعالی قرار داده اید، فراهم آورید. پس از این ، بدی و شامت کارتان بر خودتان مخفی خواهد ماند. سپس حکم خویش بر من جاری نمایید و مرا چنانکه نمی خواهید مهلت دهید، ندهید که من توکل بر خدایی نموده ام که پروردگار من و شماست و هیچ چرنده ای نیست مگر اینکه زمام امرش در دست پروردگار است . خداوند، باران رحمت را از ایشان بازگیر و سالهای متن عربی : سَنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ . وَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ غُلَامَ ثَقِيفٍ يَسُومُهُمْ كَأَسَا مُصْبِرَةً . فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا . وَاعْنَتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ اءَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ). ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَا بِفَرَسٍ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّي الله علیه و آله اءَلْمُرْتَجِرِ، فَرَكِبَهُ وَعَبَّي اَصْحَابَهُ لِلْقِتَالِ. فَرُوي عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (اِنَّهُمْ كَانُوا خَمْسَةً وَاَعْرَبِعِينَ فَارِسا وَمِائَةً رَاجِلٍ). وَرُوي غَيْرُ ذَلِكَ. قَالَ الرَّاوي : فَتَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَرَمَى نَحْوَ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ وَقَالَ: اَشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ: اَعَنِّي اَعُولُ مَنْ رَمَى ، وَاَعْقَلْتُ السَّهْمَ مِنْ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: (قُومُوا رَحِمَكُمُ اللهُ إِلَيَّ الْمَوْتِ، إِلَيَّ الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ، فَإِنَّ هَذِهِ السَّهْمَ رَسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ). ترجمه : قحط و خشکسالی را مانند سالهای خشکسالی عصر حضرت یوسف علیه السلام بر این مردم بگمار و جوان بنی ثقیفی را بر آنها مسلط کن (مراد (مُختار) یا (حجاج) است) که شرب ناگوار مرگ را به آنها بچشانند؛ زیرا این مردم به ما دورغ گفتند و ترك یاری ما نمودند و تویی پروردگار ما و بر تو توکل کردیم و به تو رو آورده ایم و بازگشت هر بنده ای به سوی تو خواهد بود. امام حسین علیه السلام پس ادای

این کلمات از مرکب پیاده شد و اسب خاص رسول الله صلی الله علیه و آله را که مسمی به (مرتجز) بود طلب فرمود و بر آن اسب سوار شد و به قصد جدال و عزم قتال قلیل ، لشکر خود را بیاراست . و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که اصحاب آن جناب ، چهل و پنج نفر سواره بودند و يك صد نفر پیاده و بجز این خبر، روایات دیگر هم وارد است . راوی گوید: عمر سعد لَعَنَهُ اللهُ عَلَيْهِ در پیشاپیش لشکر بی دین آمده و تیری به جانب اصحاب فرزند خَیْرُ المُرسلین ، رها کرد و به اهل کوفه خطاب نمود که شما در نزد ابن زیاد، گواهی دهید که اوّل کسی که تیر انداخت به سوي حسین ، من بودم . در آن هنگام تیرها از آن ناکسان ، مانند قطرات باران به سوي لشکر امام حسین علیه السلام باریدن گرفت . حضرت امام علیه السلام به یاران خود فرمود: خدا شما را رحمت کند، برخیزید به سوي مرگی که چاره ای از آن نیست ؛ زیرا این تیرها پیام آوران این گروه بی دین است به سوي شما. پس نائره قتال مشتعل گردید و ساعتی از روز با هم در آویختند متن عربی : فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَ حَمَلَةً، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ جَمَاعَةٌ. قَالَ: فَعِنْدَهَا ضَرْبُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يَدَهُ عَلَي لِحْيَتِهِ وَجَعَلَ يَقُولُ: (إِسْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَي الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا، وَاسْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَي النَّصَارِيِّ إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَاسْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَي الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاسْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَي قَوْمٍ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَي قَتْلِ ابْنِ بَنْتِ نَبِيِّهِمْ. أَمَّا وَاللَّهِ لَا أَجَّ يُبْهِمُ إِلَي شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَعْلَفِي اللَّهَ تَعَالَى وَاعْنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي .) وَرَوِي عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: (سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: لَمَّا اتَّفَقَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللهُ- وَقَامَتِ الْحَرْبُ عَلَي سَاقٍ، أُنْزَلَ اللَّهُ النَّصْرَ حَتَّى تَرَفَّرَفَ عَلَي رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ خَیْرُ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَي أَعْدَائِهِ وَبَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ.) رَوَاهَا أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنٍ التَّرْسِيُّ فِي كِتَابِ (مَعَالِمِ الدِّينِ). قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَرْجَمَهُ : وَ بِهِ قِتَالٌ وَ جِدَالٌ مَشْغُولٌ گَرْدیدند و حمله پس از حمله می نمودند تا آنکه جماعتی از اصحاب سعادت انتساب آن جناب به درجه رفیع شهادت فائز گشتند. راوی گوید: در آن هنگام امام اَنَام علیه السلام دست برده محاسن شریف را گرفت و فرمود: غضب خدا بر جماعت یهود شدید شد آن هنگام که فرزند از برای خدا قرار دادند که گفتند عَزِیر پسر خداست و شدید گردید غضب خدا بر گروه نصرانیان آن زمان که قائل شدند بر آنکه خدا (ثالث ثلثه) است و همچنین غضب خدا سخت شد بر طائفه مجوسان که آفتاب و ماه را پرستش کردند بدون آنکه خدا را به وحدانیت پرستش نمایند و غضب الهی شدّت خواهد گرفت بر گروهی که قول ایشان متفق گردیده بر کشتن پسر دختر پیغمبر. آگاه باشید که اجابت این مردم نخواهم نمود در آنچه اراده کرده اند که با یزید عنید بیعت نمایم تا آنکه خدا را ملاقات نمایم در حالتی که به خون خود آغشته باشم . ابوطاهر محمد بن حسین بُرْسِی در کتاب (معالم الدین) روایت نموده که حضرت امام به حق ناطق امام

صادق علیه السلام فرمود که از پدر بزرگوار خود امام باقر شنیدم که فرمود: در آن هنگام که حضرت امام با عمر سعد لعین ملاقات نمود و نائره قتال مشتعل گردید خدای متعال س نصرت از آسمان نازل فرمود تا آنکه مانند مرغ بر بالایی سر امام مظلوم علیه السلام پرباز نمود و آن جناب مخیر گردید میان آنکه بر لشکر دشمنان ، مظفر و منصور باشد و یا آنکه ملاقات پروردگار نماید و به درجه رفیعہ شہادت نائل شود. متن عربی : (اَما مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لِوَجْهِ اللَّهِ، اَما مِنْ ذابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ). قَالَ: فَإِذَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ الرِّيَّاحِي قَدْ أَقْبَلَ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ: اَعْمَقَاتِلْ اَعَنْتَ هَذَا الرَّجُلَ؟ فَقَالَ: إِيَّيْ وَاللَّهِ قِتَالًا اَعْيَسِرُهُ اَعَنْ تَطِيرَ الرُّؤُوسُ وَتَطِيحُ الْأَيْدِي . قَالَ: فَمَضَى الْحُرُّ وَوَقَفَ مَوْقِفًا مِنْ اَصْحَابِهِ وَاعْخَذَهُ مِثْلُ الْأَفْكَلِ. فَقَالَ لَهُ الْمُهاجِرُ بْنُ اَعْوَسٍ: وَاللَّهِ إِنَّ اَعْمَرَكَ لَمُرِيبٌ، وَلَوْ قِيلَ: مَنْ اَعْشَجَعُ اَهْلَ الْكُوفَةِ لَمَّا عَدَوْتُكَ، فَمَا هَذَا الَّذِي اَعْرَاهُ مِنْكَ؟ فَقَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ اَعْخِرْتُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَوَاللَّهِ لَا اَعْخَتَارُ عَلَيَّ الْجَنَّةَ شَيْئًا وَلَوْ قُطِعَتْ وَاُخْرِقَتْ. ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ قاصِداً إِلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَدُهُ عَلَيَّ رَأْسِهِ وَهُوَ يَقُولُ: اَعْلَلَهُمَّ إِنِّي ثُبْتُ إِلَيْكَ قَتْنَبٌ عَلَيَّ، فَقَدْ اَعْرَعَبْتُ قُلُوبَ اَعْوَلِيَانِكَ وَاَعْوَلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ. ترجمه : پس آن حضرت لقای خدا را اختیار نمود و نصرت آسمان و کمک فرشتگان الهی را نپذیرفت . راوی گوید: پس از آن ، امام حسین علیه السلام در مقابل لشکر کوفیان ، فریاد برآورد که آیا فریادرسی هست که از برای رضای پروردگار به فریاد ما برسد؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله ، شرّ دشمنان را دفع نماید؟ راوی گوید: در این هنگام حرّ بن یزید ریاحی رو به سوی عمرسعد پلید آورد و فرمود: آیا با این مظلوم جنگ خواهی کرد؟! عمرسعد گفت : به خدا قسم ، جنگی خواهم نمود که آسانترین مرحله اش این باشد که سرها از بدنها به پرواز در آید و دستها از تن ها بیفتند. راوی گفته که حرّ بعد از شنیدن این سخن ، به گوشه ای رفت و از یاران خود کناره گرفت و در مکانی دور از آنها بایستاد و بدنش به لرزه در آمد. یکی از مهاجرین اوس او را گفت : به خدا قسم کار تو مرا به شک و تردید انداخته ، اگر از من بپرسند که شجاع ترین مرد اهل کوفه کیست ، من از نام تو نمی گذرم ؛ پس این چه حالی است که در تو می بینم؟! حرّ در جواب او گفت : به خدا که خود را میان بهشت و جهنم می بینم و به خدا سوگند که هیچ چیز را بربهشت ، اختیار نمی کنم اگر چه بدنم را پاره پاره کنند و بسوزانند! توبه حر رضی عندها سپس حرّ نامدار بعد از این گفتار، مرکب جهانید با نیتی صادق عزم کعبه حضور فرزند رسول صلی الله علیه و آله نمود و دست را بر سر نهاده و می گفت : (اَللّهُمَّ...); یعنی خداوندا! به سوی تو انا به نمودم و از درگاه احدیت مسئلت می نمایم که توبه مرا قبول فرمایی ؛ متن عربی : وَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ اَءَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرُّجُوعِ وَجَعَجَعَ بِكَ، مَا ظَنَنْتُ اَعَنَّ الْقَوْمَ يَبْلُغُونَ بِكَ مَا اَعْرِي ، وَاَعَنَا تَائِبٌ إِلَيَّ اللَّهُ، فَهَلْ تَرِي لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (نَعَمْ يَتَوَبُّ اللَّهُ

عَلَيْكَ فَأَنْزِلْ). فَقَالَ: أَءَنَا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي رَاجِلًا، وَإِلَى النَّزُولِ يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِي. ثُمَّ قَالَ: فَإِذَا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ، فَأَعِدَّنِي لِي أَءَنْ أَعُكُونَ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، لَعَلِّي أَعُكُونَ مِمَّنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَدَا فِي الْقِيَامَةِ. قَالَ جَامِعُ الْكِتَابِ: إِنَّمَا أَعْرَادَ أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنَ الْأَنْ، لِأَنَّ جَمَاعَةً قُتِلُوا قَبْلَهُ كَمَا وَرَدَ. فَأَعِدَّنِي لَهُ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ أَعْحَسَنَ قِتَالٍ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانٍ وَأَعْبَطَالٍ. ثُمَّ اسْتَشْهَدَ، فَحُمِلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلَ يَمَسُّحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: ترجمه: زیرا دل‌های اولیای تو و اولاد دختر پیغمبر تو را به رُعب و خوف افکنده ام. به خدمت امام حسین علیه السلام عرضه داشت: فدایت گردم! منم آن کسی که ملازم خدمتت بودم و تو را از برگشتن به سوی مکه یا مدینه مانع گردیدم و کار را بر تو سخت گرفتم و گمانم نبود که این گروه بی دین ظلم را به این اندازه که دیدم برسانند و من توبه و بازگشت به سوی خدا نمودم، آیا توبه من پذیرفته است؟ امام علیه السلام فرمود: بلی، خدا توبه تو را قبول خواهد فرمود، حال از مرکب خود فرود آیی. حرّ عرض نمود: چون عاقبت امر من از اسب در افتادن است؛ پس سواره بودم بهتر از پیاده شدنم است تا اینکه به میدان بشتابم و در راه شما کشته شوم. حرّ پس از آن ملاطفت و محبت که از آن سرور مشاهده نمود، عرضه داشت: چون من اول کسی بودم که بر تو خروج کردم و در مقابل تو ایستادم، پس اذن عطا فرما که اول کسی باشم که در حضور تو کشته می‌شود، شاید در فردای قیامت یکی از اشخاصی باشم که با جدّ بزرگوارت صلی الله علیه و آله مصافحه می‌نمایند. مؤلف کتاب گوید: مراد حرّ این بود که اول کسی که همان آن کشته می‌شود او باشد و الا قبل از شهادت حرّ، جماعتی از لشکر حضرت به درجه شهادت نائل آمده بودند؛ چنانکه این مطلب در اخبار دیگر هم وارد است. پس آن حضرت اذن جهاد به حرّ سعادتمند داد و آن شیر بیشه هیجا به چالاکی، خود را به دریای لشکر در انداخت و بازوی مردانگی برنواخت و نبردی نمود که بهتر از آن متصور نبود. متن عربی: (أَعْنَتُ الْحُرُّ - كَمَا سَمَّيْتُكَ أَعْمُكَ حُرًّا - فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ). قَالَ الرَّاوي: وَخَرَجَ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ، وَكَانَ زَاهِدًا عَابِدًا، فَخَرَجَ إِلَيْهِ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ وَاتَّفَقَا عَلَى الْمُبَاهَلَةِ إِلَى اللَّهِ: فِي أَءَنْ يَقْتُلَ الْمُجُوقُ مِنْهُمَا الْمُبْطِلَ، فَتَلَقَّيَا، فَفَتَّلَهُ بُرَيْرٌ. وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّاوي: وَخَرَجَ وَهْبُ بْنُ حُبَابٍ (جَنَاحِ الْكَلْبِيِّ، فَأَعْحَسَنَ فِي الْجَلَادِ وَبَالَغَ فِي الْجِهَادِ، وَكَانَ مَعَهُ أَمْرَاءُهُ وَوَالِدَتُهُ، فَارْجَعَ إِلَيْهِمَا وَقَالَ: يَا أُمَّاهُ، أَعَرْضَيْتِ أَعْمَ لَا؟ فَقَالَتْ: لَا، مَا رَضَيْتُ حَتَّى تُقَتِّلَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ترجمه: در آن گیسو دار، گروهی از شجاعان و دلیران اهل کوفه را به خاک هلاکت انداخت تا آنکه شربت شهادت نوشید و روح پاکش با حورالعین هم آغوش گردید. چون بدن مجروح حرّ را خدمت امام حسین علیه السلام آوردند، سبّط خواجه لؤلؤک باکمال رافت و ملاطفت، خاک را از صورت او پاک نمود و فرمود: (أَعْنَتُ الْحُرُّ...؛ تویی آزادمرد، چنانکه مادرت تو را (حرّ) نام نهاده و تویی جوانمرد آزاد در

www.Theology-Club.Blogfa.com

نهاد و مهیا گردید که تا جان خود را نثار قدم فرزند سیّد ابرار نماید. او با کمال جهد و مبالغه ، کوشش در جهاد با اهل عناد، فرمود و بر تحمل سختی های بلا، صبر بی منتها نمود تا متن عربی : الْأَرْضِ وَبِهِ رَمَقٌ، فَمَشِيَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ حَبِيبٌ بْنُ مُظَاهِرٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا). وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ، فَقَالَ: عَزَّ عَلَيَّ مَصْرَعُكَ يَا مُسْلِمُ! بَشِّرْ بِالْجَنَّةِ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا: بَشَّرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ. ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَوْلَا أَعْنَتِي أَعْلَمُ أَعْنِي فِي الْأَثَرِ لَا حَبِيبْتُ أَعْنُ تَوْصِي إِلَيَّ بِكُلِّ مَا أَعْهَمَكَ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِهَذَا - وَأَعَارَ بِبَيْدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَاتَلَ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ. فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَا نُعْمَنَّاكَ عَيْنًا. ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. فَخَرَجَ عَمْرُو بْنُ قُرْظَةَ الْأَنْصَارِي ، فَاسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَعْذَنَ لَهُ. ترجمه : آنکه از صدمه جراحات بر روی زمین افتاد و هنوزش رمقی در تن بود که امام مؤتمن بر بالین آن مؤمن منمحن ، پیاده قدم رنجه فرمود و حبیب بن مظاهر نیز در خدمت آن جناب بود. پس جناب ابی عبدالله علیه السلام به او فرمود: خداتو را رحمت کناد. آنگاه امام حسین علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: (فَمِنْهُمْ...) (17) ؛ یعنی کسانی از مردمان هستند که مدت زندگانی را به سر بردند و در راه خدا شهادت را اختیار نمودند و بعضی دیگر در انتظارند و نعمتهای الهی را تبدیل نکردند. حبیب بن مظاهر نزدیک مسلم بن عوسجه آمد گفت : ای مُسْلِمُ بن عوسجه ! بر من دشوار است تو را به این حال بر روی زمین ببینم ؛ ای مسلم ! بشارت باد تو را به بهشت عنبر سرشت . مسلم بن عوسجه در جواب او به آواز ضعیف گفت : خدا تو را بشارت دهد به جنت . حبیب گفت : اگر نه این بود که به یقین می دانم من نیز به زودی به تو ملحق می شوم ، البته دوست داشتم که وصیت خود را به من نمایی و آنچه که در نظرت مهم است وصیت کنی . مسلم بن عوسجه گفت : وصیت من به تو، خدمت به این بزرگوار است - و اشاره به سویی امام علیه السلام نمود - که در حضورش جهاد کن تا کشته شوی . حبیب بن مظاهر گفت : دل خوش دار که به وسیله به جا آوردن این کار، چشمتم را روشن خواهم نمود. در این لحظه روح پاک مسلم بن عوسجه به شاخسار جنان پرواز کرد. سپس عمرو بن قرظه (18) انصاری به قصد جانثاری از لشکرگاه شاه مظلومان با دل و جان ، متن عربی : فَقَاتَلَ قِتَالَ الْمُشْتَاقِينَ إِلَيَّ الْجَزَاءِ وَبَالَغَ فِي خِدْمَةِ سُلْطَانِ السَّمَاءِ حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حِزْبِ ابْنِ زِيَادٍ، وَجَمَعَ بَيْنَ سَدَادٍ وَجِهَادٍ. وَكَانَ لَا يَأْتِي إِلَيَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ إِلَّا اتَّقَاهُ بِبَيْدِهِ وَلَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ. فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَيَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُوءٌ، حَتَّى أَعْتُخِنَ بِالْجِرَاحِ. فَأَلْتَفَتَ إِلَيَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَعُوْفَيْتُ؟ قَالَ: (نَعَمْ، أَعْنَتُ؟) أَعْمَامِي فِي الْجَنَّةِ، فَأَقْرَأَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَأَعْلَمُ أَعْنِي فِي الْأَثَرِ. فَقَاتَلَ حَتَّى قَتَلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ترجمه : پس (عمرو) همچون شیرشکار در میان گروه نابکار، در افتاد و مشتاقانه همچو عاشقان بی باک ، مردانه و

چالاک ، به اميد ثواب روز جزاء و به قصد خدمتگذارى سلطان سماء، يك و تنها، خویش را به درياي لشکر دشمن زد و جمعی از نیروهاي ابن زیاد غدار را به دار البوار فرستاد. آن بزرگوار گاهی با تیغ زبان ، زیان آن گروه بی ایمان را منع می نمود و آنها را به نصایح مشفقانه موعظه می فرمود و گاهی هم به کار جنگ مشغول بود و هیچ تیری به جانب امام علیه السلام پرتاب نمی شد مگر اینکه آن تیر را به دست خود می گرفت و هیچ شمشیری به سوی امام فرود نمی آورد مگر آکه به تن و جان خویش آن را می خرید و تا جان در بدن داشت خود را سپر بلاگردان امام مظلومان سیدالشهداء وارد نگردید تا آنکه از کثرت جراحات ، ضعف بدن آن بزرگوار مستولي گردید. پس نگاه مشتاقانه ای به جانب امام حسین علیه السلام نمود و عرضه داشت : یابن رسول الله ! آیا خدمت من قبول و وفای به عهد خویش ، مقبول درگاه است ؟ امام حسین علیه السلام به منطق صواب در جواب او، بلی فرمود و او را مژده به بهشت داد و فرمود: فرداي قیامت چون به سوی من شتابی ، و بدان که من نیز در دنبال تو روانم و به زودي به نزد شما می آیم . متن عربي : ثُمَّ بَرَزَ جَوْنُ مَوْلِيْ اَبِي ذَرٍّ، وَكَانَ عَبْدًا اَسْوَدَ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (اَعَنْتَ فِي اِذْنِ مَنِّي ، فَاِنَّمَا تَبَعْتُنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ، فَلَا تَبْتَلُ بِطَرِيقِنَا. فَقَالَ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ اَعَنَا فِي الرَّخَاءِ اَعْلَسُ قِصَاعَكُمْ وَفِي الشَّدَّةِ اَعْذَلُكُمْ. وَاللَّهِ اِنْ رِيحِي لَمُنْتَنُ وَإِنْ حَسْبِي لِلنِّيمِ وَلَوْ نِي لَأَسْوَدُ، فَتَنَفَّسَ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ، فَيَطِيبُ رِيحِي وَيَشْرَفُ حَسْبِي وَيَبْيِضُ وَجْهِي ، لَا وَاللَّهِ لَا اَغْفَارُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ. ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ثُمَّ بَرَزَ عَمْرُ بْنُ خَالِدٍ الصَّيْدَاوِي ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ: يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ، جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ هَمَمْتُ اَعَنْ اَعْلَقَ بِأَصْحَابِكَ، وَكَرِهْتُ اَعَنْ اَعْتَخَلَفَ فَأَعَارَكَ وَحِيدًا فَرِيدًا بَيْنَ اَهْلِكَ قَتِيلًا. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ترجمه : عمرو بن قرظه جنگ را ادامه داد تا اینکه شربت شهادت سرکشید و به سراي دیگر پرکشید. پس از او، (جون) مولاي ابوذر که غلامی سياه بود شرفیاب حضور سیدالشهدا گردید و اذن جهاد طلبید. آن حضرت فرمود: به هر جا که خواهی برو؛ زیرا تو با ما آمده ای برای طلب عافیت ، چون قدم در میدان جنگ نهادی حالا در راه ما خود را در آتش بلا میفکن . (جون) عرض نمود: یابن رسول الله! من در زمان خوشی و هنگام آسایش ، کاسه لیس خوان نعمت بودم اکنون که هنگام سختی و دشواری است چگونه توانم شما را تنها گذاشته و بروم ؟! به خدا سوگند که رايحه من بد و حسيم پست و رنگم سياه است ، اینکه بر من منت گذار تا من نیز اهل بهشت شوم و رايحه ام نیکو و جسمم شریف و روي من هم سفید گردد. به خدا که هرگز از خدمت شما جدا نشوم تا آنکه این خون سياه خود را با خونهای شما مخلوط نسازم . سپس همچون نهنگ خود را به درياي لشکر زد و جنگ نمایان بود که تا به امتیاز خاص شهادت ممتاز و مرغ روحش به ذروه اعلي پرواز نمود. راوي گوید: پس از آن ، عمروبن خالد صیداوي قصد جان باختن کرد و خواست که مردانه به میدان محاربه

مبادرت نماید. پس به خدمت سیدالشهداء آمد عرض نمود: یا اباعبدالله، جانم به فدایت باد! همت بر آن گماشته ام که به اصحاب حضرتت ملحق گردم و مرا ناگوار است که زنده باشم و تو را تنها و بی کس بینم یا آنکه در حضور اهل بیت، شما را مقتول مشاهده نمایم. متن عربی: (تَقَدَّمَ فَأَبَا لِحِفُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ). فَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّاوي: وَجَاءَ حَنْظَلَةُ بْنُ سَعْدِ الشَّبَامِي، فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقِيهِ السَّهَامَ وَالسُّيُوفَ وَالرَّمَاخَ بِوَجْهِهِ وَنَحْرِهِ. وَاعْخَذَ يُنَادِي: يَا قَوْمُ إِنِّي أَعَاخُفُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَاغِبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ، وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ. وَيَا قَوْمُ إِنِّي أَعَاخُفُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ النَّنَادِ، يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ، يَا قَوْمُ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسْحَنُكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى. ثُمَّ انْفَتَحَ إِلَيَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: اَعْفَلَا نَرُوحُ إِلَى رَبَّنَا وَنَلْحَقُ بِأَصْحَابِنَا؟ ترجمه: حضرت سیدالشهداء علیه السلام به او فرمود: قدم به میدان بنه که ما نیز پس از ساعتی دیگر، به شما ملحق خواهیم شد. پس آن مخلص پاک دین در مقابل لشکر کین، آمد و جهاد نمود تا گوی شهادت ربود. رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. راوی گوید: حنظله بن اسعد شامی - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - در مقابل نور دیده رسول الله صلی الله علیه و آله و قرّة العین بتول، بایستاد و هر چه تیر و نیزه و شمشیر به سوی آن حضرت می آمد، صورت و گردن خود را در مقابل باز می داشت و آنها را به دل و جان در راه حسین علیه السلام خریدار بود و به آواز بلند فریاد می زد و آیات قرآن را تلاوت می نمود: (... یا قَوْمُ إِنِّي ... (19)؛ ای قوم من! بر شما می ترسم از روزی همانند روزهای امت های پیشین چون قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از ایشان بودند و کافر شدند، خدای تعالی عذاب بر شما نازل کند (همانطور که بر آنها نازل کرده بود) و خدای متعال اراده ظلم در حق بندگان خود ندارد؛ ای گروه! می ترسم بر شما از عذاب روز قیامت، و آن روزی است که روی می گردانید و فرار می کنید اما بجز خدای تعالی پناهگاه و حفظ کننده ای برای خود نخواهید دید. (ای مردم! حسین را به شهادت نرسانید که خدای متعال شما را هلاک خواهد نمود و از رحمت خدا نومید خواهد شد آن کسی که به خدا افترا ببندد. متن عربی: فَقَالَ لَهُ: بَلِي رُحْ إِلَيَّ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِلَيَّ مُلْكٌ لَا يَبْلَى. فَقَدَّمَ، فَقَاتَلَ الْقَاتِلَ، وَصَبَرَ عَلَى احْتِمَالِ الْأَهْوَالِ، حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ: وَحَضَرَتْ صَلَاةُ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُهَيْرًا بْنَ الْقَيْنِ وَسَعِيدًا بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ اءَنْ يَتَقَدَّمَا اِمَامَهُ بِنِصْفِ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْخَوْفِ. فَوَصَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ سَهْمٌ، فَقَدَّمَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ، وَوَقَفَ يَقِيهِ بِنَفْسِهِ مَا زَالَ، وَلَا تَخْطِي حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَهُوَ يَقُولُ: اءَلَلَهُمُ الْعَنَهُمْ لَعْنُ عَادٍ وَثَمُودَ. اءَلَلَهُمُ اءَبْلَغُ نَبِيِّكَ عَنِّي السَّلَامُ، وَاَبْلَغُهُ مَا لَقِيتُ مِنْ اءَلَمِ الْجِرَاحِ، فَإِنِّي اءَرَدْتُ ثَوَابَكَ فِي نُصْرَةِ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ. ترجمه: پس از موعظه، ملتفت کعبه مراد و امام عباد، گردید و عرض نمود: آیا وقت آن نشده که به سوی پروردگار

خود رویم و به برادران خویش ملحق شویم ؟ سیدالشهداء علیه السلام در جواب آن یار با وفا، فرمود: بلی ، برو به سوی آنچه که از دنیا و مافیها برای تو بهتراست و به سوی سلطنت آخرت که هرگز آن را زوال و نابودی نباشد. پس حنظله بن اسعد چون شیر شکار، قدم در مضممار کارزار نهاد و جنگ پهلوانان را پیشنهاد خاطره های سعادت مند خود ساخت و شکیبایی را بر ترسهای بلا، شعار خویش نمود تا آنکه به دست فرقه اشقیاء به شهادت نائل آمد. برگزاری نماز ظهر عاشورا راوی گوید: وقت نماز ظهر رسید، حضرت امام علیه السلام زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی را به فرمان خاص ، عز اختصاص داد که در پیش روی آن کعبه مقصود عالمیان به عنوان جانبازی بایستند و آنگاه امام حسین علیه السلام با جمعی از یاران باقیمانده خود نماز خوف را خواندند، در این حال ، تیری از جانب اهل و بال به سوی فرزند ساقی آب زلال ، آمد. سعید بن عبدالله قدم جانبازی پیش نهاد و آن تیر بلا را به دل و جان بر تن خود قبول نمود. به همین منوال پای مردانگی استوار شد و قدم از قدم بر نمی داشت تا خود هدف آنچه جراحات به سوی آن حضرت رسیده بود، گردید و از بسیاری زخم ها که بر بدن آن عاشق باوفاء، وارد شده بود، بر روی زمین غلطید و در آن حال می گفت : خدایا! این گروه بی حیا را، لعنت کن چون قوم عاد و ثمود. متن عربی : ثُمَّ قَضِيَ نَحْبُهُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَوُجِدَ بِهِ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ سَهْمًا سَوِيًّا مَا بِهِ مِنْ ضَرْبِ السُّيُوفِ وَطَعَنِ الرَّمَاحِ. قَالَ الرَّاوي : وَتَقَدَّمَ سُؤْيُذُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمُطَاعِ، وَكَانَ شَرِيفًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَسَدِ الْبَاسِلِ، وَبَالَغَ فِي الصَّبْرِ عَلَى الْخَطَبِ النَّازِلِ، حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ الْقَتْلَى وَقَدْ اِئْتُخِنَ بِالْجِرَاحِ، وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ وَلَيْسَ بِهِ حِرَاكٌ حَتَّى سَمِعَهُمْ يَقُولُونَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ، فَتَحَامَلَ وَأَخْرَجَ مِنْ خُفِّهِ سِكِّينًا، وَجَعَلَ يُقَاتِلُهُمْ بِهَا حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ: وَجَعَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسَارِعُونَ إِلَى الْقَتْلِ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَكَانُوا كَمَا قِيلَ: 1 - قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مُلْمَةٍ وَالْخَيْلُ بَيْنَ مُدْعَسٍ وَمُكَرِّسٍ تَرْجَمَهُ : خدایا! سلام مرا به پیغمبر و دود خود، برسان و آنچه که از درد زخم ها بر من رسیده ، ایشان را آگاه ساز؛ زیرا قصد و نیت من ، یاری ذریه پیغمبر تو بود تا به ثوابهای تو نائل گردم . این کلمات را بگفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود. راوی گوید: (سويد بن عمرو بن ابی مطاع (خریدار متاع جانبازی گردید و به قدم شجاعت راه کعبه شهادت پیمود و او مردی شریف بود و نماز بسیار می خواند - پس مانند شیر خشنماک در میان آن روباه صفتان ناپاک ، درافتاد و جنگ مردانه نمود و پیه صبوری بر تحمل صدمات وارده از گروه بی دین ، گوی سعادت ربود. تا آنکه از جهت ضعف و سستی که از زخم های بی شمار بر بدن آن شجاع نامدار رسیده بود در میان کشته شدگان بر زمین افتاد و به همین منوال بود و قدرت بر هیچ حرکتی نداشت تا زمانی که شنید مردم همی گفتند: حسین مقتول اشقیاء گشت . پس با همان حال ناتوانی ، با مشقت بسیار بر آن گروه نابکار، حمله آورد و از میان کفش خویش کاردی را بیرون آورد و با آن حربه

بالشکر کوفه ، قتال نمود تا به درجه شهادت مفتخر گشت . راوي گوید: يکايک ياران و جان نثاران آن امام مظلومان ، در حضورش به سوي مرگ شتابان مي دويدند ؛ چنانکه شاعر در وصف حال ايشان گفته : 1 - يعني ياران باوفاي سيدالشهداء عليه السلام کساني اند که وقتي کسي آنها را به ياري طلبد، دفع سختي دشمن از او نمايند. متن عربي : 1 - لُبِسُوا الْقُلُوبَ عَلَي الدُّرُوعِ كَأَنَّهُمْ يَتَهَايَفُونَ إِلَي ذِهَابِ الْأَنْفُسِ فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَيِ أَهْلِ بَيْتِهِ، خَرَجَ عَلَي بَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام - وَكَانَ مَنْ أَصْبَحَ النَّاسِ وَجْهًا [وَأَعْزَمَهُمْ خُلُقًا] - فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ، فَأَذِنَ لَهُ. ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرًا أَيْسَ مِنْهُ، وَأَعْرَضَ عَنِ السَّلَامِ عَيْنِيهِ وَبَكَى . ثُمَّ قَالَ: (اَعْلَاهُمْ أَشْهَدُ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشَبَّهُ النَّاسَ خُلُقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَكُنَّا إِذَا اسْتَفْتَيْنَا إِلَي نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ). فَصَاحَ وَقَالَ: (يَا بَنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي). فَتَقَدَّمَ عَلَيْهِ السَّلَام نَحْوَ الْقُومِ، فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَقَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا. ترجمه : 1 - در حالي که لشکر دشمن دو فرقه باشند، فرقه اي با نيزه هاي افراشته روي آورند و فرقه اي ديگر صف آراسته شده بيايند، آن ياران باوفا بدون هيچ واهمه و خوف ، دلهاي قوي را چو آهن گويا که بر روي زره مي پوشند، و مانند پروانه ، خود را بر آتش بلا مي افکنند و در دادن جانهاي خويش بي اختيارند. خلاصه ، چون همه ياران و اصحاب امام شربت شهادت نوشيدند و مقتول اشقيا گشتند و کسي از اصحاب باقي نماند مگر اهل بيت و خويشان آن حضرت ، پس فرزند دلبند امام مستمند و نوجوان رشيد آن مظلوم وحيد که نام ناميش علي بن الحسين بود و در صباحت منظرگوي سبقت از همه خلق ربوده و در زمانه بي عدل و بي نظير بود، اذن جهاد از پدر بزرگوار درخواست نمود، پدر نيز اذنش بداد؛ پس نظر حسرت و مائيوسي به سوي جوان خود نمود و سيلاب اشک از ديدگان فرو ريخت و گفت : پروردگارا! بر اين گروه شاهد باش که جواني به جنگ آنان مي رود که شبیه ترين مردم است در خلقت ظاهري و اخلاص باطني و سخن سرايي به پيامبر تو و ما هرگاه مشتاق ديدار پيغمبر تو مي شديم ، به سوي اين جوان نظر مي نموديم ، سپس صيحه اي کشيد و به آواز بلند فرمود: اي ابن سعد! خدا رحم تو را قطع کند چنانکه رحم مرا قطع کردی . جهاد و شهادت حضرت علي اکبر عليه السلام آن شبیه رسول ، قدم شجاعت در ميدان سعادت نهاد و با آن گروه بي باک به جنگ پرداخت و خاطره ها را اندوهناک گردانيد و نونهال بوستان امامت جنگي کرد به غايت سخت و جمعي کثير از آن اشقياء متن عربي : ثُمَّ رَجَعَ إِلَيِ آبِيهِ وَقَالَ: يَا أَبَتِ، اءَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي ، وَثِقَلُ الْحَدِيدُ قَدْ أَجْهَدَنِي ، فَهَلْ إِلَي شَرْبَةٍ مِنْ الْمَاءِ سَبِيلٌ؟ فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام وَقَالَ: (وَأَعُوذُ، يَا بَنِي قَاتِلٍ قَلِيلًا، فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلْقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَام ، فَيَسْتَقِيكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا). فَارْجَعَ عَلَيْهِ السَّلَام إِلَي مَوْقِفِ النَّزَالِ، وَقَاتَلَ أَهْلَ عِظَمِ الْقِتَالِ، فَرَمَاهُ مُنْقَذُ بْنُ مَرَّةِ الْعَبْدِيِّ بِسَهْمٍ فَصَرَ عُنُقَهُ، فَجَادِي : يَا أَبَتَاهُ عَلَيكَ مِنِّي السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي يَقْرُوكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ لَكَ: عَجَّلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا، ثُمَّ شَهَقَ شَهَقَةً

فَمَاتَ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَقَالَ: (قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ، مَا أَجْرَاءُ هُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ). ترجمه: نگو نبخت را به خاک هلاک انداخت. سپس به خدمت پدر بزرگوار آمد و گفت: ای پدر! تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه آهنین مرا به تعب افکند، آیا راهی به سوی حصول شربتی از آب هست؟ حضرت سیدالشهداء علیه السلام هم به گریه افتاد و فریاد و غوثاه برآورد و فرمود: ای فرزند عزیزم! اندکی دیگر به کار جنگ باش که به زودی جدت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را ملاقات خواهی نمود و ایشان از جام سرشار کوثر شربتی به تو خواهد داد که پس از آن هرگز روی تشنگی نبینی و احساس عطش ننمایی. حضرت علی اکبر به سوی میدان برگشت و جنگی عظیم نمود که بالاتر از آن تصور نتوان کرد و داد شجاعت بداد در آن حال (مُنْقَذُ بْنُ مُرَّةٍ عَبْدِی) تیری به جانب آن فرزند رشید سیدالشهداء، افکند که از صدمه آن تیر بر روی زمین افتاد و فریاد برآورد: (يَا أَبَتَاهُ! عَلَيكَ...؛) یعنی پدر جان، سلام من بر تو باد! اینک جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به تو سلام می رساند و می فرماید: زود به نزد ما بیا. علی اکبر این بگفت و فریاد زد و جان برجان آفرین تسلیم نمود. چون آن جوان این دنیای فانی را مشتاقانه وداع نمود، حضرت سیدالشهداء علیه السلام بر بالین ایشان آمد و گونه صورت خود را بر گونه صورت او گذارد و فرمود: خدا بکشد آن کسانی را که تو را کشتند، چه بسیار جرات و گستاخی نمودند برخدای متعال و بر شکستن حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله، (عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ؛) پس از تو، خاک بر سر این دنیا! متن عربی: قَالَ الرَّأَوِي: وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ تُنَادِي: يَا حَبِيبَاهُ يَابْنَ أَخَاهُ، وَجَاءَتْ فَأَعْكَبَتْ عَلَيْهِ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ. ثُمَّ جَعَلَ أَهْلَ بَيْتِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمْ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ، حَتَّى قَتَلَ الْقَوْمُ مِنْهُمْ جَمَاعَةً، فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تِلْكَ الْحَالِ: صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي صَبْرًا، فَوَاللَّهِ لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا. قَالَ الرَّأَوِي: وَخَرَجَ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ شِقَّةُ قَمَرٍ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ، فَضْرَبَهُ ابْنُ فَضِيلٍ الْأَزْدِي عَلَى رَأْسِهِ، فَفَلَقَهُ، فَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوَجْهِهِ وَصَاحَ: يَا عَمَاهُ. فَجَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَجْلِي الصَّقَرُ، وَشَدَّ شِدَّةً لَيْثٍ أَغْضِبَ، فَضْرَبَ ابْنُ فَضِيلٍ بِالسَّيْفِ، فَأَتَقَاهَا بِسَاعِدِهِ فَأَطْنَهَا مِنْ لَدُنِ الْمِرْفَقِ، فَصَاحَ صَيْحَةً سَمِعَهُ أَهْلُ الْعَسْكَرِ، فَحَمَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ لَيْسَتْئُذُوهُ، فَوَطَّأَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ. ترجمه: راوی گوید: در این هنگام زینب خاتون صلی الله علیه و آله از خیمه بیرون دوید در حالتی که ندا می کرد: یا حبیبا! یابن اخاه! پس آن مخدره آمد و خود را بر روی بدن پاره پاره علی اکبر افکند، امام حسین علیه السلام تشریف آورد و خواهر را از روی جنازه علی اکبر بلند کرد به نزد زنان برگردانید. پس از آن یکایک مردان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله یکی بعد از دیگری روانه میدان گردیدند تا آنکه جماعتی از ایشان به دست آن بدکیشان به

درجه رفیع شهادت رسیدند. پس حضرت سیدالشهداء علیه السلام آواز به صیحه و فریاد بلند نمود و فرمود: ای عموزادگان من ! و ای اهل بیت من ! صبور و شکیبایی را شعار خود سازید و متحمل بار محنت ، باشید؛ به خدا سوگند که پس از این روز هرگز روی خواری به خود نخواهید دید. راوی گوید: در این هنگام جوانی بیرون خرامید که در حسن صورت و درخشندگی منظر به مثابه پاره ماه بود، با آن گروه بدخواه و بی دین ، به کار جنگ پرداخت . ابن فضیل از دی میثوم ضربتی بر فرق آن مظلوم ، زد که فرق او را شکافت و آن جوان از مرکب به صورت ، روی زمین افتاد و فریاد یا عمّاه برآورد. پس امام علیه السلام مانند باز شکاری ، خود را به میدان رسانید و همچون شیر خشنماک بر آن لعین بی باک ، حمله نمود و با شمشیر، ضربتی بر آن ناپاک ، فرود آورد و آن و لدالزنا بازوی خود را سپر شمشیر امام علیه السلام نموده و دست نحس اش از مرفق قطع گردید و آن لعین فریاد بلندی برآورد که همه لشکر فریاد او را شنیدند. متن عربی : قَالَ: وَانْجَلَتِ الْغَبْرَةُ، فَأَرَاءَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلِهِ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: (بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ، وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيْكَ جَدُّكَ). ثُمَّ قَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَيَّ عَمَّكَ أَعَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَعُو يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُهُ، هَذَا يَوْمٌ وَاللَّهِ كَثُرَ وَاتْرُهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ). ثُمَّ حَمَلَ الْغُلَامَ عَلَى صَدْرِهِ حَتَّى أَهْلَقَاهُ بَيْنَ الْقَتْلَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ الرَّاوي : وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصَارِعَ فَتْيَانِهِ وَأَعَجَبْتَهُ، عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ، وَنَادَى : (هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِعَانَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟). فَأَرْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ، فَتَقَدَّمَ إِلَيَّ تَرْجَمَهُ : كُوفِيَانِ بِي دِينَ بِرِ إِمَامِ مَبِينٍ ، حَمْلَهُ أَوْرَدَتْهُ تَا آن لعین را از چنگال شیر بیشه هیجا رها نمایند ولی آن ملعون پایمال سُم اسبان گردید و روح نحس اش به جانب نیران دوید. راوی گوید: چون غبار فرو نشست دیدم که حسین علیه السلام بر بالایی سر آن جوان ایستاده و او پاهای خود را بر زمین می مالید و امام می فرمود: از رحمت خدا دور باشند آن گروهی که تو را کشتند و آنان که در روز قیامت جدّ و پدر تو با ایشان دشمنی خواهند نمود. سپس فرمود: به خدا قسم ! گران است بر عموی تو که او را بخوانی و او نتواند تو را جواب دهد و هرگاه بخواهد جواب دهد دیگر دیر شده و فایده ای نبخشد. به خدا قسم که امروز آن روزی است که خون ریزی در آن بسیار و فریاد رسی ، اندک است . سپس حضرت سیدالشهداء علیه السلام جنازه آن جوان را بر سینه خود گرفت و در میان شهدای بنی هاشم بر روی زمین قرار داد. راوی گوید: چون امام مظلومان قتلگاه جوانان و دوستان خود را مشاهده فرمود که همه بر روی خاک افتاده اند و جان به جان آفرین سپرده اند تصمیم عزم فرمود که با نفس نفیس با گروه بد نهاد، جهاد نماید و ندای بی کسی در داد که آیا کسی هست که از حرم رسول پروردگار عالمیان ، دفع شرّ یاعیان و ظالمان نماید؟ آیا

خداپرستی هست که در یاری ما اهل بیت از خدای متعال بترسد و ما را تنها نگذارد؟ آیا فریادرسی هست که به فریادرسی ما امید لقای پروردگار را داشته باشد؟ آیا اعانت کننده ای هست که به واسطه یاری ما، به ما متن عربی : **بَابِ الْخِيَمَةِ وَقَالَ لَزَيْنَبُ: (نَاوِلِينِي وَلَدِي الصَّغِيرَ حَتَّى أَؤَدِّعَهُ).** فَأَخَذَهُ وَأَعْوَمَاءَ إِلَيْهِ لِيَقْبَلَهُ، فَرَمَاهُ حَرْمَلُهُ بْنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ. فَقَالَ لَزَيْنَبُ: (خُذِيهِ). ثُمَّ تَلَقَّى الدَّمَ بِكَفِّهِ حَتَّى امْتَلَأَتْ، وَرَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ وَقَالَ: (هُوَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي، إِنَّهُ بَعِثَ إِلَيَّ). قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَّا الْأَرْضُ!). قَالَ الرَّاوي : وَاشْتَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَركَبَ الْمُسْنَاءُ يُرِيدُ الْفِرَاتَ، وَالْعَبَّاسُ أَعْوَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَعْتَرَضَتْهُمَا حَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ. فَرَمَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنَكِهِ الشَّرِيفِ. فَانْتَزَعَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّهْمَ وَبَسَطَ يَدَيْهِ تَحْتَ حَنَكِهِ حَتَّى امْتَلَأَتْ رِاحَتَاهُ مِنَ الدَّمِ، ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَالَ: ترجمه : امیدوار شود به ثوابها و اجری که در نزد خدای تعالی موجود است ؟ شهادت حضرت علی اصغر پس زنان حرم و دختران محترم رسول اکرم صداها به ناله و گریه بلند نمودند. آن حضرت با دل پر از حسرت ، به سوی خیمه رجعت نمود و زینب خاتون علیها السلام را فرمود که فرزند دلبند صغیر مرا بیاور تا با او وداع نمایم و چون او را آورد، امام مظلوم طفل معصوم را گرفت و همین که خواست از راه رافت و کمال مرحمت خم شده او را ببوسد، حرمه بن کاهل اسدی پلید - لَعَنَهُ اللَّهُ - از خدا حیا ننمود تیری به جانب آن نوگل بوستان احمدی انداخت که تیر به گلوی نازک آن طفل معصوم اصابت نمود به طوری که گویا گلو را ذبح نمایند، گوش تا گوش پاره نمود. پس آن حضرت با کمال غم و حسرت ، به زینب خاتون ، فرمود: این طفل را بگیر؛ پس امام علیه السلام هر دو دست را در زیر گلوی طفل گرفت چون پر از خون شد به سوی آسمان پاشید، آنگاه فرمود: آنچه که بر من این مصائب را آسان می نماید آن است که این مصیبت بزرگ در حضور پروردگار عادل نازل می گردد. امام باقر علیه السلام فرمود: از آن خون طفل معصوم که امام علیه السلام به آسمان پاشید، حتی یک قطره هم روی زمین نیفتاد! راوی گوید: تشنگی بر امام شهید به غایت شدید گردید، آنحضرت خود را به بلندی مُشْرِف بر فرات رساند تا داخل فرات گردد، در آن حال برادر آن امام ناس جناب ابوالفضل العباس ، در پیش روی آنحضرت حرکت می کرد. در این هنگام لشکر ابن سعد تبهار سر راه بر فرزند احمد مختار، گرفتند متن عربی : **(اَعْلَلَهُمُ إِنِّي اَعَشَكُو إِلَيْكَ مَا يَفْعَلُ بَابِنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ).** ثُمَّ اقْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَنْهُ، وَأَعْحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَمَكَانٍ، حَتَّى قَتَلُوهُ فَدَسَّ اللَّهُ رُوحَهُ، فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيداً، وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: **أَعَحَقَّ النَّاسَ أَعَنْ يُبْكِي عَلَيْهِ فَتِي أَعْبَكِي الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ أَعْوَهُ وَابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٍّ أَعْبُو الْفَضْلَ الْمُضَرَّجُ بِالْدمَاءِ وَمَنْ وَا سَاءَ لَا يُنْنِيهِ شَيْءٌ وَجَادَلَهُ عَلِي عَطَشٌ بِمَاءٍ قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ أَعَنَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرَارِ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ إِلَيْهِ، حَتَّى قَتَلَ مَقْتَلَةً**

عَظِيمَةً، وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ: اءَلْقُلْ اءَوَّلِي مِنْ رُكُوبِ اَلْعَارِ وَالْعَارُ اَوَّلِي مِنْ دُخُولِ النَّارِ (ترجمه : مردی از قبیله (بنی دارم) تیری به جانب جناب سیدالشهداء علیه السلام انداخت که آن تیر در زیر چانه شریف آن شهید راه دین حنیف محکم بنشست . پس تیر را بیرون کشید و هر دو دست مبارک را در زیر چانه مجروح داشت و چون پر از خون شد، به سوی آسمان انداخت و این مناجات را به درگاه قاضی الحاجات ، مَرَّهَم دَل مجروح ساخت که الها! به سوی تو شکایت می آورم از آنچه از ظلم و ستم نسبت به فرزند دختر پیغمبرت به جا می آورند. شهادت حضرت عباس علیه السلام پس از آن ، شجاع محکم اساس برادرش عباس را از او جدا نمودند که آن روباهان در میان آن دو فرزند اسدالله الغالب ، حایل شدند و از هر جانب بر دور جناب ابوالفضل علیه السلام گردآمدند و ایشان را احاطه نمودند تا آنکه آن کافران غدار فرزند حیدر کرار، عباس نامدار را مقتول و قرة العین بتول را در مصیبت برادر، ملول نمودند. امام حسین علیه السلام در شهادت برادر با جان برابر خود، دُرّهای سیلاب اشک چو رود جیحون از دیده بیرون ریخت ، و گریه شدید در عزای آن مظلوم وحید، نمود. (20) راوی گوید: امام علیه السلام پس از شهادت برادر گرامی ، آن منافقان را به میدان جدال و قتال طلبید و هر کس از آن روباه صفتان آشرا در مقابل فرزند اسدالله حیدر کرار، می آمد، امام ابرار به ضربت شمشیر آتشبار، او را به بُسّ القرار، می فرستاد تا آنکه از اجساد پلید آن کُفار، مقتول عظیمی در میدان جنگ فراهم آمد و در آن حال حضرت بدین مقال گویا بود: (اَلْمَوْتُ... (21) متن عربی : قَالَ بَعْضُ الرُّوَاةِ: وَاللّٰهُ مَا رَاَيْتُ مَكْتُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَلَدُهُ وَاَهْلُ بَيْتِهِ وَاَصْحَابُهُ اَعْرَبَطَ جَاءَ شَا مِنْهُ، وَاِنَّ الرِّجَالَ كَانَتْ لَتَشِدُّ عَلَيْهِ فَيَشِدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفَةٍ فَتَنْكَشِفُ عَنْهُ اِنْكَشَافَ الْمِعْزَى اِذَا شَدَّ فِيهَا الدُّنْبُ. وَلَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ، وَ قَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ اَعْلَفًا، فَيَهْزُمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَاغَاءَنَّهُمُ الْجَرَادُ الْمُتَنَشِّرُ، ثُمَّ يَرْجِعُ اِلَى مَرْكَزِهِ وَهُوَ يَقُولُ: (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ اَلْعَلِيِّ الْعَظِيمِ). قَالَ الرَّاَوِي : وَلَمْ يَزَلْ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى حَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ. فَصَاحَ بِهِمْ: (وَيَحْكُمُ يَا شِيعَةَ آلِ اَبِي سُوَيْلَانَ، اِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِيْنٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُوْنَ الْمَعَادَ فَكُونُوا اَعْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَارْجِعُوا اِلَى اَعْحَابِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُوْنَ). ترجمه : خلاصه ، بعضی از راویان اخبار در بیان شجاعت آن فرزند حیدر کرار، تعجب خود را چنین اظهار نموده اند که به خدا سوگند، هرگز ندیدم کسی را که دچار لشکر بسیار گردیده و دشمنان بی شمار او را در میان احاطه نموده باشند با آنکه فرزندان و اهل بیت و اصحاب او شربت مرگ نوشیده و به دست دشمنان مقتول گردیده باشند که قوی دل تر باشد از حسین بن علی علیه السلام . در این حال بود که مردان کارزار بر آن جناب حمله آوردند، پس آن حضرت نیز با شمشیر تیز به آنها حمله نمود، چنان حمله ای که از ضربت شمشیر آتشبارش بر روی هم می ریختند و صف ها را می شکافتند مانند آنکه گرگی بی باک در میان گله بزها، به خشمناکی در افتد و حمله بر آن منافقان سنگدل ، آورد هنگامی که

سی هزار نامرد به عدد کامل بودند از پیش روی آن حضرت ، مانند انبوه ملخ ها فرار را بر قرار اختیار می نمودند. سپس آن امام بی یار در مرکز خونین قرار گرفت و فرمود: لا حول و لا قوة الا بالله (امام ع همچنان با آنها جنگید تا آنکه لشکر شیطان حایل گردید در میان آن حضرت و حرم مطهر رسول پروردگار عالمیان و نزدیک به خیمه ها و سرپرده ها رسیدند، پس آن معدن غیرت الله ، فریاد بر گروه دین تباه ، زد که : (و یحکم ...!) ای پیروان آل ابوسفیان ! اگر شما ر دین نیست و از عذاب روز قیامت ترس ندارید، پس در دنیا خود از جمله آزاد مردان باشید. و رجوع به حسب های خود نمایید چنانکه گمان دارید اگر شما از عرب هستید. متن عربی : قَالَ فَنَادَاهُ شِمْرُ: مَا تَقُولُ يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ قَالَ: (أَقُولُ: إِيَّاكَ الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ وَ تُقَاتِلُونِي وَ النِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَأَمْنَعُوا عُتَاتِكُمْ وَ جُهَاكُم وَ طُعَاتِكُمْ مِنَ النَّعْرُضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا) فَقَالَ شِمْرُ: لَعْنَةُ اللَّهِ لَكَ ذَلِكَ يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ وَ قَصَدُوهُ بِالْحَرْبِ فَجَعَلَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَ يَحْمِلُونَ عَلَيْهِ، وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَطْلُبُ شَرِبَةً مِنْ مَاءٍ فَلَا يَجِدُ حَتَّى أَصَابَهُ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ جِرَاحَةً فَوَقَفَ يَسْتَرْيَحُ سَاعَةً وَ قَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَمَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجْرٌ، فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ص) ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: (إِذَا لَلَهُمَّ إِنَّكَ زَعَلُمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِهِ إِلَّا رِضٌ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِهِ) ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ، فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ، فَأَنْبَعَثَ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِزَابٌ، فَضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ وَ وَقَفَ، ترجمه : راوی گوید: شمر پلید فریاد زد که ای فرزند فاطمه زهرا علیه السلام چه می گویی ؟ امام علیه السلام فرمود: می گویم من با شما جنگ دارم و شما با من جنگ دارید و زنان را گناهی نیست ، پس این سر کشان و جاهلان و یاغیان خود را نگذارید متعرض حرم من شوند مادامی که من در حال حیاتم شمر گفت : این حاجت تو رواست ای پسر فاطمه ! پس آن جماعت بی دین همگی قصد امام مبین نمودند و آن فرزند اسدالله حمله بر گروه اشقیاء نمود و آنان حمله به سوی آن مظلوم آوردند و در این حال تقاضای شربت از آب از آن بی دینان بی باک نمود ولی ایده ای نبخشید تا آنکه هفتاد و دو زخم بر بدن شریفش وارد گردید. امام علیه السلام ساعتی بایستاد که استراحت نماید و از صدمه قتال ، ضعف بر جنابش مستولی شده بود پس در همان حال که آن حضرت ایستاده بود، سنگی از جانب دشمنان بر پیشانی مبارکش اصابت نمود و خون جاری گشت ، امام جامع خود را گرفت که خون را از پیشانی شریف پاک نماید تیری سه شعبه به جانب حضرت آمد و آن تیر بر قلبش که مخزن علم الهی بود نشست ! حضرت فرمود: (بسم الله ...) سپس مبارك به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا! تو می دانی که این گروه می کشند آن کسی را که نیست بر روی زمین فرزند دختر پیغمبری به غیر او. پس آن تیر را گرفت و از پشت سر بیرون کشید و خون مانند ناودان از جای آن جاری شد و آن جناب را توانایی بر قتال نمانده بود

و از کثرت متن عربی : فَكَلَّمَا أَتَاهُ رَجُلٌ أَنْصَرَفَ عَنْهُ، كَرَاهِيَةً أَنْ يُلْقِيَ اللَّهَ بِدَمِهِ حَتَّى جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ النَّسْرِ - لَعَنَهُ اللَّهُ، فَشَتَمَ الْحُسَيْنَ عَ وَضَرَبَهُ عَلَي رَأْسِهِ الشَّرِيفَ بِالسَّيْفِ، فَقَطَعَ الْبُرْنُسَ وَ وَصَلَ ز السَّيْفِ إِلَى رَأْسِهِ وَ امْتَلَأَ الْبُرْنُسُ دَمًا. قَالَ الرَّاوي فَاسْتَدْعَى الْحُسَيْنُ عَ بِخِرْقَةٍ فَشَدَّ بِهَا رَأْسَهُ، وَ اسْتَدْعَى بِقُلَنْسُوَةٍ فَلَبِسَهَا وَ اعْتَمَّ عَلَيْهَا فَلَبُّوا هُنَيْئَةً ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ وَ أَحَاطُوا بِهِ. فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنُ عَلِي ع - وَ هُوَ غُلَامٌ لَمْ يُرَاهِقْ مِنْ عِنْدِ النَّسَاءِ، فَشَدَّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ عَ ، فَلَحِقْتُهُ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِي عَ لِتَحْبِسَهُ، فَأَبَى وَ امْتَنَعَ إِمْتِنَاعًا شَدِيدًا وَ قَالَ: وَ اللَّهُ لَا أَفَارِقُ عَمِّي ! فَأَهْوَى (ءَبَحُرَ) بِنُ كَعْبٍ وَ قِيلَ: حَرَمَلَةُ بِنُ الْكَأ هِل - إِلَى الْحُسَيْنِ عَ بِالسَّيْفِ. فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ: وَيْلَكَ يَا بَنَ الْخَبِيئَةِ أَنْقُلْ عَمِّي؟! ترجمه : زخمها و جراحات ، ضعیف و ناتوان گشته بود لذا قدرت جنگیدن را نداشت و هر کس نزدیک ایشان می آمد برای اینکه مبادا در قیامت با خدا ملاقات نماید در حالی که خون آن مظلوم برگردنش باشد، باز می گشت و از آنجا دور می شد تا آنکه مردی از طایفه (کنده) آمد که نام نحش مالک بن یسر بود آن زنزاده چند ناسزا به زبان بریده جاری کرد و ضربت شمشیر بر سر مبارکش فرود آورد که عمامه امام شکافته شد و عمامه اش از خون لبریز گشت . شهادت عبدالله بن حسن علیه السلام راوی گوید: امام علیه السلام از اهل حرم دستمالی را طلب فرمود و سر مبارک را با آن محکم بست و کلاهی طلبید که عرب آن را (قلنسوه) می نامند و آن را هم بر فرق همایون نهاد و عمامه را بر روی آن پیچید و ملبس به آن گردید و بار دیگر عزم میدان نمود پس لشکر اندکی درنگ نمود، باز آن بی دینان بی شرم رجوع کردند و حضرت امام را احاطه نمودند و عبدالله فرزند امام حسن علیه السلام که طفلی نا بالغ بود از نزد زنان و از حرم امام انس و جان ، بیرون آمد و می دوید تا در کنار عموی بزرگوار خود حسین مظلوم بایستاد زینب خود را به او رسانید و خواست که او را به سوی حرم باز گرداند ولی آن طفل امتناع شدید نمود و گفت : به خدا قسم ! هرگز از عموی خویش جدایی اختیار نمی کنم و از او تنها نمی گذارم ! در این هنگام ، (بحرین کعب) (یا بنابر قول دیگر (حرمله بن کاهل) همین که خواست شمشیر بر امام علیه السلام فرود آورد، عبدالله خطاب به او گفت : وای بر تو! ای زنزاده بی حیا! متن عربی : فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ، فَاتَّقَاها الْغُلَامُ بِيَدِهِ، فَأَعْطَنَهَا أَلِي الْجُلْدِ فَإِذَا هِي مُعَلَّقَةٌ. فَتَنَادَى الْغُلَامُ: يَا عَمَّاهُ! فَأَعَادَهُ الْحُسَيْنُ عَ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ: (يَا بَنَ اءَخِي ، اصْبِرْ عَلَي مَا نَزَلَ بِكَ وَ احْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ). قَالَ: فَرَمَاهُ حَرَمَلَةُ بِنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ، فَذَبَحَهُ وَ هُوَ فِي جَبْرِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ عَ . ثُمَّ إِنَّ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ حَمَلَ عَلَي فُسْطَاطِ الْحُسَيْنِ فَطَعَنَهُ بِالرُّمْحِ، ثُمَّ قَالَ: عَلَيَّ بِالنَّارِ أُحْرِقُهُ عَلَي مَنْ فِيهِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَ : (يَا بَنَ ذِي الْجَوْشَنِ، اءَنْتَ الدَّاعِي بِالنَّارِ لِتُحْرِقَ عَلَي اءَهْلِي ، اءَحْرَقَكَ اللَّهُ بِالنَّارِ). وَ جَاءَ شَبْتُ فَوَبَّخَهُ، فَاسْتَحْيَى وَأَنْصَرَفَ. قَالَ الرَّاوي : وَ قَالَ الْحُسَيْنُ عَ : اَيْتُونِي بِثُوبٍ لَا يُرْغَبُ فِيهِ اءَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي ، لئَلَا اءَجْرَدَ مِنْهُ). فَأَتَتْ بَثْبَانِ،

فَقَالَ: (لا، ذَاكَ لِبَاسٌ مِّنْ ضُرْبَتِ تَرْجَمِهِ : تو می خواهی عمویم را به قتل رسانی ولی آن ولدالزنا بی حیا، از خدا و رسول پروا ننمود و شمشیر را فرود آورد و آن کودک دستش را در پیش شمشیر سپر ساخت و دستش به پوست آویخت و فریاد و امام بر آورد. حضرت امام او را گرفت و بر سینه خود چسباند و فرمود: ای فرزند برادر! بر این مصیبت شکیبایی نما و آن را در نزد خدای عزوجل به خیر و ثواب احتساب دار که خدا تو را به پدر گرامی ات ملحق خواهد فرمود: راوی گوید: در این اثناء حرمه کاهل حرام زاده تیری به جانب آن امام زاده معصوم انداخت که آن تیر گلوی آن یتیم را که در آغوش عمو بزرگوارش بود، برید و او جان بر جان آفرین تسلیم نمود پس از آن شمر پلید به خیمه های حرم مطهر حمله نمود نیزه خود را به خیمه ها فرو برد و گفت : آتش بیاورید تا خیمه ها را با هر کس که در آن است به شعله آتش سوزانم آن معدن غیرت الله ، حضرت امام فرمود: ای پسر ذی الجوشن ! ایا تو می گویی آتش آورند که خیمه ها را بر سر اهل بیت من بسوزانی ، خدا تو را به آتش دوزخ بسوزاند. در این هنگام (شبت) پلید آمد و آن شمر عنید را از این کار سرزنش نمود که آن سگ بی حیا اظهار شرم نموده بر گشت . راوی گوید: امام به اهل بیت خود فرمود: جامه کهنه ای برای من بیاورید که کسی در آن رغبت نکند، می خواهم آن جامه را در زیر لباسهایم بپوشم تا اینکه دشمنان بدنم را برهنه نسازند. متن عربی : عَلَيْهِ الدَّلَّةُ). فَأَخَذَ ثَوْبًا خَلِقًا، فَخَرَقَهُ وَ جَعَلَهُ تُحْتَ ثِيَابِهِ، فَلَمَّا قُتِلَ عَ جَرْدُوهُ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَام . ثُمَّ اسْتَدْعَى عَ بِسَرَاوِيلَ مِنْ حَبْرَةٍ، فَقَرَزَهَا وَ لَبَسَهَا، وَ إِنَّمَا فَرَزَهَا لِئَلَّا يَسْلُبَهَا، فَلَمَّا قُتِلَ سَلَبَهَا بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ - لعنه الله - وَ تَرَكَ الْحُسَيْنَ عَ مُجَرَّدًا، فَكَانَتْ يَدَا بَحْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ تَتَبَّسَّانِ فِي الصَّيْفِ كَأَنَّهُمَا عُودَانِ يَابِسَانِ وَ تَتَرَطَّبَانِ فِي الشَّتَاءِ فَتَنْضَحَانِ قَيْحًا وَ دَمًا إِلَى أَعْنَ أَاهْلِكَهُ اللَّهُ تَعَالَى . قَالَ: وَ لَمَّا أَعْتُجِنَ الْحُسَيْنُ عَ بِالْجِرَاحِ، وَ بَقِيَ كَالْفُنْفُذِ، طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبٍ الْمَزَنِيُّ عَلَى خَاصِرَتِهِ طَعْنَةً، فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عَ عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ. ثُمَّ قَامَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ . قَالَ الرَّاوي : ترجمه : پس چنین جامه ای آوردند که عرب آن را (تبان) می گویند امام حسین علیه السلام آن لباس را نپذیرفت و فرمود: نمی خواهم ، این لباس کسی است که داغ ذلت و خواری به او زده شده باشد سپس جامه کهنه ای آوردند امام علیه السلام آن را پاره نمود و در زیر جامه های خود پوشید و علت پاره کردن آن لباس این بود تا آن را از بدن شریف آن جناب بیرون نیاورند و چون به درجه شهادت رسید، آن را از بدن شریفش بیرون آوردند سپس آن حضرت لباسی که نام آن در میان عربا معروف به (سراویل) است و از جنس حبره بود، طلب داشت و آن را پاره نمود و بر تن خود پوشید و علت پاره کردن آن لباس ، این بود تا آن را از بدن آن جناب بیرون نیاورند ولی وقتی شهید شد، (بحر بن کعب) آن جامع را به غارت در ربود و امام علیه السلام را برهنه از آن لباس رها کرد و از اعجاز آن حضرت این بود که دستهای نحس بحر بن کعب ولدالزنا در

فصل تابستان مانند دو چوب ، خشك مي گرديد و در زمستان چنان تر مي بود كه خون و چرك از آنها جاري مي شد و به همين درد مبتلا بود تا اينكه جان به مالك دوزخ سپرد. راوي گويد: چون حضرت امام در اثر زخما و جراحت بسيار كه در بدن مبارکش وارد گرديده بود ضعف و سستي بر حضرتش مستولي شد و از اثر اصابت تيرهاي بسيار بر بدنش ، مانند خارپشت به نظر مي آمد در اين موقع ، صالح بن و هب مري (يا مزني) بي دين با نيزه بر تهيه گاه امام مابين زد كه آن مظلوم از بالاي اسب بر زمين افتاد و بر گونه راست متن عربي : وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ وَ هِيَ تُنَادِي : وَاءِخَاهُ، وَاءِ سَيِّدَاهُ، وَاءِ هَلْ بَيْتَاهُ، لَيْتَ السَّمَاءُ أُطِيقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَ لَيْتَ الْجِبَالُ تَذَكَّكْتُ عَلَى السَّهْلِ. قَالَ: وَصَاحَ شِمْرُ بِأَصْحَابِهِ: مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ. قَالَ: فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ. فَضْرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكٍ عَلَى كَتِفِهِ الْيُسْرَى ، فَضْرَبَ الْحُسَيْنُ ع زُرْعَةَ فَصْرَعَهُ. وَ ضْرَبَهُ آخَرُ عَلَى عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسِ بِالسَّيْفِ ضْرَبَةً كَبَا ع بِهَا عَلَى وَجْهِهِ، وَ كَانَ قَدْ أَعْيِي ، فَجَعَلَ يَنْوُءُ وَ يَكْبُ. فَطَعَنَهُ سِنَانُ بْنُ أَعْنَسٍ النَّخْعِي فِي تَرْقُوَتِهِ. ثُمَّ انْتَزَعَ الرُّمْحَ فَطَعَنَهُ فِي بَوَانِي صَدْرِهِ. ثُمَّ رَمَاهُ سِنَانُ أَيْضًا بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ. ترجمه : صورت بر روي خاك كربلا قرار گرفت . درباره آن غيرت الله از روي خاك برخاست و جوه استوار بایستاد رواي گويد: علياي مكرمه زينب خاتون عليه السلام در آن حال از خيمه هاي حرم بيرون دويد در حالي كه ندا مي داد: اي واي برادرم ، واي سيد و سرورم واي اهل بيتم ! اي كاش آسمان بر زمين مي افتاد و كوهها بر روي سطح زمين ريزريز مي گرديد رواي گويد: شمر پليد به آن گمراهان عنيد صيحه كشيد كه در حق اين مرد چه انتظار داريد، چرا كارش را تمام نمي كنيد؟ در اين هنگام يك مرتبه گروه بي دين از هر طرف بر امام تشنه جگر، حمله ور گرديدند و او را محاصره نمودند (زرعت بن شريك (مشرك) ، ضربتي بر شانه مبارك امام عليه السلام زد و حضرت سيدالشهدا نيز ضربتي بر او زد و او را بر روي زمين انداخت و به جهنم و اصل گرداند. والذلناني ديگر، ضربت شمشيري بر دوش مقدس آن حضرت آشنا نمود كه از صدمه شمشير آن زبده سر، حضرت اباعبدالله عليه السلام آن آسمان وقار، به روي خود كه بر آينه انوار جمال پروردگار بود بر زمين افتاد و در چنين احوال آن مطهر جلال ايزد متعال ، از حال رفته و خسته و ضعيف گرديده بود و گاهي بر مي خاست و زماني مي نشست ؛ در اين هنگام سنا، بن انس بي دين ، نيزه بر چنبره گردن آن سر فراز ملك يقين ، شهبوار ميدان شهادت و نور چشم حضرت رسالت ، آشنا نمود به همين مقدار اكتفا ننمود، بار ديگر نيزه را بيرون كشيد و بر استخوان هاي سينه اش كه متن عربي : فَسَقَطَ ع ، وَ جَلَسَ قَاعِدًا. فَنَزَعَ السَّهْمَ مِنْ نَحْرِهِ، وَ قَرَنَ كَفَيْهِ جَمِيعًا. وَ كُلَّمَا امْتَلَأَ تَا مِنْ دِمَائِهِ خَضَبَ بِهَا رَأْسَهُ وَ لِحْيَتَهُ وَ هُوَ يَقُولُ: (هَكَذَا أَلْقَى اللَّهُ مُحَضَّبًا بِدَمِي مَعْصُوبًا عَلَى حَقِّي) فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - لِرَجُلٍ عَنْ يَمِينِهِ: أَنْزِلْ وَ يُحَكِّ إِلَيَّ الْحُسَيْنِ ع فَأَرَحَهُ. فَبَدَرَ إِلَيْهِ خَوْلِي بْنُ أُنْسٍ النَّخْعِي -

لَعَنَهُ اللَّهُ - فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ الشَّرِيفِ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ اللَّهُ إِنِّي لَا جُنْتُ رَأْسَكَ وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَيْرُ النَّاسِ أَبَا وَ أُمَّا!!! ثُمَّ اجْتَرَّ رَأْسَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: ترجمه: صندوق علوم لدني بود فرو برد سپس اشقي الاولين و الاخرين ، سنان مشرك لعين ، آن نقطه دایره بلا را نشان تیر جفا نمود و آن تیر بلا بر گلوي آن زیب سینه و آغوش سید دو سرا، وارد آمد و از صدمه آن ، گوشواره عرش رب الارباب بر فرش تراب قرار گفت . باز از غایت غیرت و مردانگی برخاست و بر روی زمین نشست و آن تیر را از گلو بیرون کشید و هر دو دستش را در زیر گلوي مبارك مي گرفت و چون پر از خون مي گردید بر سر و محاسن شریف مي مالید و مي فرمود: که به همین حال خدا را ملاقات مي نمایم که به خون خود آغشته و حق مرا غصب نموده باشند پس عمر بن سعد نحس لعین به خبیثی که در طرف یمین او بود، گفت: وای بر تو! از مرکب فرود آی و حسین را راحت کن راوی گوید: خولی بن یزید اصبحی سرعت نمود که سر مطهر امام علیه السلام را از بدن جدا نماید ولی لرزه بر بدن نحس نجش افتاد و از آن فعل قبیح اجتناب نمود آنگاه سنان بن انس نخعی از اسب پیاده شد و قصد قتل فرزند رسول و نور دیده زهراي بتول سلام الله علیها - را نمود، شمشیر ظلم و جفا بر حلق خامس ال عبا، فرود آورد و به زبان بریده همی گفت: به خدا سوگند که سر از بدنت جدا مي کنم و حال آنکه مي دانم تویی فرزند رسول الله صلي الله عليه واله و بهترین مردم از جهت پدر و مادر! پس آن شقی نا امید از رحمت عام یزدانی سر مقدس آن بنده خاص حضرت سبحانی را از بدن شریف جدا نمود.(22) خدا بر (سنان) لعنت کنان و آنا فانا عذابش را مضاعف متن عربی: فَأَيُّ رَزِيَّةٍ عَدَلْتُ حُسَيْنًا عَدَاةً تُبِيرُهُ كَفَا سِنَانٍ وَ رَوَى أَبُو طَاهِرٍ مَذْمُودُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبُرْسِيُّ فِي كِتَابِهِ (مَعَالِمُ الدِّينِ)، عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ: (لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ ع مَا كَانَ، ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَ قَالُوا: يَا رَبِّ هَذَا الْحُسَيْنُ صَفِيُّكَ وَ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ قَالَ: فَأَقَامَ اللَّهُ ظِلَّ الْقَائِمِ ع وَ قَالَ: بِهَذَا اءَنْتَقِمُ لِهَذَا) وَ رَوَى: أَنَّ سِنَانًا هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ أُنْمَلَهُ أَنْمَلَةً أَنْمَلَةً تَذَمُّ قَطْعَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ أَغْلَى لَهُ قَدْرًا فِيهَا زَيْتٌ وَ رَمَاهُ فِيهَا وَ هُوَ يَضْطَرِبُّ. قَالَ الرَّاوي: وَ ارْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غُبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءُ لَا يُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَ لَا أَثَرٌ، حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ، ترجمه: گردانند. در مصیبت امام مظلومان و سرور شهیدان ، شاعر چنین گفته: (فای رزیه...) (یعنی کدام مصیبت است که با مصیبت امام حسین علیه السلام برابری نماید؛ مصیبت آن هنگام بود که دست ظلم سنان بی دین سر از بدن مطهر آن حضرت ، جدا نمود ابوطاهر محمدبن حسن برسی در کتاب (معالم الدین) ذکر نموده که حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمدالصديق علیه السلام فرموده آن هنگام که مصیبت عظمای شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام واقع گردید، ملائکه به درگاه باری عزوجل سایه حضرت قائم - عجل الله فرجه - را اقامه نمود آن جناب را در حالتی که

مقتول! و در خبر وارد است که همین سنان لعین را مختار بگرفت و بربند انگشتانش را برید و دستها و پاهایش را قطع نمود و دیگری از روغن زیتون برای هلاکت جان آن ملعون، بجوشانید و آن پلید را در میان روغن انداخت و آن شقی در میان دیگ به اضطراب بود تا به عذاب الهی واصل گردید. راوی گوید: در آن ساعت که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به درجه رفیع شهادت نائل آمد، گرد و غبار شدیدی که سیاه و تاریک بود به آسمان برخاست و در آن میان، باد سرخی وزیدن گرفت که چشم هیچ کس نمی توانست جایی را ببیند. لشکر متن عربی: فَلْيُبْئُوا كَذَلِكَ سَاعَةً، ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ. وَ رَوِي هِلَالُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفٌ مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ صَرَخَ صَارِخٌ: أَبْشِرْ أَيُّهَا أَلَا مِيرُ فَهَذَا شِمْرُ قَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ ع. قَالَ: فَخَرَجْتُ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ، فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ عَ لِيَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَوَ اللَّهُ مَا رَأَيْتُ قَتِيلًا مُضْمَخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَ لَا أُنُورَ وَجْهًا، وَ لَقَدْ شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَ جَمَالُ هَيَأَتِهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ. فَاسْتَسْقَى فِي تَرْلُكَ الْحَالِ مَاءً فَسَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ لَهُ: وَ اللَّهُ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَّةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا!! فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا وَيْلَكَ! إِنْ لَمْ تَرِدِ الْحَامِيَّةَ وَ لَا أَشْرَبُ مِنْ حَمِيمِهَا، بَلْ أَعْرُدُ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَشْكُو مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ، وَ أَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ، وَ أَشْكُو أَعْلِيَهُ مَا ارْتَكَبْتُمْ مِنِّي وَ فَعَلْتُمْ بِي (. ترجمه: دشمن گمان کرد که عذاب خدا بر آنان نازل گردیده و ساعتی بر این حال بودند تا آنکه غبار فرو نشست و اوضاع به حال اول برگشت. هلال بن نافع روایت کرده که می گفت: من با لشکر عمر سعد نحس ایستاده بودم که شنیدم کسی را که فریاد می زند: ایها الامیر! تو را بشارت باد که اینکه شمر بن ذی الجوشن، حسین را به قتل رسانید. هلال گفت: من در میان دو صف لشکر آدم و بر بالای سر آن جناب ایستادم در حالتی که آن مظلوم مشغول جان دادن بود؛ به خدا سوگند که هرگز ندیده بودم هیچ کشته به خون خویش آغشته را که در خوشرویی و نورانیت وجه، بهتر از حسین علیه السلام باشد و به تحقیق که نور صورت و جمال هیئت او مرا از تفکر در کیفیت قتل آن جناب باز داشت و در آن حال خواهش جری می نمود، شنیدم که کافری بی دین به آن سبط سیدالمرسلین علیه السلام به زبان بریده این گونه جسارت نمود که به خدا آب نخواهی چشید تا آنکه خود وارد دوزخ گردی و از آب گرم و سوزان جهنم بیاشامی! سپس من به گوش خود شنیدم که حضرت امام علیه السلام در جواب او فرمود: وای بر تو باد! من وارد بر دوزخ نمی شوم و از حمیم دوزخ نمی آشامم بلکه به خدمت جد بزرگوارم و رسول عالی مقام خواهم رسید و در خانه بهشتی که از احمد مختار است با آن بزرگوار در منزلگاه صدق در نزد ملک مقتدر ساکن خواهم بود و از آبهای بهشت که خدای عزوجل در کتاب مجید خود وصف فرمود که گندیده و ناگوار نمی شود، خواهم آشامید و به خدمتش متن عربی: قَالَ: فَغَضِبُوا بِأَجْمَعِهِمْ،

www.Theology-Club.Blogfa.com

امام را در بود و آن را بر سر خود پیچید و از اثر ضیای آن عمامه مهر آسا، خفاش عقل و هوشش به ظلمتگاه عدم فرار نمود و آن ملعون دیوانه شد، نعلین بیضای آن کلیم طور سعادت را اسود بن خالد مردود بدتر از فرعون و نمرود، از پای حضرت بریود. انگشت سلیمان ملک شهادت را به جدل بن سلیم کلبی بیرون آورد و آن ظالم یهودی، انگشت مبارک حضرت را - که مدار عوالم امکان منوط به اشاره اراده حضرتش بود - با انگشت قطع نمود! مختار بن ابی عبیده، همین لعین را گرفته و دستها و پاهای نحسش را برید و آن سگ پلید در خون خود می غلطید تا روح جبینش تسلیم مالک دوزخ شده هلاک گردید - لعنه الله - قطیفه از خز که با آن پرده دار حریم اسرار لدنی بود، قیس بن اشعث ظالم جحود ربود. زره آن شیر بیشه شجاعت را که موسوم به (بترء) بد، عمر سعد ابتر ببرد و چون آن سگ بدکردار به انتقام خون فرزند احمد مختار مقتول مختار گردید، همان زره را به (ابی عمره) (قاتل آن لعین، بخشید. شمشیر آن یکه تاز میدان شفاعت را، (جمیع بن خلق اودی) (شقاوت انباز، باز نمود و بعضی گفته اند که متن عربی: وَ زَادَ مُحَمَّدٌ بْنُ زَكَرِيَّا: اِنَّهُ وَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ اِلَى بِنْتِ حَبِيبٍ بْنِ بُذَيْلٍ. وَ هَذَا السَّيْفُ الْمَنْهُوبُ لَيْسَ بِذِي الْفَقَارِ، فَاَنَّ ذَلِكَ كَانَ مَذْخُورًا وَ مَصُونًا مَعَ اَعْمَالِهِ مِنْ دَخَائِرِ النُّبُوَّةِ وَ الْاِمَامَةِ، وَ قَدْ نَقَلَ الرُّوَاةُ تَصْدِيقَ مَا قُلْنَاهُ وَ صُورَةَ مَا حَكَيْنَاهُ. قَالَ الرَّاوي: وَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ مِنْ نَاحِيَةِ خَيْمِ الْحُسَيْنِ ع. فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ: يَا اِمَمَةَ اللَّهِ اِنَّ سَيِّدَكَ قُتِلَ. قَالَتْ الْجَارِيَةُ: فَاَسْرَعْتُ اِلَى سَيِّدَاتِي وَ اَنَا اَصِيحُّ، فَقُمْنَ فِي وَجْهِي وَ صَحْنٌ. قَالَ: وَ تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَي نَهْبِ بَيُوتِ آلِ الرَّسُولِ وَ قُرَّةِ عَيْنِ الْبُتُولِ، حَتَّى جَعَلُوا يَنْتَزِعُونَ مِلْحَفَةَ الْمَرْأَةِ عَنْ ظَهْرِهَا، وَ خَرَجَ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ حَرِيمُهُ يَتَسَاعَدْنَ عَلَي الْبُكَاءِ وَ يَنْدُبْنَ لِفِرَاقِ الْحُمَاةِ وَ الْاِحْبَاءِ. فَرَوَى حُمَيْدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي تَرْجَمَه: مردی از بنی تمیم که نام آن روسیاه (اسود بن حنظل) (دین تباه بود شمشیر را از میان فرزند صاحب ذوالفقار باز نمود و به روایت ابن بی سعد، شمشیر را (فلافس نهسلی) برداشت و محمد بن زکریا گفته که عاقبت آن شمشیر به دختر حبیب بن بدیل رسید. البته شایان ذکر است که آن شمشیری که از جناب سیدالشهداء - علیه الاف التحية والثناء - در کربلا به غارت رفت سواي ذوالفقار حیدر کرار است؛ زیرا ذوالفقار با سایر ذخایر و ودایع نبوت و امامت در خدمت امام زمان علیه السلام مصون و محفوظ است و تصدیق این مدعا و صورت ما حکیناه را راویان اخبار و آثار بیان نموده اند. راوی گوید: کنیزکی از ناحیه خیمه های حرم محترم امام حسین علیه السلام بیرون آمد. مردی به او رسید گفت: یا امة الله! اقايت كشته شد! آن كنيزك گفت: من صيحه زنان به سرعت نزد خانم خود رفتم و این خبر وحشتناك را به ایشان دادم پس همه زنان برخاستند و در مقابل من آغاز ناله و فریاد بر آوردند. راوی گوید: لشكر اشقياء، مسارعت در غارت اموال آل رسول و قرت العین بتول نمودند و كار غارت به جایی رسید که از سر زنها، چادر می ربودند دختران آل رسول و حریم آن جناب به اتفاق هم

www.Theology-Club.Blogfa.com

، عمر سعد لعین در میان اصحاب و یاران بی دین خود ندا در داد: کیست که اجابت کند دعوت امیر خود ابن زیاد را درباره حسین به جا آورد و بر بدن او بتازد؟ پس ده نفر ولدالزنا اجابت آن لعین را نمودند و نامهای نحس آن ملعونها عبارت است از: اسحاق بن حویه بی دین و او همان ملعون بود که پیراهن از بدن شریف امام علیه السلام، بیرون آورد؛ اخنس بن مرثد بدائین؛ حکیم بن طفیل سنبسی لعین؛ عمرو بن صبیح صیداوی کافر؛ رجاء بن منفذ عبدي؛ سالم بن خثیمه جعفی پلید؛ واحظ بن ناعم شقی، صالح بن وهب جعفی جفاگر، هانی بن شبت حضر می عنید و اسید بن مالک هالک - لعنهم الله اجمعین - پس آن لعینان، سینه و پشت فرزند رسول را به سم اسبها خود پایمال کردند و در هم شکستند. متن عربی: قَالَ الرَّاوي: وَ جَاءَ هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ أَسَيْدُ بْنُ مَالِكٍ اءَحَدُ الْعَشْرَةِ: نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِكُلِّ يَغُوبٍ شَدِيدٍ الْأَسْرِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ مَنْ اءَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ الَّذِينَ وَطَّنَا بِخِيُولِنَا ظَهَرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى طَحَنَّا حَنَاجِرَ صَدْرِهِ. قَالَ: فَأَمَرَ لَهُمْ بِجَائِزَةٍ يَسِيرَةٍ. قَالَ: اءَبُو عُمَرُ الزَّاهِدُ: فَنَظَرْنَا إِلَى هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ، فَوَجَدْنَاهُمْ جَمِيعًا اءَوْلَادَ زَنَا. وَ هَوْلَاءِ اءَحَدَهُمُ الْمُخْتَارُ، فَشَدَّ اءَيْدِيَهُمْ وَ اءَرَجَلَهُمْ بِسُكِّكَ الْحَدِيدِ، وَ اءَوَطَاءَ الْخَيْلِ ظُهُورَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا. وَ رَوَى ابْنُ رَبَاحٍ قَالَ: لَقِيتُ رَجُلًا مَكْفُوفًا قَدْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ ع. فَسُئِلَ عَنْ ذِهَابِ بَصَرِهِ؟ فَقَالَ: كُنْتُ شَهِدْتُ قَتْلَهُ عَاشِرَ عَشْرَةٍ، غَيْرَ اَنِّي تَرَجَمَهُ: رَاوِي گويد: ده نفری که جرات نموده و اسب بر بدن مطهر نور چشم حیدر تاختند به نزد ابن زیاد بدنهاد آمدند و در بارگاه آن لعین ایستادند یکی از آن روسیاهان که نام نحسش اسید بن مالک بود این بیت را بخواند: (نحن رضضنا...؛) یعنی ما بیم آن ده نفر که اول پشت حسین و سپس سینه اش را به وسیله اسبهای تیزرو، بلند قامت و قوی هیکل، در هم شکستیم و خرد ساختیم ابن زیاد پرسید: شما چه کسانی؟ گفتند: ما بیم آن کسانی که اسبها را بر بدن حین تاختیم و او را پایمال مرکبهای خود نمودیم به حدی که استخوانهای سینه اش را نرم و خرد کردیم راوی گويد: عبیدالله بن زیاد حکم نمود که جایزه ای ناچیز به آنها دادند از ابو عمرو زاهد مروی است که گفت: آن ده نفر ملعون را چون نیک نظر نمودیم همه آنها را حرام زاده یافتیم و وقتی مختار این ده نفر را دستگیر نمود، امر کرد تا دست و پای آنها را با میخهای آهنین به زمین فروبستند و اسبها را بر پشت نحس آنها تاختند تا جان به مالک دوزخ سپردند. از ابن رباح روایت است که گفت: مرد کوری را دیدم که در روز شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام در لشکر ابن زیاد حضور داشت، از او سؤال می کردند از سبب نابینا شدنش، او در جواب گفت: من با نه نفر دیگر از لشکریان در روز عاشورا در کربلا حاضر بودم جز آنکه من ته شمشیر زدم نه تیر انداختم و چون آن حضرت به شهادت رسید من به سوی خانه خود برگشتم و نماز عشا را به جای متن عربی: لَمْ اَعْطَعَنْ وَ لَمْ اَعْضَرْبُ وَ لَمْ اَعْرَمْ، فَلَمَّا قُتِلَ رَجَعْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَ صَلَّيْتُ الْعِشَاءَ الْاٰخِرَةَ وَ تَمَتُّ. فَأَتَانِي آتٍ فِي مَنْامِي، فَقَالَ:

اعَجَبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ! فَقُلْتُ: مَا لِي وَلَهُ؟ فَأَعَدَّ بَنِيَّ وَجَرَنِي إِلَيْهِ، فَأَعَدَّ النَّبِيُّ ص جَالِسٌ فِي صَحْرَاءَ، حَاسِرٌ عَنْ ذِرَاعِيهِ، أَخَذُ بِحَرْبَةٍ، وَ مَلَكٌ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ فِي يَدِهِ سَيْفٌ مِنْ نَارٍ فَقَتَلَ أَصْحَابِي النَّسْعَةَ، فَلَمَّا ضَرَبَ ضَرْبَةً التَّهَبَّتْ أَنْفُسُهُمْ نَارًا. فَذَنُوتُ مِنْهُ وَ جَبُوتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قُلْتُ: اءَلَسْلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، وَ مَكَثَ طَوِيلًا. ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: يَا عَدُوَّ اللَّهِ إِنَّهُكَتْ حُرْمَتِي وَ قَتَلْتَ عِثْرَتِي وَ لَمْ تَزَعْ حَقِّي وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ اللَّهُ مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفٍ، وَ لَا طَعَنْتُ. بِرُمَحٍ وَ لَا رَمَيْتُ بِسَهْمٍ. ترجمه: آوردم و به خواب رفتم پس در عالم رویا شخصی به نزد من آمد و به من گفت: رسول خدا علیه السلام تو را طلب نموده، به نزد پیامبر بیا. گفتم: مرا با رسول چه کار است؟! پس آن شخص گریبان مرا گرفت و کشان کشان تا به خدمت پیامبر آورد. پس آن جناب را دیدم در صحرایی نشسته و آستین های خود را تا مرفق بالا زده و حربه ای در دست دارد و فرشته ای در پیش روی آن حضرت صلی الله علیه و اله ایستاده و شمشیری از آتش در دست دارد و آن نفر دیگر هم حاضر بودند. آن فرشته آن نفر را به این کیفیت به قتل رسانید که هر يك را ضربتی که می زد شعله آتش او را فرو می گرفت و به درك می رفت. پس من نزدیک خدمت شدم و در حضور آن جناب به دو زانو نشستم و گفتم: (السلام عليك يا رسول الله!) آن حضرتت جواب سلام مرا نفرمود. مدتی دراز سر مبارك را به زیر افکند سپس سرش را بالا نمود و فرمود: ای دشمن خدا! حرمت مرا شکستی و عترت مرا به قتل رسانیدی و رعایت حق را ننمودی و کردی آنچه کردی!!! پس من گفتم: یا رسول الله! به خدا سوگند که من نه شمشیر زدم و نه نیزه به کار بردم و نه تیر انداختم. متن عربی: فَقَالَ: صَدَقْتُ، وَ لَكِنَّ كَثُرَتِ السَّوَادُ، اءَدُنُ مِنِّي فَذَنُوتُ مِنْهُ، فَإِذَا طَشْتُ مَمْلُوءًا. فَقَالَ لِي: هَذَا دَمٌ وَلَدِي الْحُسَيْنِ ع، فَكَحَلَنِي مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ، فَأَنْبَهَتْ حَتَّى السَّاعَةِ لَا أُبْصِرُ شَيْئًا. وَ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ ع، يَرْفَعُهُ إِلَى النَّبِيِّ ص اءَنَّهُ قَالَ: (إِذَا كَاذَنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِفَاطِمَةَ ع قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ، وَ يَقْبَلُ الْحُسَيْنُ ع وَ رَأْسُهُ فِي يَدِهِ. فَإِذَا رَأَتْهُ شَهِقَتْ شَهْقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا بَكَى لَهَا. فَيَمُتُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ (23) وَ هُوَ يُخَاصِمُ قَتْلَتَهُ بِلَا رَأْسٍ. فَيَجْمَعُ اللَّهُ لِي قَتْلَتَهُ وَ الْمُجَهِّزِينَ عَلَيْهِ وَ مَنْ شَرِكَ فِي دَمِهِ، فَأَقْتُلُهُمْ حَتَّى آتِيَعَلِي آخِرُهُمْ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص. ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحَسَنُ ع ترجمه: رسول خدا فرمود: راست می گویی و لكن سیاهی لشکر بودی و بر تعداد آنها افزودی آنگاه فرمود: به نزدیک من بیا و چون نزدیک شدم در خدمتش طشتی پر از خون دیدم، پس حضرت فرمود: این خون فرزندم حسین است و سپس از آن خون مانند سرمه در چشمانم کشید و وقتی از خواب بیدار گشتم، دیدم دیگر چشمم جایی را نمی بیند از حضرت صادق علیه السلام مروی است که مرفوعا از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت نموده که چون روز قیامت شود از برای فاطمه زهرا قبه ای از نور نصب می نمایند و حسین علیه

السلام به محشر می آید در حالتی که سر خود را بر روی دست گرفته و سر بر بدن ندارد و چون فاطمه علیه السلام او را به این شکل ببیند يك نعره می زند که هیچ فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل نمی ماند مگر آنکه همی به گریه می افتند. سپس خدای عزوجل ، حسین علیه السلام را به بهترین صورتهای از برای فاطمه زهرا علیه السلام مثل می نماید و در آن حال ، حسین علیه السلام در حالی که سر بر بدن ندارد به قاتلان خود مخاصمه می کند سپس خداوند، کشتگان او را و آنانکه سر از بدن اطهرش جدا نمودند و یا به نحوی در ریختن خون آن مظلوم شرکت داشته اند در مکانی جمع می کند و من همه آنان را به قتل می رسانم . سپس خدای عزوجل آنان را زنده می کند باز جناب امیر مؤمنان علیه السلام همه ایشان را مقتول می نماید؛ باز زنده می شوند و امام حسن علیه السلام آن اشقیای را به قتل می رساند و باز خدا ایشان را زنده می کند پس امام متن عربی : **ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحُسَيْنُ ع ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَلَا يَبْقَى مِنْ دُرَيْتِنَا إِعْدَاءٌ إِلَّا قَتَلَهُمْ . فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكْشَفُ الْغَيْظُ وَ يَنْسِي الْحُزْنَ .** (ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ ع : (رَجَمَ اللَّهُ شِيعَتَنَا شِيعَتَنَا ، هُمْ وَ اللَّهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ هُمْ الْمُشَارِكُونَ لَنَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَ الْحَسْرَةِ) وَ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ : (إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتَنِي فَاطِمَةُ ع فِي لَمَّةٍ مِنْ نِسَائِهَا . فَيَقَالُ لَهَا : اءَدْخُلِي الْجَنَّةَ . فَتَقُولُ : لَا اءَدْخُلُ حَتَّى اءَعْلَمَ مَا صَنَعَ بِوَلَدِي مِنْ بَعْدِي . فَيَقَالُ : لَهَا اءَنْظُرِي فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ ، فَتَنْظُرُ إِلَى الْحُسَيْنِ ع قائماً لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ ، فَتَصْرُخُ صَرْخَةً فَأَصْرُخُ لِصِرَاحِهَا وَ تَصْرُخُ الْمَلَائِكَةُ لِصِرَاحِهَا .) وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى : (وَ تُنَادِي وَاءُ لَدَاهُ ، وَائْمَرَةَ فُؤَادِهِ .) ترجمه : حسین علیه السلام آنان را به قتل می آورد و باز زنده می گردند پس احدی از ذریه ما باقی نمی ماند مگر آنکه هر کدام يك مرتبه آنها را به قتل می رساند در این هنگام غیظ و خشم ما فرو می نشیند و اندوه و مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام از خاطرها رفته و به فراموشی سپرده می شود (24) پس از آن ، امام جعفر علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند شیعیان ما را، به خدا سوگند که ایشان مؤمنان بر حق اند به خدا قسم ! آنها به واسطه درازی حزن و اندوه و حسرتشان ، در مصیبت با ما شریکند و از رسول خدا علیه السلام مروی است که فرمود: چون قیامت شود فاطمه زهرا علیه السلام در حالی که زنان اطرافش را گرفته اند، می آید، پس به او گفته می شود داخل بهشت شو! فاطمه علیه السلام می گوید: من داخل بهشت نمی شوم تا آنکه بدانم بعد از رحلت من از دنیا، با فرزندانم حسین علیه السلام چگونه رفتار کرده اند. پس به او گفته می شود: (انظري في قلب القيامة ؛) یعنی به وسط صحرائی محشر نظر نما! چون نظر نماید حسین علیه السلام را می بیند ایستاده و سر در بدن ندارد. در این هنگام فریاد بر می آورد و من نیز از فریاد او به فریاد می آیم و فرشتگان هم به فریاد می افتند. و در روایت دیگر چنین وارد شده که فاطمه زهرا علیه السلام ندای (واولاده ، واثمة فواداه) بر می آورد. متن عربی : **قَالَ : (فَيَغْضَبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا عِنْدَ ذَلِكَ ، فَيَأْمُرُ نَارًا يُقَالُ**

لَهَا هَبَبٌ قَدْ اَعْوَقَدَ عَلَيْهَا اَعْلَفَ عَامٍ حَتَّى اسْوَدَّتْ، لَا يَدْخُلُهَا رَوْحٌ اَبَدًا وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا غَمٌّ اَبَدًا. فَيَقَالُ لَهَا: اَلْتَقَطِي قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ ع ، فَتَلْتَقِطُهُمْ، فَاِذَا صَارُوا فِي حَوْصَلَتِهَا صَهَلَتْ وَ صَهَلُوا بِهَا وَ شَهَقَتْ وَ شَهَقُوا بِهَا وَ زَفَرَتْ وَ زَفَرُوا بِهَا. فَيَنْطِقُونَ بِاَلْسِنَةٍ ذَلَقَةٍ نَاطِقَةٍ: يَا رَبِّ بِمِ اَعُوْجِبَتْ لَنَا النَّارَ قَبْلَ عِبْدَةِ الْاَوْثَانِ؟ فَيَاْءُتِيهِمُ الْجَوَابُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: لَيْسَ مَنْ عَلِمَ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ. (روي هذه الْحَدِيثَيْنِ ابْنُ بَابُوَيْهٍ فِي كِتَابِ (عِقَابِ الْاَعْمَالِ). وَ رَأَيْتُ فِي الْمَجَلَدِ الثَّلَاثِينَ مِنْ (تَذْيِيلِ شَيْخِ الْمُحَدَّثِينَ بِبَغْدَادِ مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ فِي تَرْجَمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ اَبِي الْعَبَّاسِ الْاَزْدِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ طَلْحَةَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ : إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ قَالَ: يَا رَبِّ! إِنَّ اَخِي هَارُونَ مَاتَ فَاعْفِرْ لَهُ ترجمه : در آن هنگام خدای عزوجل از برای داد خواهی فاطمه علیه السلام ، به غضب می آید، پس امر می کند آتشی را که نام او (هب هب) است و هزار سال افروخته شده تا آنکه به غایت سیاه گردیده که هرگز نسیم روحی در آن داخل نمی گردد و هیچ غم و اندوهی از درون آن خارج نمی شود پس خطاب به آن آتش می رسد که به مانند دانه ، آن کسانی را که حسین علیه السلام را کشتند، بر چین ؛ آتش آنان را از میان مردم بر می چیند و چون در میان آتش هَبْ هَبْ جای گرفتند، آن آتش مانند اسب شیهه می کشد و ایشان نیز به شیهه او، شیهه می کشند و (هَبْ هَبْ) به نعره می آید و آنان هم به نعره او، نعره می کشند و (هَبْ هَبْ) به شعله خویش به فریاد می آید و آنها نیز به فریاد او، فریاد می کنند. پس ایشان به زبان گویا به سخن می آیند که پروردگار را، به چه علت ما را قبل از بت پرستان (25) ، مستوجب آتش نمودی ؟ از جانب رب العزة جواب به ایشان می رسد که آن کس که می داند مانند کسی که نمی داند، نیست . سید ابن طاوس - اعلي الله مقامه - می گوید: این خبر را ابن بابویه در کتاب (عقاب الاعمال) ذکر نموده و فرموده که آن را در مجلد سوم کتاب (تذیل) شیخ محدثین بغداد محمد بن نجار، که در شرح حالات فاطمه بنت ابی العباس ازدی است ، دیده ام سیخ مزبور به اسناد خود از طلحه روایت نموده که او گفت : شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله می فرمود: موسی بن عمران - علی نبینا و علیه السلام - متن عربی : فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمَا-. ترجمه : از پروردگار خود سؤال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را پیامرز پس خدای عزوجل وحی به سوی موسی فرستاد که ای موسی بن عمران ! اگر از من درخاست نمایی که اولین و آخرین مردم را پیامرزم ، می آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام متن عربی : فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمَا-. ترجمه : از پروردگار خود سؤال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را پیامرزم. پس خدای عزوجل وحی به سوی موسی فرستاد که

ای موسی بن عمران ! اگر از من درخواست نمایی که اولین و آخرین مردم را بیامرزم ، می آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی ابی طالب علیه السلام . المسلك الثالث في الأمور المتأخرة عن قتله ع وَ هِيَ تَمَامُ مَا أَشَرْنَا إِلَيْهِ . متن عربی : قَالَ: ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ هُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ - مَعَ خَوْلِي بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ وَ حُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْأَزْدِيِّ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَمَرَ بِرُؤُوسِ الْبَاقِيْنَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَنُظِفَتْ وَ سَرَّحَ بِهَا مَعَ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ قَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ فَأَقْبَلُوا بِهَا حَتَّى قَدِمُوا الْكُوفَةَ . وَ أَقَامَ ابْنُ سَعْدٍ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَ الْيَوْمِ الثَّانِي إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ ، ثُمَّ رَحَلَ بِمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ عِيَالِ الْحُسَيْنِ ، ع وَ حَمَلَ نِسَاءَهُ صَ عَلَى إِخْلَاسِ أَقْتَارِ الْجَمَالِ بِغَيْرِ وَطْءٍ تَرْجَمَهُ : مسلك سوم این بخش در بیان اموری است که پس از شهادت خامسآل عبا حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء واقع گردیده و در این قسمت مدعایما از این کتاب و آنچه را که در اول کتاب اشاره به آن نمودیم به انجام خواهد رسید روای گوید: عمر سعد لعین پس از قتل فرزندان خاتم النبیین ، سر مطهر امام شهید را در همان روز عاشورا به همراه خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم از دی - لعنهما الله - به نزد عبیدالله بن زیاد بد نهاد، روانه داشت و نیز حکم داد که سرهای انور سایر شهداء - رضوان الله علیهم اجمعین - چه از اصحاب و یاران و چه از اهل بیت و جان نثاران آن حضرت را پاك و پاکیزه نمودند و آنان را با شمر بن ذی الجوشن پلید و قیس بن اشعث با سرهای مطهر به سوی کوفه رفتند و عمر سعد خود نیز روز عاشورا و روز یازدهم را تا هنگام زوال در زمین کربلا اقامت نمود و بعد از زوال ، آن اهل بیت غم آمال و آن کسانی را که از طوفان ستم آن اشقیا در سرزمین محنت و بلا، باقی مانده بودند از عیالات حسین علیه السلام را بر روی پلاسهایی متن عربی : وَ لَا غِطَاءٍ مُكَشَّفَاتٍ الْوُجُوهَ بَيْنَ الْأَعْدَاءِ ، وَ سَافُوهُنَّ كَمَا يُسَاقُ سَبْيُ التُّرْكِ وَ الرُّومِ فِي أَشَدِّ الْمَصَائِبِ وَ الْهُمُومِ . وَ لِلَّهِ دَرْ قَائِلِهِ : يُصَلِّي عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَ يُعْزِي بَنُوهُ إِنْ ذَا لَعَجِبُ وَ قَالَ آخَرُ: اءَتَرَجُّوْا أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ وَ رُوي: اءَنَّ رُؤُوسَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ ع كَانَتْ ثَمَانِيَةً وَ سَبْعِينَ رَأْسًا ، فَأَقْتَسَمَتْهَا الْقَبَائِلُ ، لِتَقَرَّبَ بِذَلِكَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ: فَجَاءَتْ كِنْدَةُ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأْسًا ، وَ صَاحِبُهُمْ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ . وَ جَاءَتْ هَوَازُنُ بِأَثْنِي عَشَرَ رَأْسًا ، وَ صَاحِبُهُمْ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ . لَعَنَهُمُ اللَّهُ . وَ جَاءَتْ تَمِيمُ بِسَبْعَةِ عَشَرَ رَأْسًا . ترجمه : بی هودج شتران ، سوار نمودند زنان آل عصمت و طهارت را که امانتهای انبیاء بودند مانند اسیران ترک و روم با شدت مصیبت و کثرت غم و غصه ، به اسیری می بردند . شاعر عرب این مصیبت عظمی را به رشته نظم در آورده : (یصلي علي المبعوث من ...؛ این قضیه بسیار شگفت آور است که مردم بر پیغمبر مبعوث که از آل هشام است ، تحیت و درود بر روح پاکش می فرستند و از طرف دیگر، فرزندان و خاندان او را به قتل می رسانند!! آیا

آن امتی که امام حسین علیه السلام را به ظلم و ستم به شهادت رساندند، می توانند در روز قیامت از جد بزرگوارش امید شفاعت داشته باشند؟! روایت است که سرهای مطهر اصحاب امام حسین علیه السلام هفتاد و هشت سر نورانی بودند قبیله های اعراب برای تقرب جستن به ابن زیاد پست فطرت و یزید حرام زاده بد طینت ، در میان خود قسمت نمودند به این نحو که طایفه (کنده) سیزده سر مطهر را برداشتند و رئیس ایشان قیس بن اشعث پلید بود قبیله (هوازن) دوازده سر مؤ من ممتحن را گرفتند به سرکردگی شمر بن ذی الجوشن - لعنه الله - و گروه تمیم هفده سر عنبر شمیم را برداشتند و بنی اسد شانزده سر از آن بندگان خدای احد، را بردند و قبیله مذحج هفت سر و باقی مردم پرشر سیزده سر انور را قسمت نمودند و با خود به کوفه آوردند. متن عربی : وَ جَاءَتْ بَنُو أَسَدٍ بِسِتَّةِ عَشَرَ رَأْسًا وَ جَاءَتْ مَذْحِجٌ بِسَبْعَةِ رُؤُوسٍ وَ جَاءَ سَائِرُ النَّاسِ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأْسًا. قَالَ الرَّأَوِي : وَ لَمَّا انْفَصَلَ ابْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ عَنْ كَرْبَلَاءَ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ فَصَلُّوا عَلَي تِلْكَ الْجُنُثِ الطَّوَاهِرِ الْمُرْمَلَةِ بِالْدمَاءِ، وَ دَفَنُوهَا عَلَي مَا هِيَ الْأَنَّنَ عَلَيْهِ وَ سَارَ ابْنُ سَعْدٍ بِالسَّبِي الْمُشَارِ إِلَيْهِ فَلَمَّا قَارَبُوا الْكُوفَةَ اجْتَمَعَ أَهْلُهَا لِلنَّظَرِ إِلَيْهِ. قَالَ الرَّأَوِي : فَأَعْشَرَفْتُ امْرَأَةً مِنَ الْكُوفِيَّاتِ، فَقَالَتْ: مِنْ أَيْيِ الْأَسَارِيِّ اعْتَنَنْ؟ فَقُلْتُ نَحْنُ أَسَارِي آلِ مُحَمَّدٍ ص. فَتَزَلَّتْ مِنْ سَطْحِهَا، فَجَمَعَتْ مَلَاءً وَ أَهْزَرَا وَ مَقَانِعَ، فَأَعْطَتْهُمْ فَتَعَطَّيْنِ. قَالَ الرَّأَوِي : وَ كَانَ مَعَ النِّسَاءِ عَلَيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع ، قَدْ نَهَكَتْهُ الْعِلَّةُ، وَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُتَنِّي ، وَ كَانَ قَدْ وَاسِيَ عَمَّهُ وَ أَمَامَهُ فِي الصَّبْرِ عَلَي ضَرْبِ السُّيُوفِ وَ طَعْنِ الرَّمَاكِ، وَ إِنَّمَا أُرْتُتْ وَ قَدْ أَعْتُجِنَ بِالْجِرَاحِ. ترجمه : به خاکسپاری شهدای گلگون کفن راوی گوید: چون ابن سعد لعین بیرون آمد از آن سرزمین ، رفت به سوی کوفه با دستهای خونین ، جماعتی از طایفه بنی اسد از خانه های خود بیرون آمدند و بر آن اجساد طیبه و طاهره ، نماز گزاردند و آن شهدا را به خاک سپردند در همان مکانی که اینک قبرهای آنهاست ابن سعد لعین ، اسیران آل رسول صلی الله علیه و آله را برداشت و قبه همراه خود به کوفه رسانید و چون اهل بیت نزدیک کوفه رسیدند، مردم برای تماشای اسیران به اطراف شهر آمدند در این هنگام زنی از زنان کوفه بر پشت بام آمد و فریاد زد: (من ای الاساری انتن؟) شما اسیران از کدام قبیله و خاندانید؟ اسیران گفتند: (نحن اساری آل محمد!) ما اسیران از آل محمد هستیم ! در این موقع آن زن از پشت بام پائین آمد و چندین قطعه لباس و چارقد و مقنعه به خدمت آنها آورد و تقدیمشان نمود آنان آن لباس و پوشاکها را پذیرفتند و آنها را حجاب و پرده خویش نمودند. راوی گوید: امام سجاد علیه السلام هم همراه زنان اهل بیت ، اسیر اشقیاء لثام ، بود، در حال یکه مرض او را ضعیف و ناتوان ساخته بود و حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام نیز با زنان اسیر بود و او شرط مواسات در خدمت عموی بزرگوار و امام عالی قدر خود به جای آورده و صبر بسیار بر ضربت شمشیر و زخم نیزه نموده بود و در اثر زخمهای بسیار که بر بدن شریفش رسیده بود،

ضعیف و ناتوان گردید. متن عربی : وَ رَوَى مُصَنَّفُ كِتَابِ (المصابیح): (عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ الْمُثَنِّي قَتَلَ بَيْنَ يَدَيِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سَبْعَةَ عَشَرَ نَفْسًا وَ اَصَابَهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ جِرَاحًا، فَأَخَذَهُ خَالُهُ اَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ، فَحَمَلَهُ اِلَى الْكُوفَةِ وَ دَاوَاهُ حَتَّى بَرَأَ، وَ حَمَلَهُ اِلَى الْمَدِينَةِ. وَ كَانَ مَعَهُمْ اَيْضًا زَيْدٌ وَ عَمْرُو وَلَدَا الْحَسَنِ السَّبْطِ ع . فَجَعَلَ اَهْلُ الْكُوفَةِ يَتَوَحَّوْنَ وَ يَبْكُونَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (اَتَتَوَحَّوْنَ وَ تَبْكُونَ مِنْ اَعْجَلِنَا؟! فَمَنْ الَّذِي قَتَلْنَا. قَالَ بِشِيرُ بْنُ خَزِيمِ الْاَسَدِيِّ وَ نَظَرْتُ اِلَى زَيْنَبِ ابْنَةِ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ، فَلَمْ اَعْرِ خَفِرَةً قَطُّ اَعْنُطَقَ مِنْهَا، كَأَنَّهَا تُفَرِّغُ مِنْ لِسَانِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع ، وَ قَدْ اَعْوَمَاءَتْ اِلَى النَّاسِ اَعْنِ اسْكُتُوا، فَارْتَدَّتِ الْاَنْفَاسُ وَ سَكَتَتِ الْاَجْرَاسُ، ثُمَّ قَالَتْ: اَعْلَمَدُ لِلَّهِ، وَ الصَّلَاةُ عَلَيَّ جَدِّي مُحَمَّدٍ وَ اِلَيْهِ الطَّيِّبِينَ الْاَخْيَارِ. اِمَّا بَعْدُ: يَا اَهْلُ الْكُوفَةِ، يَا اَهْلَ الْخَلِّ وَ الْعَدْرِ، ترجمه : مصنف كتاب (مصابيح) روايت کرده كه حسن مثنى فرزند امام حسن عليه السلام در آن روز بلا، هفده نفر از گروه اشقيا را به جهنم فرستاد و هيجده زخم بر بدن شريفش وارد آمد و در آن حال ، دايي او اسماء بن خارجه او را از ميان معركه برداشت و به سوي كوفه آورد و زخمهاي بدنش را معالجه و مداوا نمود تا بهبود يافت و او را روانه مدينه ساخت همچنين در ميان اسيران ، زيد و عمرو، فرزندان امام حسن عليه السلام بودند هنگامي كه اهل كوفه اهل بيت راديدند، شروع به گريه و زاري نمودند امام زين العابدين عليه السلام فرمود: (اتنوحون و تبكون ... اي اهل كوفه ! در اينجا اجتماع نموده ايد و بر حال ما گريه مي كنيد؟ و چه كسي عزيزان ما را به قتل رسانيده ؟! سخنراني زينب عليه السلام در كوفه بشير بن حذلم اسدي مي گويد: در آن روز به سوي زينب دختر امير المومنين عليه السلام متوجه شدم ، به خدا سوگند! در عين حال كه سخنوري توانا و بي نظيري بود، حيا و متانت سراپاي او را فرا گرفته بود و گويي سخنان گهربار علي عليه السلام از زبان رساي او فرو مي ريخت و او علي وار سخن مي راند به مردم اشاره نمود سكوت را مراعات نمايند در اين هنگام نفسها در سینه ها حبس گشت و زنگهاي شتران از صدا افتاد پس زينب كبري عليه السلام شروع به سخنراني نمود: (الحمد لله) اما بعد، اي مردم كوفه ! اي اهل خدعه و غدر! آيا براي گرفتاري ما گريه مي كنيد؛ پس اشك چشمانتان خشك مباد! متن عربی : اَعْتَبُكُونَ؟! فَلَا رَقَاءَ الدِّمَعَةِ، وَ لَا هِدَاةَ الرِّئَةِ، اِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ النَّبِيِّ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اَعْنُكَا، تَتَّخِذُونَ اِيْمَانَكُمْ دَحَلًا بَيْنَكُمْ. اَعْلَا وَ هَلْ فِيكُمْ اِلَّا الصَّلَفُ وَ النَّطْفُ، وَ الصَّدْرُ الشَّيْفُ، وَ مَلَقُ الْاِمَاءِ، وَ غَمْرُ الْاَعْدَاءِ؟! اَعُوْ كَمْرُعي عَلَي دِمْنَةٍ. اَعُوْ كَفَضَةٍ عَلَي مَلُوحَدَةٍ، اَعْلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ اَعْنِ سَخَطَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ فِي الْعَذَابِ اَنْتُمْ خَالِدُونَ. اَعْتَبُكُونَ وَ تَتَّحِبُونَ؟! اَيُّ وَ اللَّهِ فَاَبْكُوا كَثِيرًا، وَاضْحَكُوا قَلِيلًا. فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَ شَنَارِهَا، وَ لَنْ تَرْحَضُوهَا بِغَسَلٍ بَعْدَهَا اَعْبَادًا. وَ اَعْنِي تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنِ الرِّسَالَةِ، وَ سَيِّدِ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ مَلَاذِ خَيْرَتِكُمْ، وَ مَفْرَعِ نَارِلِكُمْ، وَ مَنَارِ حُجَّتِكُمْ، وَ مِدْرَةِ سُنَّتِكُمْ. اَعْلَا سَاءَ مَا تَزِرُونَ، وَ بُعْدَا لَكُمْ وَ سُحْقَا، فَلَقَدْ

ترجمه : و ناله هایتان فرو منشیناد! جز این نیست که مثل شما مردم مثل آن زن است که رشته خود را بعد از آنکه محکم تابیده شده باشد تاب آن را باز گرداند شما ایمان خود را مایه دغلی و مکر و خیانت در میان خود می گیرید؛ ایا در شما صفتی هست الا به خود بستن بی حقیقت و لاف و گزاف زدن و به جز الایش به آنچه موجب عیب و عار است و مگر سینه ها مملو از کینه و زبان چابلوسی مانند کنیزکان و چشمک زدن مانند کفار و دشمنان دین .(26) یا گیاهی را مانند که در منجلاها می روید که قابل خوردن نیست یا به نقره ای مانند که گور مرده را به آن آرایش دهند. ظاهرهت چون گور کافر پر حلل باطنهت قهر خدا عزوجل (27) آگاه باشید که بد کاری بوده آنچه را که نفس های شما برای شما پیش فرستاد که موجب سخط الهی بود و شما در عذاب آخرت ، جاویدان و مخلد خواهید بود. ایا گریه و ناله می نمایید، بلی به خدا که گریه بسیار و خنده کم باید بکنید؛ زیرا به حقیقت که به ننگ و عار روزگار آلوده شدید که این پلید را به هیچ آبی نتوان شست ؛ لوث گناه کشتن سلیل خاتم نبوت و سید شباب اهل جنت را چگونه توان شست؟! کشتن همان کسی که در اختیار نمودن امور، او پناه شما بود و در هنگام نزول بلا، فریاد رس شما و در مقام حجت با خصم ، رهنمای شما و در آموختن سنت رسول الله صل الله علیه و اله را، بزرگ شما بود.(28) متن عربی : خَابَ السَّعْيُ، وَ تَبَّتِ الْاَيْدِي ، وَ خَسِرَتِ الصَّفَقَةُ، وَ بُؤْتُم بِغَضَبِ مَنْ اَلَّهِ، وَ ضُرِبَتْ عَلَيْكُمْ الدَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ. وَلَكُمْ يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ، اَعْتَدُرُونَ اَعْيَ كَيْدٍ لِرَسُولِ اَللّٰهِ فَرَيْتُمْ؟! وَ اَعْيَ كَرِيْمَةٍ لِّهُ اَعْبَرْتُمْ؟! وَ اَعْيَ دَمٍ لِّهُ سَفَكْتُمْ؟! وَ اَعْيَ حُرْمَةٍ لِّهُ اَنْتَهَكْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَلْعَاءَ عَنَقَاءَ سَوْدَاءَ فَقْمَاءَ. وَ فِي بَعْضِهَا: خَرْقَاءَ شَوْهَاءَ، كَطِلَاعِ الْاَرْضِ وَ مِلَاءِ السَّمَاءِ. اَفَعَجِبْتُمْ اَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا، وَ لَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَعْزِي وَ اَعَنْتُمْ لَا تُنْصَرُونَ، فَلَا يَسْتَحْفَنَكُمْ الْمَهْلُ، فَاعْنَهُ لَا يَحْفُزُهُ الْبِدَارُ وَ لَا يَخَافُ قُوَّتَ الثَّارِ، وَ اَنَّ رَبَّكُمْ لِبِالْمَرْصَادِ. قَالَ الرَّاوي : فَوَ اَللّٰهِ لَقَدْ رَاَيْتُ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ حِيَارِي يَبْكُونَ، وَ قَدْ وَضَعُوا اَعْيَدِيَهُمْ فِي اَعْفَوَاهِهِمْ.

ترجمه : آگاه باشید که بد گناهی بود که به جا آوردید، هلاکت و دروي از رحمت الهی بر شما باد و به تحقیق که به نومیدی کشید کوشش شما و زیانکار شد دستهای شما و خسارت و ضرر گردید این معامله شما؛ به غضب خدای عزوجل برگشتید و زود شد بر شما داغ ذلت و مسکنت ؛ وای بر شما باد، ای اهل کوفه ! آیا می دانید کدام جگر رسول خدا صلی الله علیه و اله را پاره پاره نمودید و چه بانوان محترمه ، معززه چو در گوهر را آشکار ساختید کدام خون رسول خدا را ریختید و کدام حرم او را ضایع ساختید؟ به تحقیق که کاری قبیح و داهیه ای ناخوش به جا آوردید که موجب سرزنش است و ظلمی به اندازه و مقدار زمین و آسمان نمودید. آیا شما را شگفت می آید که اگر آسمان خون بر سرتان باریده است و البته عذاب روز باز پسین خوار کننده تر است و در آن روز شما را یآوری نخواهد بود؛ پس به واسطه آنکه خدایتان مهلت داد سبک نشوید و از حد خویش خارج نگردید؛ زیرا عجله در انتقام ، خدای را به

شتاب نمی آورد و او با بی تاب نمی کند که ببر خلاف حکمت کاری کند و نمی ترسد که خونخواهی کردن از دست او برود. به درستی که پروردگار به انتظار بر سر راه است (تا داد مظلوم از ظالم ستاند). راوی گوید: به خدا سوگند! مردم کوفه را در آن روز دیدم همه حران ، دستها بر دهان گرفته و گریه می کردند. متن عربی : وَ رَأَيْتُ شَيْخًا وَقَفَا إِلَى جَنْبِي يَبْكِي حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: يَا أَبَتِي اءَنْتُمْ وَ اُمِّي كُھُولُكُمْ خَيْرُ الْكُھُولِ، وَ شَبَابُكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ وَ نِسَاؤُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ، وَ نَسَلُكُمْ خَيْرُ نَسْلِ، لَا يُخْزِي وَ لَا يَبْزِي . وَ رَوَى زَيْدُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ جَدِّي ع قَالَ: خَطَبَتْ فَاطِمَةُ الصُّغْرَى بَعْدَ اَعْنٍ وَ رَدَّتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ، فَقَالَتْ: زَاءَلُحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى ، وَ زِنَةَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى ، اَعْمَدُهُ وَ اَعْوَمُّنْ بِهِ وَ اَعْتَوَكُلْ عَلَيْهِ. وَ اَعْشَهُدُ اَعْنَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ اَعْنَ مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَ رَسُولَهُ، وَ اَعْنَ ذُرِّيَّتَهُ ذُبِحُوا بِسَطِّ الْفُرَاتِ بِغَيْرِ دَحْلٍ وَ لَا تِرَاتٍ. اَللّهُمَّ اِنِي اَعُوذُ بِكَ اَعْنَ اَعْفَرِي عَلَيْكَ الْكَذِبَ، وَ اَعْنَ اَعْقُولُ عَلَيْكَ خِلَافَ مَا اَنْزَلْتَ مِنْ اَعْخِذِ الْعُھُودِ لَوْصِيَّةِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ ع ، الْمَسْلُوبِ حَقَّهُ، اَلْمَقْتُولِ بِغَيْرِ تَرْجَمَةٍ : پیر مردی را دیدم در پهلویم ایستاده چنان گریه می کرد که ریشش از اشک چشمانش تر شده بود و همی گفت : پدر و مادرم به فدای شما باد؛ پیران شما از بهترین پیران عالمند و جوانان شما بهترین جوانان و زنانتان بهترین زنان و نسل شما بهترین نسلهاست و این نسل خوار و مغلوب ناکسان نمی گردد. سخنرانی فاطمه صغری سلام الله علیها زید بن موسی بن جعفر علیه السلام گفت : پدرم به من خبر داد که از جدم روایت نموده بود که چنین فرمود: فاطمه صغری پس از آنکه از کربلا به شهر کوفه رسید، خطبه ای به این مضمون خواند: (الحمد لله)؛ حمد و سپاس ذات مقدس خداوند را ساز است به شماره ریگها و سنگهای بیابان و به اندازه سنگینی عرش خداوند مهربان ، تا سطح زمین و آسمان ! او را سپاس می گویم و ایمان به خداوندش دارم و خویش را به او می سپارم و شهادت می دهم که جز او خدایی نیست و او یگانه و بی نیاز و شریک ، است و گواهی می دهم بر آن که محمد صلی الله علیه و آله بنده خاص و رسول مخصوص اوست و نیز شهادت می دهم بر آنکه فرزندان پیامبر را در کنار آب فرات مانند گوسفندان سر از بدن جدا نمود، و بدون آنکه کسی را به قتل رسانده باشند و کسی خونی از آنها طلبکار باشد پروردگارا، به تو پناه می برم از اینکه بر تو دروغ بسته باشم یا آنکه سخنی گویم بر خلاف آنچه نازل فرمودی بر پیغمبر که از امت ، عهد و پیمان گرفت از برای وصی خویش علی علیه السلام ، متن عربی : ذَنْبٌ كَمَا قُتِلَ وَلَدُهُ بِالْأَمْسِ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ فِيهِ مَعَشَرٌ مُسْلِمَةٌ بِأَسِنَّتِهِمْ ، نَعَسَا لِرُءُوسِهِمْ مَا دَفَعَتْ عَنْهُ ضِيمًا فِي حَيَاتِهِ وَ لَا عِنْدَ مَمَاتِهِ حَتَّى قَبِضَتْهُ إِلَيْكَ مَحْمُودَ النَّقِيَّةِ طَيِّبَ الْعَرِيكَةِ، مَعْرُوفَ الْمَنَاقِبِ، مَشْهُورَ الْمَذَاهِبِ لَمْ تَأْخُذْهُ اللَّهُمَّ فِيكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَ لَا عَذْلٌ عَادِلٍ. هَدَيْتُهُ يَا رَبِّ لِلْإِسْلَامِ صَغِيرًا، وَ حَمَدْتَ مَنَاقِبَهُ كَبِيرًا، وَ لَمْ يَزَلْ نَاصِحًا لَكَ وَ لِرَسُولِكَ حَتَّى قَبِضَتْهُ إِلَيْكَ، زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا غَيْرَ

حَرِیصٌ عَلَیْهَا، رَاغِبًا فِی الْآخِرَةِ مُجَاهِدًا لَّكَ فِی سَبِيلِكَ رَضِیَّتُهُ فَاخْتَرْتُهُ وَ هَدِیْتُهُ اِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ. اَمَّا بَعْدُ، یَا اَهْلَ الْكُوفَةِ، یَا اَهْلَ الْمَكْرِ وَ الْعَدْرِ وَ الْخِیَلَاءِ. فَاِنَّا اَهْلُ بَیْتِ اِبْنِ اَبِی اَسَدٍ اَللّٰهُ بِكُمْ وَ اِبْنِ اَبِی اَسَدٍ بِنَا، فَجَعَلَ بِلَاغَنَا حَسَنًا، وَ جَعَلَ عَلَمُهُ عِنْدَنَا وَ فَهْمُهُ لَدُنَّا. فَنَحْنُ عِیَّةُ عَلِمِهِ وَ وَعَاءُ فَهْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلَی اَهْلِ الْاَرْضِ فِی بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ. ترجمه : آن علی که مردم حق او را از دستش گرفتند و او را بی گناه مانند فرزندش حسین علیه السلام که در روز گذشته کشته اند، به قتل رسانیدند. (قتل علی علیه السلام) در خانه ای از خانه های خدا (یعنی مسجد کوفه) واقع گردید که در آن مسجد جماعتی بودند که به زبان اظهار اسلام می نمودند که هلاکت و دوری از رحمت الهی بر ایشان باد! زیرا تا در حیات بود ظلمی را از او دفع ننمودند و نه آن هنگام که از این دنیای فانی به سرای جاودانی رسید و از این دار فانی او را به سوی رحمت خویش انتقال دادی در حالتی که پسندیده نفس و پاکیزه طبیعت بود و مناقبش معروف و راه سلوکش مشهور بود. خداوند، او چنان بود که هیچ گاه ملامت ملامت کنندگان او را در حق بندگی ات و رضایت مانع نمی آمد هنگام کودکی او را به سوی اسلام هدایت نمودی و در حال بزرگی مناقبش را پسندیدی و همواره نصیحت را برای رضای تو و خشنودی پیغمبرت، فرو نمی گذاشت تا آنکه روح پاکش را قبض نمودی. او لذاذ دنیای فانی را پشت پا زده و به آن مایل و حریص نبود بلکه رغبتش به سوی آخرت بود و همتش معروف در جهاد کردن در راه پسندیده تو بود. تو از او راضی شدی و اختیارش نمودی سپس به راه راست هدایتش کردی، (اما بعد...؛) ای جماعت کوفه! ای اهل مکاری و خدعه و تکبر! ماییم اهل بیت عصمت و طهارت که خدای عزوجل متن عربی : اَعَزَمَنَا اللّٰهُ بِكَرَامَتِهِ وَ فَضَّلَنَا بِنَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ ص عَلَی كَثِیْرٍ مِّمَّنْ خَلَقَ تَفْضِیْلًا بَیْنًا. فَكَذَّبْتُمُونَا، وَ كَفَرْتُمُونَا. وَ رَاَیْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالًا وَ اَمْوَالَنَا نَهَبًا. كَاَنَّا اَعْوَادُ تُرْكٍ وَ كَا بُلٍ كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْاُمْسِ، وَ سِیُوفُكُمْ تَقَطَّرُ مِنْ دِمَائِنَا اَهْلُ الْبَیْتِ لِحِفْظِ مُتَقَدِّمٍ. قَرَّتْ لِدَلِكْ عُیُوبُكُمْ، وَ فَرِحَتْ قُلُوبُكُمْ. اِفْتَرَاءٌ عَلَی اللّٰهِ وَ مَكْرًا مَكْرُتٌ وَ اللّٰهُ خَیْرُ الْمَاكِرِیْنَ. فَلَا تَدْعُوْنَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اِلَی الْجَدَلِ بِمَا اَعْصَبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَ نَالْتُمْ اَعْیِدُكُمْ مِنْ اَمْوَالِنَا. فَاِنَّ مَا اَعْصَبَانَا مِنْ الْمَصَائِبِ الْجَلِیْلَةِ وَ الرَّزَايَا الْعَظِیْمَةِ فِی كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَبْرَاَهَا اَنْ ذَلِكْ عَلَی اللّٰهِ یَسِیْرٌ. لِكِنَّا تَاَمَسُوا عَلَی مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللّٰهُ لَا یُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. ترجمه : ما را (به تحمل و صبوری و ظلم های شما) مبتلا ساخت و شما را به وجود ما (که جز حق گفتار و کردار نداریم) امتحان نمود و امتحان ما را نیکو مقرر فرمود و علم و فهم را در نزد ما قرار داد؛ پس ماییم صندوق علم الله و ظرف فهم و حکمت باری تعالی و ماییم حجت حق بر روی زمین در بلاد او از برای بندگان خدا ما را به کرامت خویش گرامی داشته و به واطسه محمد مصطفی صل الله علیه و اله بر بسیاری از مخلوقات فضیلت داد به فضیلت داد به فضیلتی ظاهر و هویدا؛ پس شما امت ما را به دروغ نسبت دادید و از دین ما را خارج دانستید و چنین

پنداشتید که کشتن ما حلال و اموال ما هدر و غنیمت است ، مصل آنکه ما از اسیران ترك و تاتاریم همچنان که در روز گذشته جد ما علی علیه السلام راکشتید و هنوز خونهای ما اهل بیت ، از دم شمشیرهای شما می چکد به واسطه عدوات و کینه دیرینه که از زمان جاهلیت داشتید و برای همین نیز چشمانتان و دلهایتان شاد رديه از روی افتراء بر خدای عزوجل و از جهت مکری که انگیختید و خدا بهترین مکر کنندگان است ؛ پس نشاید که نفس شما دعوت کند شما را به سوي فرح و سرور به واسطه رسیدن به آرزوهایتان اکنون خون ما را ریختید و دست شما به اموال ما رسید به درستی که این مصیبت های بزرگ که به ما رسیده است خداند متعال پیش از خلفت در کتاب لوح محفوظ آن را ثبت فرموده و در قرآن می فرماید: (ما اصاب من مصیبة....)؛ یعنی هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آنها قبل از متن عربی : تَبَا لَكُمْ، فَانْتَظِرُوا اللَّعْنَةَ وَالْعَذَابَ، فَكَأَنَّ قَدْ حَلَّ بِكُمْ، وَ تَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ نَقِمَاتٌ، فَيَسْحُكُكُمْ بِعَذَابٍ وَ يَذِيقُ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ثُمَّ تَخْلُدُونَ فِي الْعَذَابِ الْإِلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا ظَلَمْتُمُونَا، اءَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. وَيْلَكُمْ، اءَتَدْرُونَ اءِیَّهٗ يَدٍ طَاعَنَتْنَا مِنْكُمْ؟! وَ اءِیَّهٗ نَفْسٍ نَزَعَتْ اِلَى قِتَالِنَا؟! اءَمَّ بِاِیَّهٗ رَجُلٍ مَشِیْتُمْ اِلَيْنَا تَبْعُونَ مَحَارِبَتَنَا؟! قَسَتْ وَ اللَّهُ قُلُوبُكُمْ، وَ غَلَطَتْ اَعْجَابُكُمْ، وَ طَبَعَ عَلٰی اَفْئِدَتِكُمْ، وَ خَتَمَ عَلٰی اَسْمَاعِكُمْ وَ اَبْصَارِكُمْ (سَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانُ وَ اَعْمٰی لَكُمْ وَ جَعَلَ عَلٰی بَصَرِكُمْ) غِشَاوَةً فَاَءَنْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ. فَتَبَا لَكُمْ يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ، اءِیُّ تِرَاتٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ص قَبْلَكُمْ وَ دُخُولٍ لَهُ لَدَيْكُمْ بِمَا عَدَرْتُمْ بِاَخِيهِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ جَدِّي وَ بَنِيهِ وَ عَثْرَةِ النَّبِيِّ الْاٰخِيَارِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ، وَ اَفْتَخَرَ بِذَلِكَ مُفْتَخِرُكُمْ فَقَالَ: ترجمه : آنکه زمین را بیافرینم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خدا آسان است این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تاعسف نخورید و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمانه نباشید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد! زیان و هلاکت بر شما باد! منتظر باشید لعنت و عذاب الهی را چنان عذابی که گویا الان بر شما رسیده و نعمت هایی را که گویا پی در پی از آسمان نازل می شود؛ پس ریشه وجود شما را به تیشه های عذاب بیرون خواهد افکند و گروهی از شما خواهد که مسلط شود بر گروهی دیگر (که سختی عذاب را برای همدیگر بچشانید) از آن پس همگی در عذاب دردناک جاویدان خواهید بود؛ زیرا بر ماستم کردید و لعنت خدا مرا ستمکاران راشت وای بر شما باد! آیا می دانید که چه دستی از شما و چه نفسی شایق گردیده که با ما قتال کنید و با کدام پا به جنگ ما آمدید؟ به خدا سوگند قلبهایتان سخت و جگرهایتان پر غیظ و کینه گشته و مهر ظالمت بر دلهایتان و بر گوشها و دیدگانتان زده شده و شیطان با وسوسه ها و آرزوها شما را در انداخته و پرده بر چشمانتان کشیده ؛ پس هرگز هدایت نخواهید شد ای اهل کوفه ! زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چند خون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان و عترت پاک او را در دل دارید تا به حدی که به کشتن ما

اهل بیت ، فخر و مباہات می کنید! و به این مضمون گویا هستید کہ : متن عربی : نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَ بَنِي عَلِيٍّ بِسُيُوفِ هِنْدِيَّةٍ وَ رِمَاحٍ وَ سَبَيْنَا نِسَاءَهُمْ سَبْيَ ثُرَكٍ وَ نَطَحْنَاهُمْ فَأَيُّ نِطَاحٍ بِفِيكَ اَعْيُهَا الْقَائِلُ الْكَتْكُثُ وَ الْاِثْلُبُ، اَفْتَحَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمٍ زَكَاهُمْ اللَّهُ وَ اَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، فَأَعْظَمَ وَافِعٌ كَمَا اَفْعَى اَبُوكَ، فَأَنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا اَكْتَسَبَ وَ مَا قَدَمْتَ يَدَاہُ. اَعْحَسَدْتُمُونَا - وَ يَلَا لَكُمْ - عَلِي مَا فَضَّلْنَا اللَّهُ. شِعْرُ: فَمَا ذَنْبُنَا اِنْ جَاشَ دَهْرًا بُحُورُنَا وَ بَحْرُكَ سَاجٍ لَا يُوَارِي الدَّعَامِصَا (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ.) قَالَ: وَ ارْتَفَعَتِ الْاَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ، وَ قَالُوا: حَسْبُكَ يَا بَنَّةَ الطَّيِّبِينَ، فَقَدْ اَعْرَقْتَ قُلُوبَنَا وَ اَعْنَضْتَ نُحُورَنَا وَ اَعْضَرَمْتَ اَعْجَافَنَا، فَسَكَتَتْ. ترجمہ : (نحن قتلنا...) (یعنی ما کشتیم علی و فرزندان علی را با شمشیرهای ہندی و نیزہ ہا و زنان ایشان را اسیر نمودیم مانند اسیران ترک و ایشان را شکست دادیم چہ شکستی ! ای گویندہ چنین سخنان ، خاک بر دہانت باد! ای بحر می کنی بہ کشتن گروہی کہ خداوند تعالی ایشان را پاک و پاکیزہ گردانیدہ است و رجس و پلیدی را از ایشان برداشتہ ای شخص پلید! خشم خود را فرو بنشان و چون سگ بر دم خود بنشین چنانکہ پدرت نشست . همانان برای ہر کی همان جزای است کہ کسب نمودہ و بہ دست خویش بہ سوی قیامت پیش فرستادہ است آیا بر ما حسد می بردید؟ وای بر شما بہ واسطہ آنچہ کہ خدای تعالی ما را فضیلت دادہ و این شعر را ذکر فرمود: (فما ذنبنا....؛ یعنی ما را چہ گناہ است اگر چند روزی (بہ امر الہی) دریای شوکت و جلال و فضیلت ما بہ جوش آید و دریای اقبال تو آرام باشد بہ قسمی کہ کہ کفچلیز (دعوص) (29) در آن نتواند پنهان بماند. (ذللك فضل) (30) (و من لم) (31) ؛ این فضل خداوند است کہ بہ ہر کس بخواہد می دہد و خداوند صاحب فضل عظیم است و ہر کسی کہ خدا نوری برای او قرار ندادہ ، نوری برای او نیست راوی گوید: چون آن مخدرہ مکرمہ این کلمات را ادا فرمود، صداها بہ گریہ بلند شد و اہل کوفہ عرضہ داشتند: کافی است این فرمایشات ای دختر طیبین ! بہ تحقیق کہ دلہای ما را کباب نمودی و گردنہای ما را نرم کردی و آتش اندوہ بہ اندرون و باطن ما افروختی . متن عربی : قَالَ: وَ خَطَبَتْ اُمُّ كَلْثُومٍ ابْنَتَهُ عَلِيًّا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ وَّرَاءِ كَلْبَتِهَا، رَافِعَةً صَوْتَهَا بِالْبُكَاءِ، فَقَالَتْ: يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ، سُوءًا لَكُمْ، مَا لَكُمْ خَذَلْتُمْ حُسَيْنًا وَ قَتَلْتُمُوهُ وَ اَنْتَهِبْتُمْ اَمْوَالَهُ وَ وَرِثْتُمُوهُ وَ سَبَيْتُمْ نِسَاءَهُ وَ نَكَبْتُمُوهُ؟! قَتَبَا لَكُمْ وَ سَحَقَا. وَيْلَكُمْ، اَعْتَدَرُونَ اَعْيُ دَوَاةَ دَهْتِكُمْ؟ وَ اَعْيُ وَزَرَ عَلِيٍّ ظُهُورَكُمْ حَمَلْتُمْ؟ وَ اَعْيُ دِمَاءٍ سَفَكْتُمُوهَا؟ قَتَلْتُمْ خَيْرَ رِجَالِ بَعْدِ النَّبِيِّ ص، وَ نَزَعْتِ الرَّحْمَةَ مِنْ قُلُوبِكُمْ اِلاَّ اِنْ حُزِبَ اللَّهُ هُمُ الْغَالِبُونَ وَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ. ثُمَّ قَالَتْ: قَتَلْتُمْ اَخِي صَبْرًا فَوَيْلٌ لَكُمْ سَتَجْرُونَ نَارًا حَرُّهَا يَتَوَقَّدُ سَفَكُكُمْ دِمَاءَ حَرَمِ اللَّهِ سَفَكُهَا وَ حَرَمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ اِلاَّ فَأَعْبَسُوا بِالنَّارِ اِنَّكُمْ عَدَا لَفِي سَقَرٍ حَقًّا يَقِينًا تَخَلَّدُوا ترجمہ : پس آن مخدرہ مکرمہ خاموش گردید. سخنرانی ام کلثوم علیہ السلام راوی گوید: علیا

مکرمه ام کلثوم دختر امیر مومنان علی علیه السلام در همان روز از پشت پرده خطبه خواند در حالتی که صدا به گریه بلند کرده بود فرمود: ای اهل کوفه! رسوایی بر شما باد! چه شد که حسین علیه السلام را خوار ساختید و او را بکشتید و اموالش را به غارت بردید و آن را متصرف شدید مانند تصرف میراث و زنان او را اسیر نمودید و ایشان را به رنج و سختی افکندید؛ پس زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چه داهیه و جنایت بزرگی مرتکب شدید و چه بارگناه بر دوش گرفتید و چه خونها که ریختید و چه حرمی را مصیبت زده نمودید و چه دخترانی را غارت نمودید و چه اموالی را به تاراج بردید، کشتید آن مردان را که بعد از رسول صلی الله علیه و آله بهترین خلق بودند و ترحم از دلهايتان کنده شده آگاه باشید که رستگاری برای لشکر خدای ست و لشکر شیطان خاسر و زیانکارند آنگاه این ابیات را خواند: (قتلتم اخی....؛) برادر عزیزم را بی تقصیر با ازار و شکنجه کشتید همانطور که پرنده را با چوب و سنگ آزار دهند و بکشند مادران در عزایتان وایلا گوید! زود است که جزای شما آتش جهنم خواهد بود؛ آتشی که شعله اش فرو نمی نشیند و خونهایی را ریختید که خدا ریختن آنها را حرام کرده و قرآن مجید و رسول حمید صلی الله علیه و آله نیز به حرمت آن ناطق اند بشارت باد شما را به آتش جهنم که در فردای متن عربی: وَ اَتَى لَابُكِي فِي حَيَاتِي عَلِيَّ اَخِي عَلِيَّ خَيْرٍ مِّنْ بَعْدِ النَّبِيِّ سَيُولَدُ بِدَمْعٍ غَرِيْزٍ مُّسْتَهْلٍ مُّكَفَّفٍ عَلَيَّ الْخَدِّ مَنِيَّ دَائِمًا لَّيْسَ يُحْمَدُ قَالَ الرَّاَوِي : فَضَجَ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ وَالنُّوحِ، وَ نَشَرَ النِّسَاءُ شَعُورَهُنَّ وَ وَضَعْنَ التُّرَابَ عَلَي رُؤُوسِهِنَّ، وَ خَمَشَ وُجُوهُهُنَّ وَ لَطَمْنَ خُدُوهُنَّ، وَ دَعَوْنَ بِالْوَيْلِ وَالتُّبُّورِ، وَ بَكَى الرَّجَالُ وَ نَفَّوْا لِحَاهُمْ، فَلَمْ يَرِ بَاكِيَةً وَ بَاكِئَةً مِّنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ. ثُمَّ اَعَنَّ زَيْنَ الْعَابِدِيْنَ عِ اَعْوَاءَ اِلَى النَّاسِ اَعَنَّ اسْكُتُوا، فَسَكْتُوا، فَقَامَ قَائِمًا، فَحَمَدَ اللهَ وَ اَعْتَنِي عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ النَّبِيَّ بِمَا هُوَ اَهْلُهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: (اَعْيَاهَا النَّاسُ مَنَ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَ مَنَ لَمْ يَعْرِفَنِي فَاَعَنَّا اَعْرِفُهُ بِنَفْسِي: اَعَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ. اَعَنَا ابْنُ الْمَذْبُوحِ بِسَطِّ الْفِرَاتِ مِنْ غَيْرِ دَحْلٍ وَ لَا تِرَاتٍ. ترجمه: قیامت در دوزخ سقر، به یقین و حق، جاویدان خواهید بود و اینک من در مدت زندگانی خود گریانم و در تمام عمر خود بر برادرم حسین علیه السلام اشک خواهم ریخت، بر آن کس گریه می کنم که پس از رسول صل الله علیه و آله بهترین مردم روی زمین بود پیوسته از چشمانم اشک مانند باران بر گونه هایم جاری است که آن را تمامی نیست. راوی گوید: مردم همگی صداها به گریه و نوحه بلند نمودند و زنان کوفه موها پریشان و خاک مصیبت بر سر ریختند و صورتها خراشیدند و لطمه بر روی خود زدند و فریاد و وایلا بر آوردند و مردان کوفی نیز به گریه افتادند و ریش ها را کردند هیچ روزی به مانند آن روز در گریه و ناله نبودند. سخنرانی امام سجاد علیه السلام سپس امام سجاد علیه السلام به اهل کوفه اشاره نمود که ساکت باشید. پس همه ساکت شدند پس امام سجاد علیه السلام حمد و ثنای الهی به جا آورد و نام نامی رسول

گرامی صلی الله علیه و آله بر زبان راند و درود نامحدود بر روان احمد محمود صلی الله علیه و آله فرستاد؛ سپس فرمود: ای مردم! هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آنکه نمی شناسد حسب و نسب مرا، پس من خود را برای او معرفی می کنم: منم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب! منم فرزند آن کسی که او را در کنار نهر فرات سر از بدن جدا نمودند بودن آنکه گناهی مرتکب شده باشد یا آنکه سبب قتل کسی گردیده باشد؛ منم فرزند کسی که هنک حرمت او را نمودند متن عربی: **إِنَّا ابْنُ مَنْ أَنْتَ هَكَذَا حَرِيمُهُ وَ سُلْبُ نَعِيمُهُ وَأَنْتَ هَبْ مَالَهُ وَ سُبِي عِيَالُهُ. إِنَّا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا وَ كَفِيَ بِذَلِكَ فَخْرًا. أَعْيَاهَا النَّاسُ، نَاشِدُكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَعَنْتُمْ كَتَبْتُمْ إِلَيَّ أَبِي وَ خَدَعْتُمُوهُ وَ أَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَعْفُسِكُمْ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ وَ الْبَيْعَةَ وَ قَاتَلْتُمُوهُ وَ خَذَلْتُمُوهُ؟! قَتَبْنَا لِمَا قَدَّمْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَ سَوَاءَ لِرَأْيِكُمْ بِأَيَّةِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص أَدَّ يَقُولُ لَكُمْ: قَتَلْتُمْ عِثْرَتِي وَأَنْتَ هَكَذَا حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي؟! قَالَ الرَّاوي: فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: هَلَكْتُمْ وَ مَا تَعْلَمُونَ. فَقَالَ: (رَحِمَ اللَّهُ أُمَّرَاءَ قَبْلِ نَصِيحَتِي وَ حَفَظَ وَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَ فِي رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَإِنَّ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ ص أَسْوَأَ حَسَنَةً). فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ: نَحْنُ كُلُّنَا يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ سَامِعُونَ مُطِيعُونَ حَافِظُونَ لِإِمَامِكَ غَيْرَ زَاهِدِينَ فِيكَ وَ لَا رَاغِبِينَ عَنْكَ، فَمَرْنَا بِأَمْرِكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ، فَأَنَا تَرْجَمُهُ: وَ حَقَّ نَعْمَتُكَ رَا نَاسِپَاسِي كَرَدَنَد وَ اَمَوَالِش رَا بَه غَارَت بَرَدَنَد وَ عِيَالِش رَا اَسِير نَمُودَنَد؛ منم فرزند آن کسی که به شکل (صبر) او را کشتند. این قدر زخم بر بدنش زدند که طاقت و توانایش برفت و همین شهید شدنش با ظلم و ستم در خفیه ما اهل بیت کفایت می کند. ای مردم! شما را به خدا سوگند که آیا بر این مدعا آگاه و معترفید که نامه ها به پدرم نوشتید و با او غدر کردید و مکر نمودید و عهد و میثاق با به او دادید (که او را یاری کنید و با دشمنانش جنگ نمایید) و در عو، با او قتال کردید تا او را شهید نمودید پس بدی و زیان باد مرا آنچه را که از برای آخرت خود از پیش فرستاید و قبیح باد رأي شما! به کدام دیده به سوي رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر خواهید نمود، که در روز قیامت به شما خواهد گفت: شما عترت ما را کشتید و هتک حرمت من نمودید؛ پس شما از امت من نیستید. روي گوید: از هر جايي صدای ناله بلند شد و گروهی از کوفیان به گروهی دیگر همی گفتند که هلاک شدید و خود نمی دانید. پس آن حضرت فرمود: خدا رحمت کند آن مرد را که اندرز مرا بپذیرد و وصیت مرا در راه رضای خدا و رسولش و اهل بیتش قبول نماید؛ زیرا ما را در تاسی به رسول صلی الله علیه و آله کردار نیکو است. مردم کوفه همگی گفتند: ای فرزند رسول! ما همه گوش به فرمان تویم و حرمت تو را نگهبانیم و از خدمت رو بر نمی گردانیم؛ آنچه امر است رجوع بفرما، خدایت رحمت کند؛ ما با دشمنانت متن عربی: **حَرْبُ لِحَرْبِكَ وَ سِلْمٌ لِسِلْمِكَ، لِنَاءِ خَدْنٍ يَزِيدُ وَ نَبْرَاءُ مِمَّنْ ظَلَمَكَ وَ ظَلَمْنَا. فَقَالَ ع: (هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، أَعْيَاهَا الْعَدْرَةُ الْمَكْرَةُ، حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ أَنْفُسِكُمْ، أَتُرِيدُونَ أَعْنِ تَأْثَرُوا إِلَيَّ كَمَا أَتَيْتُمْ إِلَيَّ أَبِي مِنْ قَبْلُ؟! كَلَّا وَ رَبِّ****

الرَّاقِصَاتِ، فَإِنَّ الْجَرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ، قُتِلَ آدَبِي ص بِالْأَمْسِ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ، وَ لَمْ يُنْسَ تَكُلْ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ تَكُلْ آدَبِي وَ بَنِي آدَبِي ، وَ وَجَدَهُ بَيْنَ لِهَاتِي وَ مِرَارَتُهُ بَيْنَ حَنَاجِرِي وَ حَلْقِي ، وَ غُصَصُهُ تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي . وَ مَسَاءَلْتِي أَعَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا. (ثُمَّ قَالَ: (لَا غُرُوْا إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَ شَيْخُهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَ أَعْكُرَمَا فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلُ كُوفَانِ بِالَّذِي أَصَابَ حُسَيْنًا كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمًا قَتِيلٍ بِشَطِّ النَّهْرِ رُوحِي فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِي أَعْرَدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَ) ثُمَّ قَالَ: رَضِينَا مِنْكُمْ رَأْسًا بِرَأْسٍ، فَلَا يَوْمَ لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا). ترجمه : دشمنیم و با دوستانانت دوستیم ما یزید پلید را به فتراک بسته به خدمت آوردیم و از آن کسی که بر تو و در حقیقت بر ما ستم روا داشت از او بیزاری می جویم امام سجاد علیه السلام فرمود: (هیئات هیئات؟! یعنی هیئات هیئات ! ای مردم غدار مکار، آنچه نفس شما به آن میل نموده ، نخواهید رسید؛ تصمیم دارید همانطور که به پدرانم ستم نمودید بر من نیز همان سلوک روا دارید؟ (کلا رورب الراقصات ((32) ؛ به پروردگار شتران هروله کننده سوگند! که چنین امری واقع نخواهد شد؛ زیرا هنرم جراحات مصیبت پدر بهبودی نیافته دیروز پدرم با یارانش به دست شما کشته شد؛ هنوز مصیبت شهادت رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فرزندان پدرم فراموشم نگردیده و این غم غصه ها هنوز در کام من باقی است و تلخی آن راه نفس و گلویم را گرفته و در سینه ام گره بسته اکنون در خواستم آن است که نه یاور من باشید و نه دشمن ما آنگاه امام سجاد علیه السلام این ابیات را خواند: (لا غرو ان ...؟) یعنی عجب نیست اگر حسین علیه السلام را کشتند؛ زیرا پدر او علی علیه السلام را نیز که بهتر از او بود به شهادت رساندند. پس خشنود نباشید ای کوفیان که حسین علیه السلام شهید شد؛ زیرا گناه این خوشحالی و خشنودی بسیار بزرگ است فرزند رسول صلی الله علیه و آله در کنار نهر فرات به شهادت نائل آمد، جانم به فدایش باد! جزای آن کس که او را شهید کرده ، آتش جهنم است سپس امام سجاد علیه السلام فرمود: (رضینا....؟) ما خشنودیم از شما سر به سر، نه به یاری ما باشید و نه به ضرر ما. متن عربی : قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ أَعَنَّ ابْنُ زِيَادٍ جَلَسَ فِي الْقَصْرِ، وَ أَعْدَنَ أَذْنَا عَامًا، وَ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ أَدْخَلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ ع وَ صِبْيَانَهُ إِلَيْهِ. فَجَلَسَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ ع مُتَنَكِّرَةً، فَسَأَلَ عَنْهَا، فَقِيلَ: هَذِهِ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ ع . فَأَعْقَبَ عَلَيْهَا وَ قَالَ: أَعْلَمْتُ بِاللَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ أَعْدَبَ أَهْدُوْتَكُمْ!!! فَقَالَتْ: إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ، وَ هُوَ غَيْرُنَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَتْ: مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا، هَوْلَاءَ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا إِلَي مَضَاجِعِهِمْ، وَ سَجَّعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَتَحَاجُّ وَ تُخَاصِمُ فَأَنْظُرْ لِمَنِ الْفَلَجُ يَوْمَئِذٍ، هَبْلَتِكَ أُمُّكَ يَا بَنَ مَرْجَانَةَ. ترجمه : اهل بیت علیه السلام امام در مجلس ابو زیاد راوي گوید: پس ار ورود اهلي بیت علیه السلام ، ابن زیاد بد بنياد در قصر دار الاماره نشست و صلاي عام در داد که در آن مجلس عموم اهل کوفه حاضر

گردند حکم نمود که سر مطهر امام حسین علیه السلام را در پیش روی آن لعین نهادند و زنان و دختران اهلی بیت حضرت امام علیه السلام و کودکان آن جناب در مجلس آن شقاوت ماب حاضر گردیدند؛ پس علیا مکرمه حضرت زینب خاتون علیه السلام به قسمی که او را شناسند و ملتفت حال او نگردند نبشست ابن زیاد شقی از حال آن مخدره سؤ ال کرد، به او گفتند: این علیا مکرمه زینب خاتون دختر امیر المومنین علیه السلام است ابن زیاد لعین متوجه آن جناب شد و به زبان بریده این کلمات را بگفت: حمد خدا را که شما را رسوا نمود و دروغ شما را ظاهر ساخت جانم زینب در جواب این زیاد نانجیب، فرمود: روسای برای فاسقان است و دروغگویی درشان فاجران است و ما خاندان رسول خدا چنین نیستیم باز ابن زیاد گفت: دیدی خدا با برادرت و اهل بیت تو چه کرد! زینب کبری فرمود: من بجز خوبی از پروردگار ندیدم، شهدای کربلا گروهی بودند (از بندگان خاص خدا) خدا عزوجل شهادت را برای ایشان مقدر فرموده بود و آنها به سویی آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی خدای تعالی بین تو و آنها جمع نماید و به حسابرسی پردازد و آنان علیه تو حجت اودند و با تو دشمنی نمایند؛ پس نظر نما که در روز رستاخیز رستگاری و پیروزی از آن کیست؟ ای ابن مرجانه! مادرت به عزایت نشیند. متن عربی: قَالَ الرَّاوي: فَغَضِبَ وَ گَاءَنَّهُ هَمَّ بِهَا. فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّهَا إِمْرَأَةٌ، وَالْمَرَأَةُ لَا تُؤْخَذُ بِشَيْءٍ مِنْ مَنْطِقِهَا. فَقَالَ: لَهَا ابْنُ زِيَادٍ: لَقَدْ شَفَى اللَّهُ قَلْبِي مِنْ طَاغِيَتِكَ الْحُسَيْنِ وَ الْعُصَاةِ الْمَرَدَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ!!! فَقَالَتْ: لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي، وَ قَطَعْتَ فَرْعِي وَ اجْتَرَأْتَ أَصْلِي فَإِنْ كَانَ هَذَا شِفَاؤُكَ فَقَدْ اسْتَفَيْتَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: هَذِهِ سَجَاعَةٌ، وَ لَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ شَاعِرًا. فَقَالَتْ: يَا بْنَ زِيَادٍ مَا لِلْمَرَأَةِ وَ السَّجَاعَةِ. ثُمَّ أَلْفَتَ ابْنَ زِيَادٍ إِلَى عَلِي بْنِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلِي بْنُ الْحُسَيْنِ. فَقَالَ: أَيْلَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ؟! فَقَالَ عَلِي ع: (قَدْ كَانَ لِي إِخٌ يُسَمِّي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ قَتْلَهُ النَّاسُ). ترجمه: راوی گوید: با شنیدن این گفتار از دختر حیدرکرار، ابن زیاد بدرکردار در خشم شد چون مار، چنانکه می نمود که تصمیم به قتل آن مخدره دارد پس عمرو بن حرث به آن ملعون، گفت: ای ابن زیاد! این زن است و طائفه زنان را بر سخنانشان مواخذه نمی کنند. باز ابن زیاد شقی بی حیا، زبان بریده به این سخنان گویا نمود که به تحقیق که خدا سینه مرا شفا داد با کشتن حسین و سرکشان اهل بیتش زینب کبری علیه السلام فرمود: به جان خودم سوگند! تو سرور و مولای مرا کشتی و شاخ های درخت خاندان مرا بردید و ریشه زندگی مرا قطع کردی، پس اگر اینها مایه شفای درد تو است، اکنون شفا یافته ای؟! ابن زیاد پلید گفت: این زنا قافیه گواست، به جان خود سوگند که پدر او هم شاعر و قافیه ساز بود. زینب کبری علیه السلام فرمود: ای ابن زیاد! زنان را با قافیه سازی و شعرپردازی چه کار است! سپس ابن زیاد متوجه به جانب امام زین العابدین علیه السلام گردید و گفت: این کیست؟ گفتند: این علی بن

الحسين است . ابن زياد گفت : مگر خدا علي بن الحسين را نکشت ؟ امام زين العابدين عليه السلام فرمود: مرا برادري بود نامش علي بن الحسين که به دست مردم در کربلا کشته شد. متن عربي : فَقَالَ: بَلِ اللَّهِ قَتَلَهُ. فَقَالَ عَلِي ع : اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَبِكَ جُرَاءَةُ عَلِي جَوَابِي إِذْهَبُوا بِهِ فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ. فَسَمِعَتْ ط بِهِ عَمَّتُهُ زَيْنَبُ، فَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ إِنَّكَ لَمْ تُبْقِ مِنَّا أَحَدًا، فَإِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلِي قَتْلَهُ فَأَقْتُلْنِي مَعَهُ. فَقَالَ عَلِي ع لِعَمَّتِهِ: (اَسْكُتِي يَا عَمَّة حَتَّى اَكَلِمَهُ) ثُمَّ اَقْبَلَ ع فَقَالَ (اَبِالْقَتْلِ تُهَدِّدُنِي يَا ابْنَ زِيَادٍ اَمَا عَلِمْتَ اَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ. ثُمَّ اَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بِعَلِي بْنِ الْحُسَيْنِ ع وَ اَهْلِ بَيْتِهِ فَحَمَلُوا اِلَى بَيْتٍ فِي جَنْبِ الْمَسْجِدِ الْاَعْظَمِ. فَقَالَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِي ع : لَا يَدْخُلُنَّ عَلَيْنَا عَرَبِيَّةٌ اِلَّا اَعْمُ وَلَدٍ اَوْ مَمْلُوكَةٌ فَاِنَّهُنَّ سُبَّيْنٌ كَمَا سُبَّيْنَا. ثُمَّ اَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع ، فَطِيفَ بِهِ فِي سُكَّ الْكُوفَةِ. ترجمه : ابن زياد گفت : چنین نیست بلکه به دست خدا کشته شد. آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: (الله يتوفي)؛ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد. ابن زياد گفت : آیا تو را جرات بر جواب من است ، این مرد را ببرید و گردنش را بزنید. زینب خاتون عليه السلام فرمود: ای پسر زیاد! از ما احدي را زنده نداشتی ، اگر می خواهی او را بکشی پس مرا هم به قتل برسان ! حضرت سید الساجدين عليه السلام هب عمه مکرمه خود، فرمود: ای عمه ! لحظه ای آرام باش تا با این لعین سخن گویم سپس متوجه ابن زياد شد و فرمود: ای پسر زیاد! همانا مرا به کشتن می ترسانی ، آیا نمی دانستی کشته شدن برای ما عادت است و کرامت ما در شهادت است ؟ آنگاه ابن زياد بد بنياد حکم خود که سید سجاد عليه السلام و سایر اهل بیت امام عباد را در خانه ای که جنب مسجد اعظم کوفه بود، وارد نمودند زینب خاتون عليه السلام فرمود: هیچ کس از زنان کوفه به نزد ما نمی آمد مگر ام ولد و کنیزکان ؛ زیرا ایشان هم مانند ما به بلای اسیری مبتلا شده بودند و به این مرد لعین حکم نمود که سر مطهر امام مبین و فرزند سید المرسلین را در کوچه های شهر کوفه بگردانند و چه مناسب است که اشعار یکی از دانشمندان را که در مصیبت فرزند متن عربي : وَ يَحِقُّ لِي اَعْنِ اَعْتَمَلْ هُنَا اَعْيَابَاتَا لِبَعْضِ دَوِي الْعُقُولِ، يَرْتِي بِهَا قَتِيلًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ ص فَقَالَ: رَأْسُ ابْنِ بَنْتٍ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهُ لِلنَّاطِرِينَ عَلِي قَنَاقَةَ يُرْفَعُ وَ الْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَ بِمَسْمَعٍ لَا مُنْكَرُ مِنْهُمْ وَ لَا مُتَفَجِّعُ كَحُلَّتْ بِمَنْظَرِكَ الْعُيُونُ عَمَايَةً وَ اَصَمَّ رُزْءُكَ كُلَّ اُذُنٍ تَسْمَعُ اَعْيَقْتَ اَعْجَفَانَا وَ كُنْتَ لَهَا كَرِي وَ اَعْتَمْتَ عَيْنَا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهْجَعُ مَا رَوْضَةُ اِلَّا تَمَنَّتْ اَنَّهَا لَكَ حُفْرَةٌ وَ لِحَظِّ قَبْرِكَ مَضْجَعُ قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ اَنَّ ابْنَ زِيَادٍ صَعِدَ الْمُنْبَرَ فَحَمَدَ اللَّهَ وَ اَعْتَنِي عَلَيْهِ وَ قَالَ فِي بَعْضِ كَلَامِهِ: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اَعْظَمَ الْحَقَّ وَ اَهْلَهُ وَ نَصَرَ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اَعْشِيَاعَهُ وَ قَتَلَ الْكَذَّابَ بَنَ الْكَذَّابِ!!! ترجمه : رسول خدا صلي الله عليه و آله انشاء نموده و در اینجا ذکر کنیم : (راس ابن)؛ یعنی بسیار شگفت است که سر فرزند دختر

پیامبر و نور دیده وصی پیامبر را بر بالای نیزه نمایند تا مردم به آن نظاره کنند و در همان حال آنانکه خود را از اهل اسلام می دانند این داهیه عظمی را ببیند و به گوش خود بشنوند و مع ذلك نه در مقام انکار این امر تشنیه باشند و نه بر این مصیبت عظمی گریه و ناله نمایند ای نور چشم زهرا دیدار رویت چشمان کور را بینا و اندون ذکر مصیبت تو گوشهای شنوا را کر نموده . تو با شهادتت چشمان دوستانت را که از خیال تو راحت بودند، بیدار کردی و چشمان دوستانت را که هرگز از ترس شوکت تو به خواب نمی رفت خوابانیدی ای حسین ! هیچ بقعه ای در روی زمین نیست مگر آنکه تمنا می کند که کاش محل قبر و آرامگاه ابدی تو باشد. شهادت عبدالله عقیف از دی راوی گوید: سپس ابن زیاد بر بالای منبر رفت و آن خناس ناسپاس در آغاز سخن ، سپاس و حمد الهی را از راه افسون بگفت و از جمله سخنان که بر زبان بریده براند این بود که حمد خدا را که حق و اهل حق را ظاهر نمود و امیر المؤمنین یزید و پیروانش را نصرت بخشید و کذاب فرزند کذاب را بکشت . متن عربی : فَمَا زَادَ عَلَي هَذَا الْكَلَامِ شَيْئًا، حَتَّى قَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَقِيفٍ الْأَزْدِيُّ وَ كَانَ مِنْ خِيَارِ الشَّيْعَةِ وَ زُهَادِهَا وَ كَانَتْ عَيْنُهُ الْيُسْرَى ذَهَبَتْ فِي يَوْمِ الْجَمَلِ وَ الْأُخْرَى فِي يَوْمِ صِفِّينَ وَ كَانَ يُلَازِمُ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ فَيُصَلِّي فِيهِ إِلَّا اللَّيْلَ فَقَالَ: يَا بَنَ مَرْجَانَةَ، إِنَّ الْكَذَّابَ اعْتَنَتْ وَ أَبُوكَ وَ مَنْ اسْتَعْمَلَكَ وَ أَبُوهُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، اعْتَقَلْتُمُونَ أَوْلَادَ النَّبِيِّينَ وَ تَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَي مَنَابِرِ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ الرَّاوي : فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَ قَالَ: مَنْ هَذَا الْمُتَكَلِّمُ؟ فَقَالَ: إَعْنَا الْمُتَكَلِّمُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، اعْتَقَلْتُ الذَّرِيَّةَ الطَّاهِرَةَ الَّتِي قَدْ أَدَّاهَبَ اللَّهُ عَنْهَا الرَّجْسَ وَ تَزَعَّمُ اعْنَاكَ عَلَي دِينِ الْأَسْلَامِ. وَاعْوِثَاهُ أَعْيَنَ أَوْلَادُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ يَنْتَقِمُونَ مِنْ طَاغِيَتِكَ اللَّعِينِ بَنِي اللَّعِينِ عَلَي لِسَانِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . قَالَ الرَّاوي : فَازْدَادَ غَضَبُ ابْنِ زِيَادٍ تَرْجَمَهُ : پس مجال زیاده از این سخنان بر ابن زیاد نماند که عبدالله بن عقیف از دی - رضوان الله علیه - از جای برخاست و او مردی بود از اخیار شیعه شاه اولیاء علی مرتضی علیه السلام و از جمله زهاد بود و چشم چپ او در رکاب حضرت امیر علیه السلام در جنگ جمل از دستش دفته بود و دیده دیگرش را هم در جنگ صفین تقدیم امیر المؤمنین علیه السلام نموده بود و پیوسته ایام را در مسجد جامع کوفه تا شب به عبادت مشغول بود - و فرمود: ای ابن زیاد! کذاب تویی و پدر و آن کسی که تو را امیر کرده و پدر آن لعین . همانا ای دشمن خدا، اولاد انبیا را مقتول ساخته و بر بالای منبر مؤمنان این چنین سخنان می رانید؟ راوی گوید: ابن زیاد بدبنیاد در غضب شد گفت : این سخنگو کیست ؟ عبدالله فرمود: منم سخنگو ای دشمن خدا، آیا به قتل می رسانی ذریه طاهره رسول صلی الله علیه و آله را که خدای عزوجل رجس و پلیدی را از آنان برداشته و با این همه گمان داری که بر دین اسلام هستی و مسلمانی ؟ آنگاه عبدالله فریاد و اغوئه بر آورد که کجایند فرزندان مهاجرین و انصار که داد آل رسول را از جبار متکبر لعین یزید بن معاویه بی دین ، بستانند انتقام از آن

ناستوده بي دين كه رسول رب العالمين او را لعنت کرده است ، بگيرند. راوي گوید: از سخنان آتشين عبدالله عفيف ، رگهاي گردن ابن زياد ملعون باد کرده و خشم و غضبش افزون گشت و گفت : اين مرد متن عربي : حَتَّى اُتِفَخْتُ اَعْوَدَاجُهُ وَ قَالَ: عَلَيَّ بِهِ قَتَابَرَتِ الْجَلَاوِزَةُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ لِيَأْخُذُوهُ ، فَقَامَتِ الْأَشْرَافُ مِنَ الْأَزْدِ مِنْ بَنِي عَمَّةٍ فَخَلَّصُوهُ مِنْ أَيْدِي الْجَلَاوِزَةِ وَ أَخْرَجُوهُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ وَ انْطَلَقُوا بِهِ إِلَى مَنْزِلِهِ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اذْهَبُوا إِلَيَّ هَذَا الْأَعْمَى اءَعْمَى الْأَزْدِ، اءَعْمَى اللَّهِ قَلْبُهُ كَمَا اءَعْمَى عَيْنُهُ فَأَعْتُونِي بِهِ. قَالُوا: فَانْطَلِقُوا إِلَيْهِ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ الْأَزْدَ اجْتَمَعُوا وَ اجْتَمَعَتْ مَعَهُمْ قَبَائِلُ الْيَمَنِ لِيَمْنَعُوا صَاحِبَهُمْ. قَالَ: وَ بَلَغَ ذَلِكَ ابْنُ زِيَادٍ فَجَمَعَ قَبَائِلَ مُضَرَ وَ ضَمَّهُمْ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ أَمَرَهُمْ بِقِتَالِ الْقَوْمِ. قَالَ الرَّاوي : فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ بَيْنَهُمْ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعَرَبِ. قَالَ: وَ وَصَلَ أَصْحَابُ ابْنِ زِيَادٍ إِلَى دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَفِيْفٍ فَكَسَرُوا الْبَابَ وَ اقْتَحَمُوا عَلَيْهِ. فَصَاحَتْ ابْنَتُهُ: اءَاتَاكَ الْقَوْمُ مِنْ حَيْثُ تَحْذَرُ. فَقَالَ لَا عَلَيْكَ نَاوليني سَيْفِي ، فَنَاولَتْهُ إِيَّاهُ، ترجمه : جسور را به نزد من بياوريد! در اين هنگام ماعمران ابن زياد از هر جاني دويدند كه عبدالله را بگيرند و از سمت ديگر بزرگان و اشراف قبيله بني ازد كه عمرو زادگان وي بودند به حمايت او برخاستند و عبدالله را از دست ايشان رهايي دادند و از در مسجد بيرونش بردند و به خانه اش رسانيدند. ابن زياد لعين گفت : برويد آن كور قبيله ازد را به نزد من آورديد كه خداوند قلب او را نيز چون چشمانش كور کرده است راوي گفت : ماعمران ابن زياد به سوي او رفتند تا دستگيرش نمايند اين خبر به طائفه ازد رسيد و آنها جمع شدند و قبائل يمن نيز به آنها پيوستند تا عبدالله را از آن مهلكه ها برهانند. راوي گوید: چون ابن زياد از اين اجتماع و وحدت مطلع شد، قبائل (مضر) را جمع کرده و محمد بن اشعث را فرمانده آنها کرده و امر نمود كه با قبيله بجنگند. راوي گوید: جنگ عظيمي فيمابين ايشان در گرفت تا آنكه جمع كثيري از قبائل عرب به قتل رسيد و لشكر ابن زياد تا درب خانه عبدالله پيشروي کرده و در را شكسته و داخل خانه شدند و بر سر عبدالله بن عفيف هجوم آوردند دختر عبدالله فرياد بر آورد كه پدرجان ، مواظب باش لشكر دشمن از آنجايي كه بيم داشتني اينك وارد شدند. عبدالله گفت : اي دخترم نترس و شمشير مرا به من برسان چون متن عربي : فَجَعَلَ يَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ وَ يَقُولُ: اءَنَا ابْنُ ذِي الْفَضْلِ عَفِيْفٍ الطَّاهِرِ عَفِيْفُ شَيْخِي وَ ابْنُ اُمِّ عَامِرٍ كَمْ دَارِعَ مِنْ جَمْعِكُمْ وَ حَاسِرٍ وَ بَطَلٍ جَدَلْتُهُ مُغَاوِرٍ قَالَ: وَ جَعَلَتْ ابْنَتُهُ تَقُولُ: يَا اءَبَتِ لَيْتَنِي كُنْتُ رَجُلًا اءُخَاصِمُ بَيْنَ يَدَيْكَ هَؤُلَاءِ الْفَجْرَةَ قَاتِلِي الْعَثْرَةَ الْبَرَرَةَ قَالَ: وَ جَعَلَ الْقَوْمُ يَدُورُونَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَهَةٍ كَذَا حَتَّى تَكَاثَرُوا عَلَيْهِ وَ اءَحَاطُوا بِهِ. فَقَالَتْ ابْنَتُهُ: وَ اذْلَاهُ يُحَاطُ بِاَبِي وَ لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ يَسْتَعِينُ بِهِ. فَجَعَلَ يُدِيرُ سَيْفَهُ وَ يَقُولُ: اءُقْسِمُ لَوْ يَفْسَحُ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي ترجمه : شمشير را به دست گرفت ماعمران را از خود دور مي ساخت و اين ابيات را به رجز مي خواند: (انا ابن ذي؛ يعني منم فرزند عفيف كه پاك از عيوب است و صاحب فضيلتهاست

پدرم (عفیف) و من فرزند ام عامرم (که در نجابت و اصالت معروف است) چه بسیار اوقات در صفین و غیره با مردان شجاع و زره پوش شما جنگیدم (و ایشان را به خاک هلاکت انداختم). راوی گوید: دخترش در مقام افسوس به پدر می گفت: ای کاش من نیز مرد بودم و امروز در حضور چون تو پدر غیور، با دشمنان بدتر از کافر، می جنگیدم! راوی گوید: آن قوم بی حیا از هر جانب بر دور عبدالله حلقه زدند و او به تنهایی دشمن را از خود دفع می نمود و آنها را قدرتی نبود که بر او دست یابند و از هر طرف که می خواستند هجوم آوردند، دختر به پدر می گفت: دشمن از فلان سمت به تو رسید و او فوراً آنها را دفع می نمود تا اینکه همگی در يك آن بر سر او هجوم آوردند و او را مانند نگین در میان گرفتند. دختر فریاد و اذلاه بر آورد که پدرم را دشمن در میان گرفته و یآوری ندارد که به او کمک نماید. عبدالله پاك دین دفع آن جماعت بی دین از خویش می نمود و شمشیر را به هر سمت دوران می داد و این شعر را می خواند: (اقسم لو....)؛ یعنی به خدا سوگند که اگر مرا بینایی نبود البته کار را بر شما تنگ گرفته بودم ولی چه حاصل که از نعمت بینایی محروم. متن عربی: قَالَ الرَّاوي فَمَا زَالُوا بِهِ حَتَّى اَعْخَذُوهُ، ثُمَّ حُمِلَ فَأَدْخِلَ عَلَيَّ ابْنُ زِيَادٍ فَلَمَّا رَأَاهُ قَالَ أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اَعْزَاكَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَفِيْفٍ يَا عَدُوَّ اللَّهِ وَ بِمَاذَا اَعْزَانِي اللَّهُ. اَعْقَسِمَ لَوْ فُرِّجَ لِي عَنْ بَصَرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَاذَا تَقُولُ يَا عَبْدُ اللَّهِ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ؟ فَقَالَ يَا عَبْدُ بَنِي عِلَاجٍ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ شَتْمَهُ مَا اَعْنَتْ وَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ اِسَاءَ اَعْمَ اَعْحَسَنَ وَ اَصْلَحَ اَعْمَ اَعْفَسَدَ وَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَلِي خَلْقِهِ يَقْضِي بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ عُثْمَانَ بِالْعَدْلِ وَ الْحَقِّ وَ لَكِنْ سَلَّنِي عَنْكَ وَ عَنْ أَبِيكَ وَ عَنْ يَزِيدَ وَ اَبِيهِ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَ اللَّهُ لَا سَاءَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ اَعُو تَذُوقَ الْمَوْتِ غُصَّةً بَعْدَ غُصَّةٍ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَفِيْفٍ: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اَمَا اَنِي قَدْ كُنْتُ اَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي اَعَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ مِنْ قَبْلِ اَعَنْ تَلِدَكَ اُمُّكَ ترجمه: راوی گوید: لشکر دست از احاطه او برداشتند تا آنکه آن مؤمن متفی را دستگیر کردند و به نزد ابن زیاد بردند عبيدالله لعین چون چشمش به عبدالله افتاد گفت: حمد خدا را که تو را خوار نمود! عبدالله گفت: ای دشمن خدا! از چه جهت خدا مرا خوار نمود؟ والله! اگر چشمان من بینا بود، راه را بر شما تنگ می کردم و روزگار را بر شما سیاه می ساختم ابن زیاد گفت: ای دشمن خدا! اعتقاد تو درباره عثمان بن عفان چیست؟ عبدالله گفت: ای پسر غلام قبيله بني علاج وای پسر مرجانه و فحش دیگر داده و گفت: تو را با عثمان چه کار است بدکار یا نیکوکردار باشد امر امت را به صلاح آورده باشد یا آنکه فاسد نموده و خداوند تبارك و تعالی والي و حاکم خلق خویش است او خود در میان مردم و عثمان حکم به حق صادر خواهد کرد ولکن مرا از حال خود و پدريت و یزید و پدرش بپرس. ابن زیاد گفت: به خدا سوگند که بعد از این هیچ چیز سؤ ال نخواهم نمود تا آنکه جرعه جرعه مرگ را بجشي. عبد الله گفت: (الحمد لله رب العالمين!) من همیشه از درگاه باري

مُحَقَّرُ إِلَيَّ الشَّامُ كَمَا يُسَارُ بِسَبَابِ الْكُفَّارِ، يَصْفَحُ وَجُوهَهُنَّ أَهْلُ الْأُفْطَارِ. ترجمه : در اسیر و دستگیر کردید و برخی را به خونشان آغشته ساختید؛ این قسم رفتار پاداش نصیحت های من نبود که شما را پند دادم به اینکه مبدا بعد از من با خویشان من رفتار بد و ناخوشایند نمایید! چون آن روز به شب رسید، جمیع اهل مدینه صدای هاتفی را شنیدند که این ابیات را به آواز بلند می خواند: (ایها.....)؛ یعنی ای گروهی که حسین بن علی را کشتید و هب حق او جاهل بودید، بشارت باد مرا شما را به عذاب و شکنجه روز قیامت ، همه اهل آسمان از پیغمبران و مالک دوزخ و هم قبایل ملانکه برای شما نفرین می کنند. شما لعنت کرده شدید بر زبان سلیمان بن داود و موسی بن عمران و عیسی بن مریم . فرستادن اسیران به شام اما یزید بن معاویه - علیهما الهاویه -، چون نامه ابن زیاد بدنھا به دست آن سر کرده اهل عناد رسید بر مضمون نام مطلع گشت در جواب ابن زیاد، نوشت که سر مطهر فرزند ساقی کوثر را با سرھای جوانان و یاران آن جناب که در رکاب آن حضرت شهید شده بودند با کالاهای و حشم و زنان اهل بیت و عیالات آن جناب ، روانه شام نماید. ابن زیاد پلید نیز به موجب طاعت امر یزید، محفر بن ثعلبه عانذی را طلب نمود و سرھای مقدس و اسیران و زنان را به آن ملعون سپرد و روانه شام محنت انجام نمود. آن شقی ، اهل بیت عصمت طھارت را مانند اسیران کفار، دیار به دیار با ذلت و انکسار به قسمی که مردم به تماشای آنها می آمدند، به شام خراب شده آورد. متن عربی : رَوِيَ ابْنُ لَهِيْعَةَ وَ غَيْرُهُ حَدِيثًا اَعْخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ، قَالَ: كُنْتُ اَعْطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَاذَا اَعْنَا بِرَجُلٍ يَقُولُ: اَعْلَلَهُمْ اَغْفِرْ لِي وَ مَا اَعْرَاكَ فَاَعْلًا. فَقُلْتُ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَقُلْ هَذَا، فَإِنَّ دُنُوبَكَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ قَطْرِ الْأَمْصَارِ وَ وَرَقِ الْأَشْجَارِ فَاسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ غَفَرَهَا لَكَ، أَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. قَالَ: فَقَالَ لِي: اءَدُنْ مِنِّي حَتَّى اءُخْبِرَكَ بِقِصَّتِي ، فَأَعْتَبْتُه، فَقَالَ: اَعْلَمْ اَعْنَا كُنَّا خَمْسِينَ نَفَرًا مِمَّنْ سَارَ مَعَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عِ الْي الشَّامِ، فَكُنَّا إِذَا اَعْمَسْنَا وَضَعْنَا الرَّأْسَ فِي تَابُوتٍ وَ شَرَبْنَا الْخَمْرَ حَوْلَ التَّابُوتِ، فَشَرَبَ اءَصْحَابِي لَيْلَةً حَتَّى سَكَرُوا، وَ لَمْ اءَشْرَبْ مَعَهُمْ. فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ سَمِعْتُ رَعْدًا وَ رَأَيْتُ بَرْقًا، فَاذَا اءَبْوَابُ السَّمَاءِ قَدْ فُتِحَتْ، وَ نَزَلَ آدَمُ ع وَ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْحَاقُ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ نَبِيُّنَا مُحَمَّدٌ ص وَ عَلَيْهِمْ اءَجْمَعِينَ، وَ مَعَهُمْ جِبْرِئِيلُ وَ خَلْقٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. ترجمه : (ابن لهيعه) و غير او روايت کرده اند که خلاصه و محل حاجت از آن خبر آن است که مي گوید: در بيت الله الحرام طواف مي کردم ناگاه مردی را دیدم که گفت : خداوندا! مرا بيمارز؛ اگر چه گمان ندارم که بيمارزي ! من به او گفتم : اي بنده خدا! از خدای تعالی پيرھيز و چنین سخنان باطل نگو؛ زیرا اگر گناهانت به مثابه قطرات باران يا برگ درختان باشد و تو استغفار نمایی ، خدای عزوجل گناهانت را مي بخشد که غفور و رحيم است . آن مرد گفت : به نزد من بيا تا قصه خویش را به تو حکايت نمايم . من به نزدش رفتم گفتم : بدان که من با چهل و نه نفر ديگر همراه سر نازنين حضرت امام عليه السلام به شام رفتيم و برنامه ما اين بود که

چون شب می شد آن سر مبارك را در میان تابوت می گذاردیم و بر دور آن تابوت جمع می شدیم و به شرابخواری می پرداختیم . پس شبی از شبه رفیقان من به عادت شبهای پیش به شرب خمر مشغول شدند و مستت گشتند و من آن شب لب به شراب نزدم و چون شب کاملاً تاریک شد، او از رعدی به گوشم رسید و برقی را مشاهده کردم و ناگهان دیدم درهای آسمان باز گردید، حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق و پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله از آسمان نازل شدند و جبرئیل با گروهی از ملائکه در خدمت ایشان بودند. متن عربی : فَدَنَا جِبْرِئِيلُ مِنَ التَّابُوتِ، فَأَخْرَجَ الرَّأْسَ وَ ضَمَّهُ إِلَى نَفْسِهِ وَ قَبَّلَهُ، ثُمَّ كَذَلِكَ فَعَلَ الْأَنْبِيَاءُ كُلُّهُمْ، وَ بَكَى النَّبِيُّ ص عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع وَ عَزَاهُ الْأَنْبِيَاءُ. وَ قَالَ لَهُ جِبْرِئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَني أَعْنُ أَعْطِيكَ فِي أَمْرِكَ، فَإِنْ أَمَرْتَنِي زَلَزَلْتُ الْأَرْضَ بِهِمْ، وَ جَعَلْتُ عَلَيْهَا سَافِلَهَا كَمَا فَعَلْتُ بِقَوْمِ لُوطٍ. فَقَالَ النَّبِيُّ: لَا جِبْرِئِيلُ، فَإِنَّ لَهُمْ مَعِيَ مَوْقِفًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ جَاءَ الْمَلَائِكَةُ نَحُونَا لِيَقْتُلُونَا. فَقُلْتُ: أَيْلَامَان، أَيْلَامَانْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: أَذْهَبُ، فَلَا عَقَرُ اللَّهِ لَكَ. وَ رَأَيْتُ فِي (تَذْيِيل) مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ شَيْخِ الْمُحَدِّثِينَ بِبَغْدَادَ فِي تَرْجَمَةِ عَلِيِّ بْنِ نَصْرِ الشُّبُوكِيِّ بِإِسْنَادِهِ زِيَادَةً فِي هَذَا الْحَدِيثِ مَا هَذَا لَفْظُهُ: قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ حَمَلُوا بِرَأْسِهِ جَلَسُوا يَشْرَبُونَ وَ يَجِيئُهُمْ بَعْضُهُمْ بِالرَّأْسِ فَخَرَجَتْ يَدُ وَ كَتَبَتْ بِقَلَمٍ حَدِيدٍ عَلَيَّ الْحَاطِطُ: تَرْجَمَهُ : جبرئیل به نزدیک آن تابوت که سر مطهر در آن بود رفته و آن را بیرون آورد و بر سینه خود چسبانید و بوسید سایر انبیاء علیه السلام هم مانند جبرئیل ، آن سر مبارك را زیارت می کردند و حضرت رسول به محض دیدن سر نازنین ، گریه می نمود و انبیاء علیه السلام به او تعزیت می گفتند. جبرئیل به خدمتش عرضه داشت : یا محمد! به درستی که خداوند عزوجل مرا امر فرموده که مطیع فرمانت باشم به آنچه که در حق خداوند عزوجل مرا امر فرموده که مطیع فرمانت باشم به آنچه که در حق آمت خود بفرمایي به جا آوردم ؛ اگر می فرمایي زمین را به زلزله در آورم تا سطح زمین از زیر ایشان برگردانم چنانکه بر قوم لوط چنین کردم . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنین منما؛ زیرا مرا با امت و عده گاهی است در روز قیامت در حضور پروردگار عالمیان پس ملائکه به سوي ما آمدند تا ما را به قتل رسانند، من فریاد الامان به سوي پیامبر عالمیان ، بر آوردم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: برو خدا تو را نیامرزد! در کتبا (تذیل) محمد بن نجار شیخ المحدثین بغداد دیدم که در ذکر حالات علی بن نصر شبوکي ، به اسناد خود همین روایت را ذکر نموده بود زیادتی این الفاظ که مذکور می گردد که گفت : چون حضرت امام حسین به درجه شهادت نائل آمد - سر مطهر آن جناب را هب سوي شام خراب ، می بردند و در هر منزلی که فرود می آمدند، حمل کنندگان آن سر مقدس ، می نشستند و شراب زهر مار می کردند و بعضی از ایشان آن سر انور را به نزد بعضی دیگر می آورد، پس در آن

حين دستي از غيب بيرون آمد و با قلم آهني اين شعر را بر ديوار نوشت : متن عربي : شَفَاعَةُ
جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا بِذَلِكَ تَرَكُوا الرَّأْسَ وَ هَرَمُوا. قَالَ الرَّاوي : وَ سَارَ الْقَوْمُ
بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ وَ الْاَسْرِي مِنْ رِجَالِهِ، فَلَمَّا قَرَّبُوا مِنْ دِمَشْقَ دَنَتْ اَعْمُ كُلُّهُمْ مِنَ الشَّمْرِ - وَ
كَانَ مِنْ جُمْلَتِهِمْ - فَقَالَتْ: لِي الْيَكْ حَاجَةٌ. فَقَالَ: وَ مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَتْ: اِذَا دَخَلْتُ بِنَا الْبَلَدَ فَاحْمِلُنَا فِي
دَرْبٍ قَلِيلٍ النَّظَارَةِ، وَ تَقَدَّمَ اِلَيْهِمْ اَعْنُ يُخْرِجُوا هَذِهِ الرُّؤُوسَ مِنْ بَيْنِ الْمَحَامِلِ وَ يُنَحُّونَا عَنْهَا، فَقَدْ
خَزَيْنَا مِنْ كَثْرَةِ النَّظَرِ الْيَنَا وَ نَحْنُ فِي هَذِهِ الْحَالِ. فَأَعَمَرَ فِي جَوَابِ سُؤَالِهَا: اَعْنُ تُجَعَلَ الرُّؤُوسُ
عَلَى الرَّمَاحِ فِي اَعْوَاسِ الْمَحَامِلِغِيَا مِنْهُ وَ كُفِّرَا - وَ سَلَكَ بِهِمُ النَّظَارَةَ عَلَي تِلْكَ الصَّفَةِ، حَتَّى
اَعْتَبَى بِهِمْ بَابَ دِمَشْقَ، فَوَقَفُوا عَلَي دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ حَيْثُ يُقَامُ السَّنَى. ترجمه : (اثر جو
امة....؛) يعني آيا امتي كه حسين عليه السلام را كشتند چون در روز قيامت اميد شفاعت جد او
را دارند؟! ماموران ابن زياد چون اين صحنه راديدند، همگي بگريختند، (33) راوي گويد:
گماشتگان ابن زياد، اسيران و اهل بيت عصمت عليه السلام و مبارك امام عليه السلام را به
سمت شام شوم حركت دادند همين كه به نزديك دمشق رسيدند، ام كلثوم عليه السلام به شمر بن
ذي الجوشن ، فرمود: مرا به تو حاجتي است . شمر گفت : حاجت چيست ؟ ام كلثوم فرمود:
چون ما را داخل شهر مي نماييد از دروازه اي بريد كه تماشا چيان و تردد كنندگان در آن كم
باشند؛ و به لشكريان خود بسپار كه سرها را از ميان محمل ها و كجاوه ها بيرون آورند و
اندكي از ما دور ببرند؛ تا خواري و خفت ما مقداري كم شود. آن نانچيب از راه بغي و عدوان
و كفر و طغيان بر ضد خواهش آن مكرمه دوران ، امر نمود كه سرها را بر بالاي نيزه زدند و
در وسط محمل ها نگاه داشتند و آل رسول را بر همين حال از راهي وارد دمشق نمودند كه
از دحام خلق در آن بسيار بود. سپس ايشان را بر در مسجد جامع نگاه داشتند، در آن مكاني كه
اسيران كفار را نگاه مي داشتند! متن عربي : وَ رُوي اَعْنُ بَعْضُ التَّابِعِينَ لَمَّا شَاهَدَ رَأْسَ
الْحُسَيْنِ ع بِالْشَّامِ اَخْفَى نَفْسَهُ شَهْرًا مِنْ جَمِيعِ اَصْحَابِهِ، فَلَمَّا وَجَدُوهُ بَعْدَ اَذْ فَقَدُوهُ سَاءَلُوهُ عَنْ
سَبَبِ ذَلِكَ، فَقَالَ: اَعْلَا تَرَوْنَ مَا نَزَلَ بِنَا، ثُمَّ اَعْنَشَاءُ يَقُولُ: جَاؤَا بِرَأْسِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ مُتْرَمِّلًا
بِدِمَائِهِ تَرْمِيلًا وَ كَأَنَّمَا بِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَارًا عَامِدِينَ رَسُولًا قَتَلُوكَ عَطَشَانَا وَ لَمَّا
يَتَرَقَّبُوا فِي قَتْلِكَ التَّنْزِيلَ وَ التَّأْوِيلَ وَ يُكَبِّرُونَ بِاعْنُ قَتَلْتَ وَ اَعْنَمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَ قَالَ
الرَّاوي : جَاءَ شَيْخٌ، فَذَنَا مِنْ نِسَاءِ الْحُسَيْنِ ع وَ عِيَالِهِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ - وَ قَالَ: اَعْلَحَمَدُ لِلَّهِ
الَّذِي قَتَلَكُمْ وَ اَهْلَكُمْ وَ اَعْرَاحَ الْبِلَادَ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ اَعْمَكَنَ اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ!!! فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ
بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (يا شَيْخُ! هَلْ تَرْجَمُهُ : روايت شده است كه يكي از فضلاي تابعين اصحاب
رسول صلي الله عليه و آله چون سر مطهر حضرت سيد الشهداء عليه السلام را در ميان آن
جمع مشاهده كرد، مدت يك ماه از اهل و اولاد و اصحاب خود متواري گشته و پنهان شد؛ چون
او را يافتند و علت اختفايش را پرسيدند، گفت : آيا نمي بينيد كه چه خاك بر سر ما ريخته شد و

www.Theology-Club.Blogfa.com

عربي : قَالَ الرَّاوي : بَقِيَ الشَّيْخُ سَاكِتًا نَادِمًا عَلَيَّ مَا تَكَلَّمْتُ بِهِ، وَ قَالَ : تَاللَّهِ أَنْتُمْ هُمْ؟! فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (تَاللَّهِ أَنَا لَنَحْنُ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ، وَ حَقٌّ جَدُّنَا رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا لَنَحْنُ هُمْ). قَالَ : فَبَكَى الشَّيْخُ وَ رَمَى عِمَامَتَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ : اءَلَلَهُمَّ أَنِّي اءَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ ص مِنْ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ. ثُمَّ قَالَ : هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ : (نَعَمْ، إِنْ تُبْتَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ اءَنْتَ مَعَنَا). فَقَالَ : اءَنَا تَائِبٌ. فَبَلَغَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ حَدِيثَ الشَّيْخِ، فَأَعَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ. قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ اءُذْخِلَ ثَقَلُ الْحُسَيْنِ ع وَ نِسَاؤُهُ وَ مَنْ تَخَلَّفَ مِنْ اءَهْلِهِ عَلَيَّ يَزِيدَ، وَ هُمْ مُقَرَّنُونَ فِي الْحَبَالِ. ترجمه : راوي گوید: آن پیرمرد پس از استماع این کلام از فرزند خیر الانام زبان از گفتار فروبست و از گفته های خود پشیمان گشت و از روی شگفت و تحجب ، آن حضرت را سوگند داد که آیا شما همان اهل بیت حضرت رسول هستید؟! امام زین العابدین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که ما همان اهل بیت پیامبریم و در این خصوص مجال هیچ شک و شبهه ای نیست و به حق جد ما رسول صلی الله علیه و آله سوگند که ما بیم اهل بیت خاتم الانبیاء پیرمرد چون از حقیقت حال مطلع گشت اشک از چشمانش جاری گردید و عمامه را از سر برداشت و بر زمین انداخت و سر را به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا! من بیزارم از آن کسی که دشمن آل محمد است چه از جن باشد و چه انس سپس عرض نمود: آیا توبه من قبول می شد؟ امام علیه السلام فرمود: اگر تو به نمایی ، خدا توبه تو را می پذیرد و تو در آخرت با ما خواهی بود آن پیرمرد عرض نمود: من از کردار خویش توبه کردم و نادم شدم چون این خبر به یزیدبن معاویه - علیهما الهاویه - رسید، حکم نمود آن پیرمرد را به قتل رساندند. سر نازنین امام حسین علیه السلام در مجلس یزید راوي گوید: بعد از آن ، سر نازنین امام حسین علیه السلام را با زنان و کودکان آن امام مبین ، به مجلس یزید بی دین بردند به هیئتی که همه ایشان را به يك ریسمان بسته بودند و چون با آن حالت وارد مجلس متن عربي : فَلَمَّا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُمْ عَلَي تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (اُئْتِشِدُكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ، مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص لَوْ رَأَانَا عَلَي هَذِهِ الصَّفَةِ)، فَأَعَمَرَ يَزِيدُ بِالْحَبَالِ فَقَطَعَتْ. ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ ع بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ اءَجْلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ لِئَلَّا يَنْظُرْنَ إِلَيْهِ، فَرَأَاهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع فَلَمْ يَأْكُلِ الرُّؤُوسَ بَعْدَ ذَلِكَ اءَبَدًا. وَ اءَمَّا زَيْنَبُ، فَأَنَّهُ لَمَّا رَأَتْهُ اءَهْوَتْ إِلَي جَنِبِهَا فَشَقَّتْهُ، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يَفْرَعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا بِنَّ مَكَّةَ وَ مِنِي ، يَا بِنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، يَا بِنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى . قَالَ الرَّاوي : فَأَبْكَتُ وَاللَّهِ كُلُّ مَنْ كَانَ حَاضِرًا فِي الْمَجْلِسِ، وَ يَزِيدُ سَاكِتٌ. ثُمَّ جَعَلْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيدَ تَتَدَبُّ الْحُسَيْنِ ع وَ تُنَادِي : يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَاهُ، يَا سَيِّدَ اءَهْلِ بَيْتِنَاهُ، يَا بِنَّ مُحَمَّدَاهُ، يَا رَبِيعَ الْارَامِلِ وَ الْيَتَامَى ، يَا قَتِيلَ اءَوْلَادِ الْاِدْعِيَاءِ. قَالَ الرَّاوي : فَأَبْكَتُ كُلُّ مَنْ سَمِعَهَا. ترجمه : یزید شدند در مقابلش ایستادند و حضرت سجاد علیه السلام فرمود: ای یزید! تو را به خدا سوگند می دهم به گمان تو اگر پیامبر، ما را به این هیئت

دیدار نماید چه می کند؟ یزید حکم کرد ریسمانها را بریدند و آل طه و یاسین را از قید طناب رها ساختند سپس یزید، سر مبارک امام علیه السلام را در پیش رو گذاشت و زنان را در پشت سر خود جای داد تا چشم ایشان به سر انور امام حسین علیه السلام نیفتد و لیکن جناب سیدالساجدین علیه السلام چشمش بر آن سر نازنین افتاد و بعد از آن صحنه دلخراش، دیگر تا آخر عمرش گوشت کله حلال گوشتی تناول نفرمود. و اما زینب خاتون علیه السلام چون سر مبارک برادر خود را بدید از شدت ناراحتی دست در گریبان برد چاک زد سپس به آواز غمناک فریاد و احسیناه برآورد به قسمی که ناله اش دلها را خراشید. راوی گوید: به خدا سوگند که همه آن کسانی که در مجلس یزید حضور داشتند از ناله جانسوز او به گریه و افغان افتادند و در آن حال خود آن پلید لب از گفتار فرو بست و ساکت بود. پس یکی از زنان بنی هاشم که در خانه یزید بود بی اختیار برای امام حسین علیه السلام بگریست و به آواز بلند با ناله و فغان گفت: یا حبیباه! یا سید اهل بیتاه یابن محمداه! راوی گفته که هر کس از آن اهل مجلس صدای آن زن را می شنید بی اختیار گریه می کرد. متن عربی: قَالَ: ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ بِقَضِيبٍ خَيْرَانَ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائَا الْحُسَيْنِ ع. فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَرَزَةَ الْأَسْلَمِيُّ وَقَالَ: وَيْحَكَ يَا يَزِيدُ، أَعَتَنَّاكَ بِقَضِيبِكَ تُغَرِّ الْحُسَيْنِ ع ابْنِ فَاطِمَةَ؟ أَعَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص يَرْشُفُ ثَنَائِيَّاهُ وَ ثَنَائِيَّاهُ الْخَيْرِ الْحَسَنِ ع وَ يَقُولُ: أَعَتْنُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَيْكُمَا وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاعَتُ مَصِيرَا. قَالَ الرَّاوي: فَغَضِبَ يَزِيدُ وَ أَمَرَ بِأَخْرَاجِهِ، فَأَخْرَجَ سَحْبًا. قَالَ: وَ جَعَلَ يَزِيدُ يَتَمَثَّلُ بِأَبْيَاتِ ابْنِ الزَّبْعَرِيِّ وَ يَقُولُ: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرِ شَهْدُوا جَزَعَ الْخَزَرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلُ فَاءَهُلُوا وَ سَتَهُلُّوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تُشَلْ قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَ عَدَلْنَاهُ بِبَدْرِ فَأَعْتَدَلْ ترجمه: در این بین یزید لعین چوب خیزران طلبید مکرر با آن چوب به دندان مبارک فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله می زد. در این هنگام ابو برزه اسلمی خطاب به آن بدتر از ارمنی، نمود و گفت: وای بر تو ای یزید! به چه جرات چنین جسارتی می نمایی و با چوب، به گوهر دندان حسین فرزند فاطمه اطهر می زنی؟ من گواهی می دهم که به چشم خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دندهای ثنایای حسن و حسن را می بوسید و می فرمود: (انتما سیدا... شما دو نفر سید و سرور جوانان اهل بهشت هستید، خدا بکش کشندگان شما را و لعنت کند آنها را و جایگاه ایشان جهنم باد که بد جایگاهی است. راوی گوید: پس یزید از این سخنان به خشم آمد و حکم داد که (ابو برزه) را از مجلسش بیرون افکنند. در این هنگام او را کشان کشان بیرون نمودند راوی گفت که یزید ملعون در مقام تمثیل به ابیات ابن زبعلی را که در هنگام شکست مسلمانان در جنگ احد به عنوان فتح نامه برای کفار قریش و اصحاب ابو سفیان در مکه انشاء نموده بود، همی ترنم و زمزمه داشت: (لایت اشیاخی ببدر.... یعنی ای کاش بزرگان قوم از قریش که در جنگ بدر کشته شدند) مانند عتبه، شیبه، ولید، ابوجهل و

غیره) در اینجا حاضر بودند و مشاهده می کردند چگونه طائفه خزرج که یاور رسول الله بودند، از شمشیرهای قریش به جزع و افغان آمده اند، تا از دیدن این صحنه، صداها به شادی بلند نمایند و صورتهایشان از شدت سرور و خرسندی، درخشنده متن عربی: لَعِبَتْ هَاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبَرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٍ نَزَلَ لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ أَنْ لَمْ أَعْنَقِمِ مِنْ بَنِي عَاحَمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ قَالَ الرَّاوي: فَقَامَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ وَ قَالَتْ: اءَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ اءَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اءَسَآؤُوا السُّوَايِ اَعَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ). اءَظَنَنْتُ يَا يَزِيدُ - حَيْثُ اءَخَذْتَ عَلَيْنَا اءَقْطَارَ الْاَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَءَصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا نُسَاقُ الْاِمَاءِ - اَعَنَّ بِنَا عَلَيَّ اللَّهُ هَوَانًا، وَ بِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةٌ!! وَ اَعَنَّ ذَلِكَ لِءَظِيمِ خَطْرِكَ عِنْدَهُ!! فَشَمَخْتَ بِاَعْنُفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عَظْفِكَ، جَذَلَانَ مَسْرُورًا، حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِفَةً، وَ الْاُمُورَ تَرْجَمَهُ: شود و بگویند م یزید دستت شل مباد که این چنین عمل نمودی و انتقام از بنی هاشم گرفتی. (این بیت از اشعار خود یزید است). ما بزرگان خزرج را در جنگ احد کشتیم و این معامله را با معامله بدر برابر داشتیم و جنگ بدر بر جنگ احد زیادتی ننمود. بنی هاشم به لعب، هوای سلطنت داشتند و اسلام را بهانه کردند؛ نزول وحی را حقیقتی نبود (مراد آن کافر از بنی هاشم جسارتت است نسبت به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله) از نسل خندف نبودمی اگر از اولاد احمد مختار انتقام خون کشتگان بدر را نمی کشیدم. (39) سخنرانی زینب کبری علیه السلام در مجلس یزید راوی گوید: در آن هنگام زینب کبری علیه السلام بر پا خاست و این خطبه را که دقایق نکاتش موسس دقایق ایمان و لطایف بیانش مزین کاخ ایقان است، ادا فرمود: (الحمد لله....)؛ سپاس بی قیاس ذات مقدس الهی را سزااست که ذرات ماسوی را به قبول اشته انوار وجود، پرورش داد و درود نامحدود بر احمد محمود رسول پروردگار و درود بر آل اطهار او باد. خداوند راست گفتار در کتاب معجز آثارش چنین تذکار فرمود: (ثم کان...) (40)؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال دمرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند! ای یزید! آیا چنین گمان بردی که چون اقطار زمین و آفاق آسمان را بر ما سخت تنگ گرفتی و راه چاره را بر رویمان محکم بسته داشتی به نحوی که سر انجام آن به اینجا رسید که مانند اسیران متن عربی: مُتْسِفَةً، وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا، فَمَهْلًا مَهْلًا، اءَنَسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اءَنَّمَا نُمْلِیْ لَهُمْ خَيْرٌ لَّا اءَنفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمْلِیْ لَهُمْ لِيَزِدَادُوا اِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ). اءَمِنْ اَلْعَدْلُ يَابْنَ الطُّلُقَاءِ تَحْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَ اَمَانُكَ وَ سَوْفَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا؟! قَدْ هَتَكْتَ سِتْرَهُنَّ، وَ اءَبْدَيْتَ وُجُوهُهُنَّ، تَحْدُو بِهِنَّ الْاَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ اِلَى بَلَدٍ، وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ اَهْلُ الْمَنَازِلِ وَ الْمَنَاقِلِ، وَ يَتَصَفَّحُ وُجُوهُهُنَّ الْاَقْرَبُ وَ الْبَعِيدُ، وَ الدُّنْيُ وَ الشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ، وَ لَا مِنْ حَمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ. وَ كَيْفَ تَرْتَجِي مُرَاقِبَةً مِنْ لَفْظِ قُوَّةِ اءَكْبَادِ الْاَزْكِيَاءِ، وَ نَبْتَ لَحْمِهِ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ؟! وَ كَيْفَ

لَا يَسْتَبْطِئُ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّنَفِ وَالشَّنَانِ وَالْأَضْغَانِ؟! ثُمَّ تَقُولُ
غَيْرَ مُتَأَتِّمٍ وَلَا مَسْتَعْظِمٍ: ترجمه: کفار ما را دیار به دیار کشانیدی، در نزد خدا موجب
خواری و مذلت ما و عزت و کرامت تو خواهد بود؟! بدین خیال باطل دماغ نخوت و تکبر را
بالا کشیدی و به اظهار شادمانی پرداختی و مانند متکبران به دامت نظر عجب و خود بینی
افکنیدی که اینک دست روزگار را به مراد خویش بسته و امور را منظم می پنداری، مگر نه
این است که سلطنت حقه ما خانواده رسول است که تو به ظلم و ستم آن را خالصه خود نمودی
؟! اینک آرام باش و به خود آیی و فرمان واجب الاذعان حضرت سبخان را از خاطر نسیان
منما که فرموده (و لا یحسبن)(41)؛ آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور
نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم، به سودشان است! ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه
بر گناهان خد بیفزایند و برای آنها، عذاب خوار کننده ای اسیری چو غلامان آزادشان نمود؛
اینک ادعای تو عدالت و دادگستری است که زنان و کنیزکان خود را در پس پرده عزت محترم
داری و از نامحرمان مستور نمایی (ولی) دختران پیغمبر را در حالی که پوشش مناسب
ندارند مانند اسیران در شهر بگردانی و در جلو دیدگان نامحرمان به تماشا بگذاری؟! و مردم
دور و نزدیک و پست و شریف با چشمان اهانت آمیزی به خاندان رسول خدا بنگرند در حالی
که از مردان آنان کسی را باقی نگذاشتی تایارو و حمایت آنها باشند چگونه می توان امید
رعایت از گروهی داشت که پاره های جگر پاکان متن عربی: لَا هُلُوَّ وَ سَتَهُلُّوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا: يَا
يَزِيدُ لَا تُسَلِّ مُنْتَحِيًا عَلَي ثَنِيَا اَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ تَنْكُثُهَا بِمُحْصَرَتِكَ. وَ كَيْفَ لَا
تَقُولُ ذَلِكَ، وَ قَدْ نَكَأَتِ الْقَرْحَةَ، وَ اسْتَأْصَلَتِ الشَّافَةَ بِارَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ ص وَ نُجُومِ
الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟! وَ تَهْتَفُ بِأَشْيَاخِكَ، زَعَمْتَ اَنَّكَ تُنَادِيهِمْ! فَلْتَرِدَنَّ وَشِيكََا مَوْرِدَهُمْ،
وَ لَتَوْدَنَّ اَنَّكَ سَلَلْتَ وَ بَكِمْتَ وَ لَمْ تُكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. اِءَلَّهُمْ خُذْ بِحَقِّنَا، وَ انْتَقِمْ مِمَّنْ
ظَلَمْنَا، وَ اَحْلِلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَانِنَا وَ قَتَلَ حُمَانِنَا. فَوَاللَّهِ مَا فَرَيْتَ اِلَّا جِلْدَكَ، وَ لَا حَزَزْتَ اِلَّا
لِحْمَكَ. وَ لَتَرِدَنَّ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ ص بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفَاكِ دِمَاءِ ذُرِّيَّتِهِ، وَ انْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي
عِثْرَتِهِ وَ لَحْمَتِهِ، وَ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَيُلْمُ شَعَثَهُمْ ترجمه: از دهان آنها فرو ریخته و گوشت
تن هایشان از خون شهیدان روییده! و چگونه در بغض و عدوات ما اهل بیت رسول صلی الله
علیه و آله کوتاهی تواند نمود آن کس که همیشه به چشم دشمنی و به دیده حسد و کینه به سوی
ما نگرسته و اینک تو با چوپ خود دندانهای ثنایای ابی عبدالله سید شباب اهل جنت را آزرد
می داری و نه این گناه را به چیزی شمري و نه این امر شنیع را عظیم می پنداری! ای یزید!
اینک تو به پدران خود مباحات داری و همی گویی که (اگر بودند از روی شادی بگفتندی که ای
یزید، دستت شل مباد که چنین انتقام از بنی هاشم کشیدی!) (اینک هم با تکبر و غرور چوب بر
دندانهای مبارک سید و سرور جوانان اهل بهشت می زنی چگونه چنین سخن نرانی در حالی

که خون ذریه رسول مختار بریختی و زخم دلها را تازه کردی و بیخ دودمان را بر کندي و زمین را از خون آل عبدالمطلب که ستارگان روی زمین بودند، زندگین ساختی و به پدران کافر خود همی صدا بر می آوری ، به گمانت که ایشان را بر این طلب داری که شتابان به آرامگاه ایشان (در جهنم) خواهی شتافت و در آنجا آرزو می کنی که کاش دست شل و زبانت لال بودی تا ناگفتنی را نگفته و ناکردنی را به جایی نیاوردی بودی خداوند! حق ما را از ستمکاران ما برگیر و غضب را برایشان فرود آورد؛ زیرا خون ما را ریختند و یاران ما را بکشتند. ای یزید! به خدا سوگند که با این جنایت عظیم ، پوست خود را دریدی و گوشت بدن خویش را پاره نمودی ! و در فردای قیامت به متن عربی : وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمُ : (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَعْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ). وَ حَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا، وَ بِمُحَمَّدٍ صَخْصِيمًا وَ بِجِبْرِئِيلَ ظَهِيرًا. وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَ مَكَانَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ. بِنَسْ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ أَعْيُكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ أَعْضَعُفُ جُنْدًا. وَ لَئِنْ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتَكَ، أَعْنِي لَأَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ، وَ أَسْتَعْظِمُ تَفْرِيعَكَ، وَ أَسْتَكْثِرُ تَوْبِيخَكَ، لَكِنَّ الْعُيُونَ عُيْرِي ، وَ الصُّدُورُ حَرِّي . اءَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ. فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا، وَ الْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا. وَ تِلْكَ الْجُنُثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاقِي تَتَتَابِعُهَا الْعَوَاسِلُ ترجمه : نزد رسول صلی الله علیه و آله بیایی در حالی که بارگناه کشتن ذریه پسامیر را بر دوش کشیده و حرمت عترت او را شکسته و بر آنان که پاره تن رسول بودند ستم نموده و بر آنان در آن مقام که خدا عزوجل پراکنده ، ال رسول را جمع سازد و کار ایشان را به صلاح آورد و حق ایشان را از ستمکاران بگیرد که خداوند متعال فرمود: (وَلَا تَحْسَبَنَّ... (42)()); هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. ای یزید! برای تو همین مقدار بدبختی کافی است که حاکمی چو خدا و دشمنی چو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله داری همانطور که ما را پشتیبانی مانند جبرئیل ، کافی است . به زودی معاویه و یاران بی ایمانت که تو را به خیال استحکام اساس سلطنت انداختند و بر گردن مسلمانان سوار نمودند، خواهند فهمید که ستمکاران را آتش دوزخ بد عوض و پاداشتی است و همچنین خواهند دانست که شما ستمکاران یا ما ستم دیدگان ، کدامیک جایگاهش بدتر و یاورانش ضعیف تر و کمتر خواهد بود. اگر چه مصیبت های وارده از چرخ دوزخ کار مرا به جایی رسانید که با چو تو ناکسی سخن گویم ولی با این همه من بای تو قدری نگذارم متن عربی : وَ تَعْفُرُهَا أَعْمَهَاتُ الْفَرَاغِلِ. وَ لَئِنْ اتَّخَذْنَا مَغْنَمًا لِنَجِدُنَا وَشِيكًا مُعْرَمًا، حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ، وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ. قَالَ اللَّهُ الْمَشْؤُكِي ، وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ. فَكَذِّبْتُكَ، وَ أَسَعُ سَعْيِكَ، وَ نَاصِبُ جَهَنَّمَ، فَوَ اللَّهُ لَا تَمُحُونَ ذِكْرَنَا، وَ لَا تُمِيتُ وَحِينًا، وَ لَا تُدْرِكُ أَعْمَدَنَا، وَ لَا تَرَحُّصُ عَنْكَ عَارَهَا. وَ هَلْ رَأَيْتَ إِلَّا فَنَدًا، وَ أَعْيَاكَ إِلَّا عَدَدًا، وَ جَمْعَكَ إِلَّا بَدَدًا، يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادُ: اءَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيَّ

الظَّالِمِينَ. فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لَأَوَّلِنَا بِالْسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَ لآخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ. وَ نَسْأَلُ اللَّهَ
 عَنْ يَكْمَلْ لَهُمُ الثَّوَابَ، وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ، وَ يُحَسِّنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ، إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ
 وَ نِعَمَ الْوَكِيلَ . فَقَالَ يَزِيدُ - لَعْنَهُ اللَّهُ: ترجمه : و نکوهش و توبیخ تو را فراوان نمایم ؛ چه کنم که
 دیده گریان و سینه از داغ مصیبت بریان است ؛ چه بسیار جای شگفت است که حزب خدا و
 مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر
 شیطان نانجیب که از زمره طلقاء و آزاد شدگانند، شهید شوند اینک خون ما از دستان شما
 ریزان است و گوشت ما از بن دندانان آویزان اینک اجساد طاهره و پاک شهیدان و نو گلهای
 سیدلولاک در بیابان افتاده که زوار ایشان گرگان بیابان و درندگان صحراست پس اگر امروز
 اسارت ما را غنیمت شمردی ، به زوید خواهی یافت که بجز غرامت و خسران چیزی نبردی
 و ان در روز باز پسین است که نبینی بجز جزای عملی را که خد پیش فرستاده ای و
 پروردگار بر بندگان خود ستمکار نیست و شکایتی به سوی خدای تعالی و تکیه و اعتماد من
 بر اوست . ای یزید! تو مکر و حیه خویش را به پایان و کوشش خود را به انجام رسان
 و جهدت را به کار بر اما به خدا سوگند که نام ما را از از صفحه روزگار نتوانی برداشته بر
 خاموشی نور و حی قدرت نیابی و به گرد همت عالی ما خواهی رسید و پلیدی این ننگ را از
 خود خواهی فروشتست حال رای و اندیشه ات نیست الا سستی و خرافت و روزگار زندگانیست
 مگر اندک و جمع اثاث سلطنت نیست مگر پراکندگی ، آن روز که منادی ندا کند که لعنت خدا
 بر ستمکاران راست و حمد مر خدا متعال را که اول کار ما را به سعادت و مغفرت و آخر آن
 را به شهادت و رحمت ختم نمود و از حضرت اله چنین متن عربی : یا صَيِّحَةً تُحْمَدُ مِنْ
 صَوَائِحِ مَا اَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَي النُّوَائِحِ قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ اسْتَشَارَ اَهْلَ الشَّامِ فِيمَا يَصْنَعُ بِهِمْ. فَقَالُوا:
 لَا تَتَّخِذْ مِنْ كَلْبٍ سُوٍّ جَرِّوْا. فَقَالَ لَهُ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ: اَعَنْظُرْ مَا كَانَ الرَّسُولُ يَصْنَعُ بِهِمْ فَاصْنَعْهُ
 بِهِمْ. وَ نَظَرَ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ الشَّامِ اِلَى فَاطِمَةَ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ ع . فَقَالَ: يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذِهِ
 الْجَارِيَةُ. فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لِعَمَّتِهَا: يَا عَمَّتَاهُ اُعِيْمْتُ وَاُسْتُخْدِمْتُ؟ فَقَالَتْ زَيْنَبُ: لَا، وَ لَا كَرَامَةٌ لِهَذَا
 الْفَاسِقِ. فَقَالَ الشَّامِي: مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: ترجمه : مسئلت دارم که شهیدان دشت بلا
 را ثواب کامل و مزید را اجر عطا فرماید و بر باز ماندگان ایشان نیکو خلیفه باشد؛ زیرا
 حضرتش رحیم و ذات اقدسش و دود و کریم است و (حسبنا الله ... (43) (44) . خلاصه ،
 چون خطبه پاره تن حضرت زهرا علیه السلام به انجام رسید، یزید پلید سخن نتوانست گوید
 جز آنکه بر سبک اوباش این شعر را بخواند: خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا ع به
 انجام رسید، یزید پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک اوباش این شعر را بخواند: (یا
 صیحة ...؛) بسا ناله زنان داغدار که به نزد کسان ، شایسته است و چه سهل و آسان است
 مردن بر زنانی که از درد مصیبت می نالند. راوی گوید: سپس یزید عنید با اهل شام مشورت

در میان آورد که نسبت به اسیران چسان سلوک دارد و با ایشان چگونه رفتار نماید؟ آن سگهای ناسپاس سخن به زشتی گفتند و در مشورت خیانت کردند و اشاره به قتل اهل بیت نمودند به سخنی که ذکر آن نشاید، ولی نعمان بن بشیر به صدق سخن راند گفت : ای یزید! اندیشه کن که اگر احمد مختار در این روزگار می بود چه قسم با ایشان رفتار می نمود، اکنون تو همان رفتار را نما. داستان مرد شامی در مجلس یزید مردی از شامیان نظرش به فاطمه بنت حسین ع افتاد، در این هنگام به یزید گفت : ای امیر مومنان ! این کنیزك را به من ببخش . فاطمه مکرمه رو به زینب کبری - آن پناه اسیران - آورد که ای عمه ! یتیمی مرا بس نبود که به خدمتگذاری در من طمع دارند! زینب کبری به او تسلی داده فرمود: خاطر آسوده دار که چنین امری برای این متن عربی : هَذِهِ فَاطِمَةُ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ، وَ تِلْكَ عَمَّتُهَا زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ. فَقَالَ الشَّامِيُّ: اءَلْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ ع وَ عَلِيٌّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ؟! قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ الشَّامِيُّ: لَعَنَكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ، اءَتَقْتُلُ عِثْرَةَ نَبِيِّكَ وَ تَسْبِي ذُرِّيَّتَهُ، وَ اللَّهُ مَا تَوَهَّمْتُ اِلَّا اَعْنَهُمْ سَبِي الرُّومِ. فَقَالَ يَزِيدُ: وَاللَّهِ لَا لُحِقَكَ بِهِمْ، ثُمَّ اَمَرَ بِهِ فَضْرِبَ عُنْفُهُ. قَالَ الرَّاوي : وَ دَعَا يَزِيدُ بِالْخَاطِبِ، وَ اَمَرَهُ اَعَنْ يَصْعَدَ الْمِنْبَرَ فَيَذِمُّ الْحُسَيْنَ وَ اَبَاءَهُ ص فَصَعَدَ، وَ بَالَعَ فِي ذَمِّ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ وَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ، وَ الْمَدْحِ لِمُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ. فَصَاحَ بِهِ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (وَيْلَكَ اَيُّهَا الْخَاطِبُ، اَشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّاءَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ). ترجمه : فاسق میسر نیست . مرد شامی گفت : مگر این کنیزك کیست ؟ یزید گفت : فاطمه دختر حسین است و آن یکی نیز زینب دختر علی بن ابی طالب می باشد. مرد شامی گفت : آن حسین که پسر فاطمه و فرزند علی بن ابی طالب است ؟! یزید گفت : آری ، چنین است ! مرد شامی گفت : ای یزید! لعنت حق بر تو باد؛ عترت پیغمبر را به قتل می رسانی و آنان را اسیر می نمائی ؟! به خدا سوگند که هیچ خیالی درباره اینان نکردم جز آنکه آنان را اسیران روم پنداشتم ! یزید گفت : تو را نیز به اینان ملحق سازم . آنگاه حکم نمود آن مرد شامیم را گردن زدند. راوی گوید: یزید حکم نمود که خطبه خوان بر منبر رود تا حسین پدر بزرگوارش را به زشتی نام برد. سخنران به حکم آن ملعون ، بر منبر رفت و آنچه که یزید و معاویه لایقش بودند نسبت به شاه اولیاء و فرزندش سید الشهداء، در غایت مبالغه ذکر نمود و یزید و پدرش معاویه پلید را مدح کرده و به نیکی نام برد. سپس امام سجاد ع با صدای بلند فریاد زد که : (وَيْلَكَ ...؟! یعنی ای خطیب ! وای بر تو، رضای حق را در دادی و خشنودی مخلوق خریدی ! منزلگاه تو در قیامت پر از آتش است . متن عربی : وَ لَقَدْ اَعْخَسَنَ ابْنُ سِنَانَ الْخَفَاجِي فِي وَصْفِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ص حَيْثُ يَقُولُ: اءَعَلِيَ الْمَنَابِرِ تُغْلِنُونَ بِسَبِّهِ وَ بِسَيْفِهِ نُصِيبَتْ لَكُمْ اَعْوَادُهَا قَالَ الرَّاوي : وَ وَعَدَ يَزِيدُ - لَعْنَهُ اللَّهُ - عَلِيًا بْنُ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ اَعْنَهُ يَقْضِي لَهُ ثَلَاثَ حَاجَاتٍ. ثُمَّ اَمَرَ بِهِمْ اِلَى مَنْزِلٍ لَا يَكُونُ مِنْ حَرٍّ وَ لَا بَرَدٍ، فَأَقَامُوا فِيهِ حَتَّى تَقْشَرَتْ وُجُوهُهُمْ، وَ كَانُوا مُدَّةَ مَقَامِهِمْ فِي الْبَلَدِ الْمُشَارِ اِلَيْهِ يَتَوَحَّوْنَ عَلَيَّ

الْحُسَيْنِ ع . قَالَتْ سَكِينَةُ: فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ مِنْ مَقَامِنَا رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ، وَ ذَكَرْتُ مَنَامًا طَوِيلًا تَقُولُ فِي آخِرِهِ: وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً رَاكِبَةً فِي هَوْدَجٍ وَيَدُهَا مَوْضُوعَةٌ عَلَي رَأْسِهَا، فَسَأَلْتُ عَنْهَا، فَقِيلَ لِي : فَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ صَاءُ أُمِّ أَبِيكَ. ترجمه : حسن بن سنان خفاجي چه نيكو در مدح امير مؤمنان سروده است : (اعلي المنابر...؛) (خطاب به بني اميه و اتباع ايشان کرده مي گويد:) شما آشكار بر بالاي منبر ما به امام علي ع ناسزا مي گوئيد و حال آنكه با شمشير او منبرها براي شما مهيا گرديده . راوي گويد: يزيد به امام زين العابدين ع در همان روز وعده بر آوردن سه حاجت نمود و حكم كرد كه آل رسول ع را در منزلي جاي دادند كه نه از سر ما و نه از گرما، آنان را حفظ نمي نمود و ايشان در آن منزل مقيم بودند چندان كه چهره هاي ايشان پوست انداخت و در همه آن مدت زماني كه در شهر شام اقامت داشتند، كار ايشان گريه و نوحه بر شهيد كربلا بود. خواب ديدن سكيه سلام الله عليها در شهر شام سكيه خاتون فرموده كه چون روز چهارم از اقامت ما در شهر شام بگذشت ، خوابي ديدم و آن خواب طولاني را ذكر نمود، و در آخر آن فرمود: زني را ديدم در هودجي نشسته و دست خود را بر سر گذاشته ، پرسيدم كه اين زن كيست ؟ گفتند: فاطمه زهراء بنت محمد مصطفي ص جده تو است . گفتم : به خدا سوگند كه به خدمتش شرفياب مي شوم و از ستمي كه بر ما وارد آمده او را خبر مي دهم . متن عربي : قُلْتُ: وَاللَّهِ لَا نَطْلُقَنَّ إِلَيْهَا وَ لَا خَبَرْنَاهَا مَا صَنَعَ بِنَا. فَسَعَيْتُ مُبَادِرَةً نَحْوَهَا، حَتَّى لَحِقْتُ بِهَا وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَعْبُكِي وَ أَعْقُولُ: يَا أُمَّتَاهُ جَعَدُوا وَ اللَّهُ حَقًّا، يَا أُمَّاهُ بَدَّدُوا وَ اللَّهُ شَمَلْنَا، يَا أُمَّتَاهُ اسْتَبَاحُوا وَ اللَّهُ حَرَمْنَا، يَا أُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَ اللَّهُ الْحُسَيْنِ أَعْبَانَا. فَقَالَتْ لِي : كَفَى صَوْتَكَ يَا سَكِينَةُ، فَقَدْ قَطَعْتَ نِيَابَ قَلْبِي ، وَ أَفْرَحْتَ كَبْدِي ، هَذَا قَمِيصُ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ ع لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقِي اللَّهَ بِهِ. وَ رَوَى ابْنُ لَهْيَعَةَ، عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: لَقِيتُ رَأْسُ الْجَالُوتِ فَقَالَ: وَاللَّهِ، إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ دَاوُدَ سَبْعِينَ أَعْبَاءَ، وَ أَنَّ الْيَهُودَ تُلْقَانِي فَنُعْظِمُنِي ، وَ أَعْنَتُمْ لَيْسَ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أَعْبٌ وَاحِدٌ قَتَلْتُمْ وَلَدَهُ!! وَ رَوَى عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع أَعْنَةُ قَالَ: (لَمَّا أَعْتِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع أَلِي يَزِيدَ كَانَ يَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشَّرْبِ، وَ يَأْتِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع وَ يَضَعُهُ بَيْنَ تَرْجَمَةٍ : آنگاه به سوي او شتافتم و در حضورش ايستادم و گريه كردم و گفتم : مادر جان ! به خدا سوگند كه مردم حق ما را انكار كردند؛ مادر جان ! به خدا سوگند كه جمعيت ما را پريشان نمودند؛ مادر جان به خدا سوگند كه حريم ما را به غارت بردند؛ اي مادر عزيزم ! به خدا قسم كه پدر ما حسين را كشتند؛ در اين هنگام به من فرمود: (كفي...) سكيه جانم ! ديگر اين ماجرا را بازگو مكن و بس نما كه رگ قلم را پاره كردي ، اينك پيراهن پدرت همراه من است كه آن را با خود نگاه مي دارم تا با همين پيراهن خدا را ملاقات كنم . (ابن لهيعة) (از ابو الاسود محمد بن عبدالرحمان ، روايت کرده كه گفت : راس الجالوت يهودي مرا ملاقات نمود و گفت : به خدا سوگند كه ميان من و داود پيغمبر، هفتاد پدر

واسطه است و جماعت یهود چون مرا ملاقات می نمایند، تعظیم مرا رعایت می کنند و شما مسلمانان با اینکه در میان فرزندان پیغمبرتان و آن رسول ص بیش از يك نفر واسطه نیست او را به شهادت می رسانید؟! سخنان شگفت انگیز سفیر روم از امام زین العابدین روایت است که فرمود: چون سر مطهر امام حسین ع را به نزد یزید آوردند، آن ملعون همواره مجلس شراب فراهم می آورد و آن سر انور را در حضور خود می نهاد و به شرابخواری و شادمانی می پرداخت. روزی سفیر قیصر روم که از جمله اشراف و بزرگان آن مرز و بوم بود در آن مجلس حاضر شد و به یزید. متن عربی: يَذِيهِ وَ يَشْرِبُ عَلَيْهِ. فَحَضَرَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَجْلِسِهِ رَسُولُ مَلِكِ الرُّومِ وَ عَظَمَائِهِمْ، فَقَالَ: يَا مَلِكَ الْعَرَبِ، هَذَا رَأْسُ مَنْ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: مَا لَكَ وَ لِهَذَا الرَّأْسِ؟ فَقَالَ: أَنِّي إِذَا رَجَعْتُ إِلَى مَلِكِنَا يَسْأَلُنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ رَأَيْتُهُ، فَأَعْبَبْتُ أَهْلَ أَغْبَرِهِ بِقِصَّةِ هَذَا الرَّأْسِ وَ صَاحِبِهِ، حَتَّى يُشَارِكَكَ فِي الْفَرَحِ وَ السُّرُورِ. فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ الرُّومِيُّ: وَ مَنْ أُمُّهُ؟ فَقَالَ: فَاطِمَةُ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ: أَفَ لَكَ وَلَدِيكَ، لِي دِينٌ أَحْسَنُ مِنْ دِينِكَ، إِنَّ أَبِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ، وَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ آبَاءٌ كَثِيرَةٌ، وَ النَّصَارِيُّ يُعْظِمُونَنِي وَ يَأْخُذُونَ مِنْ ثَرَابِ أَفْئَامِي تَبْرُكًا بِي بِأَعْتَابِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ ع وَ أَنتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أُمُّ وَاحِدَةٍ، فَأَعْيُ دِينَ دِينُكُمْ؟! ثُمَّ قَالَ لِيَزِيدَ: هَلْ سَمِعْتَ حَدِيثَ كَنِيْسَةِ الْحَافِرِ؟ ترجمه: گفت: ای پادشاه عرب! این سر کیست؟ یزید گفت: تو را با او چه کار است؟ سفیر گفت: سو ال من به این خاطر است که وقتی به نزد پادشاه خود بر می گردم از همه اموری که دیده ام از من پرسش خواهد کرد، چون ذکر حال این سر را در خدمتش برم در فرح و سرور با تو شریک خواهد بود. یزید لعین گفت: این سر از آن حسین بن علی بن ابی طالب است. رومی گفت: مادرش کیست؟ یزید گفت: فاطمه دختر رسول خدا ص است. نصرانی گفت: اف بر تو و دین تو باد! دین من از دین تو بهتر است؛ زیرا پدر من از نبیره های حضرت داود ع بوده و میان من و داود ع پدران بسیاری است و جماعت نصاری مرا بسیار تعظیم می کنند و خاک قدم مرا به تبرک همی گیرند و شما مسلمانان پسر دختر پیغمبر خویش را مقتلو می سازید و حال آنکه میان او و پیغمبر شما بجز يك مادر فاصله نیست؛ پس این چه دینی است که شما دارید؟! بعد از آن. مرد نصرانی گفت: آیا حکایت کنیسه حافر را شنیده ای؟ متن عربی: فَقَالَ لَهُ: قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ. فَقَالَ: إِنَّ بَيْنَ عَمَّانَ وَ الصَّيْنِ بَحْرٌ مَسِيرَهُ سَنَةٌ، لَيْسَ فِيهَا عِمْرَانُ إِلَّا بَلَدَةٌ وَاحِدَةٌ فِي وَسْطِ الْمَاءِ، طُولُهَا ثَمَانُونَ فَرَسَخًا فِي ثَمَانِينَ فَرَسَخًا، مَا عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ بَلَدَةٌ أَكْبَرُ مِنْهَا، وَ مِنْهَا يُحْمَلُ الْكَافُورُ وَ الْيَاقُوتُ، أَشْجَارُهُمْ الْعُودُ وَ الْعَنْبَرُ، وَ هِيَ فِي أَيْدِي النَّصَارِيِّ، لَا مَلِكَ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُلُوكِ فِيهَا سِوَاهُمْ، وَ فِي تِلْكَ الْبَلَدَةِ كَنَائِسُ كَثِيرَةٌ، أَعْظَمُهَا كَنِيْسَةُ تُسَمَّى كَنِيْسَةَ الْحَافِرِ، فِي مَحْرَابِهَا حُقَّةٌ ذَهَبٍ مُعَلَّقَةٌ، فِيهَا حَافِرٌ يَقُولُونَ: إِنَّهُ حَافِرُ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيسَى ع، وَ قَدْ زَيْنُوا حَوْلَ الْحُقَّةِ بِالذَّهَبِ وَ الدِّيْبَاجِ،

يَقْضُهَا فِي كُلِّ عَامٍ عَالَمٍ مِنَ النَّصَارِيِّ ، وَ يَطُوفُونَ حَوْلَهَا وَ يَقْبَلُونَهَا وَ يَرْفَعُونَ حَوَائِجَهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَهَا، هَذَا شَاءَهُمْ وَ دَاءَبُهُمْ بِحَافِرِ حِمَارٍ يَزْعُمُونَ أَنََّّهُ حَافِرُ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيسَى ع نَبِيُّهُمْ، وَ اءَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، فَلَا بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمْ وَ لَا فِي دِينِكُمْ. فَقَالَ يَزِيدُ: اءَقْتُلُوا هَذَا النَّصْرَانِي لِيَلَّا يَقْضَحَنِي تَرْجَمَهُ : يَزِيدُ كَفْت : بگو تا بشنوم . نصراني كفت : بين عمان و چین ، دریایی است كه عبور از آن يك سال مسافت است و در وسط آن بجز شهری كه طول و عرض آن هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است ، هیچ آبادانی نیست و بزرگتر از آن شهر در روی زمین ، شهری نیست و از آن شهر كافور و یاقوت به شهرهای دیگری حمل می نمایند و تمام درختان آن عود و عنبر است و آن شهر كاملاً در دست نصاري است و هیچ يك از پادشاهان روی زمین در آن تصرف و دخالتی ندارند. در آن شهر کلیسا بسیار است و بزرگترین کلیسای آن ، كنیسه حافر است كه در محراب آن حقه ای از طلا نصب گردیده و در آن معلق و آویزان است و جماعت نصاري را اعتقاد چنان است كه در آن حقه ، سم خري است كه عیسی ع بر آن می گشت و اطراف حقه را با طلا و نقره پارچه حریر زینت داده اند و در هر سالی ، جماعتی از طائفه نصاري همی آیند و بر دور آن طواف می كنند و آن را میبوسند و حاجتهای خود را از خدای می طلبند. این روش و عادت آنهاست در حق سم الاغی كه به عقیده ایشان همان الاغ حضرت عیسی ع ، بوده اما شما فرزند پیغمبرتان را می كشید و این چنین بی حرمتی می كنید! خداوند خیر و برکت را از میان شما بردارد و دینتان را بر شما مبارك نگرداند! یزید چون این سخن بشنید كفت : رشته عمر این نصراني را باید برید و او را زنده نگذاشت تا مبادا در مملكت خود مرا رسوا گرداند. متن عربي : فِي بِلَادِهِ. فَلَمَّا اعْهَسَ النَّصْرَانِي بِذَلِكَ، قَالَ لَهُ: اءَتُرِيدُ اءَنْ تَقْتُلَنِي؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: اَعْلَمُ اءَنِّي رَاَيْتُ الْبَارِحَةَ نَبِيَّكُمْ فِي الْمَنَامِ يَقُولُ: يَا نَصْرَانِي اءَنْتَ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ، فَتَعْجَبْتُ مِنْ كَلَامِهِ، وَ اَعِنَا اءَشْهَدُ اءَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ وَ اءَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللَّهِ. ثُمَّ وَتَّبَ اِلَى رَاْءِسِ الْحُسَيْنِ ع ، وَ ضَمَّهُ اِلَى صَدْرِهِ وَ جَعَلَ يُقَبِّلُهُ وَ يَبْكِي حَتَّى قُتِلَ. (قَالَ: وَ خَرَجَ زَيْنُ الْعَابِدِيْنَ ع يَوْمًا يَمْشِي فِي اَسْوَاقِ دِمَشْقَ، فَاسْتَقْبَلَهُ الْمُنَهَالُ بُنْ عَمْرٍو، فَقَالَ: كَيْفَ اءَمْسَيْتَ يَا بَنَ رَسُوْلِ اللَّهِ؟ قَالَ: (اءَمْسَيْنَا كَمَثَلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ، يُدَبِّحُونَ اءَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ. يَا مِنْهَالُ اءَمْسَتِ الْعَرَبُ تَفْتَخِرُ عَلَي الْعَجَمِ بِاَعْنِ مُحَمَّدًا عَرَبِيٌّ، وَ اءَمْسَتَ قُرَيْشٌ تَفْتَخِرُ عَلَي سَائِرِ تَرْجَمَهُ : نصراني كفت : ای یزید! اینك می خواهی مرا به قتل برسانی ؟ یزید: كفت : آری . نصراني كفت : پس گوش كن تا خواب خود را در این باب بر تو بازگو نمایم . شب گذشته حضرت رسول ص را در خواب دیدم ، به من فرمود: ای نصراني ! تو از اهل بهشت هستی . من از فرمایش حضرت محمد ص در تعجب شدم و اینك شهادت می دهم كه (اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله .) سپس این تازه مسلمان برخاست و سر مطهر امام شهید را بر داشت و به سینه چسبانید و پیوسته آن را می بوسید و گریه می كرد تا

اینکه به شهادت نائل آمد. فرمایش امام سجاد ع به منهل بن عمرو راوی گوید: روزی امام زین العابدین ع در بازار شام راه می رفت ، منهل بن عمرو به خدمتش رسید و عرضه داشت : ای پسر رسول خدا! چگونه روز را به شب می آوری ؟ امام سجاد ع فرمود: اینک حال ما چون حال بنی اسرائیل است که در دست فرعونیان گرفتار بودند، مردانشان را می کشتند و زنانشان را برای خدمت نگاه می داشتند. ای منهل ! عرب همیشه بر عجم فخر می کرد برای اینکه رسول خدا ص از میان عرب مبعوث گردیده بود و قریش نیز بر جمیع عرب فخر می نمود به جهت اینکه محمد ص قریشی بود و اکنون ما که اهل متن عربی : الْعَرَبُ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا، وَ أَمْسَيْنَا مَعَشَرَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ نَحْنُ مَعْصُوبُونَ مَقْتُولُونَ مُشْرَدُونَ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِمَّا أَمْسَيْنَا فِيهِ يَا مِنْهَالُ(.) وَ لِلَّهِ دَرُ مَهْيَارٍ حَيْثُ يَقُولُ: يُعْظَمُونَ لَهُ أَعْوَادَ مِنْبَرِهِ وَ تَحْتَ أَعْقَادِهِمْ أَوْلَادُهُ وَ ضِعْوَا بِأَيِّ حُكْمٍ بَنُوهُ يَتَّبِعُونَكُمْ وَ فَخْرُكُمْ أَنْكُمْ صَحْبٌ لَهُ تَبَعٌ وَ دَعَا يَزِيدُ يَوْمًا بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع وَ عَمْرٍو بْنِ الْحَسَنِ، وَ كَانَ عَمْرٍو صَغِيرًا يَقُولُ: إِنَّ عُمَرَةَ أَحَدِي عَشْرَةَ سَنَةً. فَقَالَ لَهُ: أَتُصَارِعُ هَذَا، يَعْنِي ابْنَهُ خَالِدًا؟ فَقَالَ لَهُ عَمْرٍو: لَا، وَ لَكِنْ أَعْطَنِي سِكِّينًا وَ أَعْطِهِ سِكِّينًا، ثُمَّ أَفَاتِلُهُ. فَقَالَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ: شَنِشْنَةُ أَعْرِفُهَا مِنْ أَعْزَمِ هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا الْحَيَّةَ وَ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع : أَذْكَرُ حَاجَاتِكَ الثَّلَاثَ الَّتِي وَ عَذَّتْكَ بِقَضَائِهَا؟ فَقَالَ لَهُ: تَرْجَمَهُ : بَيْتِ آن پیامبریم ، ببین چگونه حق ما را غضب کرده و مردان ما را شهید کرده و باقی ماندگان را پراکنده ساختند و آواره نمودند، از این حالی که ما راست باید گفت : (انا لله و انا اليه راجعون .) ابن طالس گوید: خدای پاداش خیر دهد مهیار دیلمی را که چه نیکو در این مناسبت سروده است : (يعظمون له ... (45) يزيد پلید در بعضی از این ایام که اسیران در شام بودند، امام سجاد و عمرو بن حسن را به نزد خود طلبید و در آن موقع عمرو طفل صغیر بود، گویند یازده سال بیشتر نداشت ، یزید به او گفت : با پسر من کشتی می گیری ؟ عمرو یازده ساله گفت : نه ، ولكن حاضر من خنجرى به او بدهی و خنجرى به من ، تا با هم بجنگیم ! یزید ضرب المثل معروف عرب را گفت که این عادت طبیعتی است که از پدرشان باقی مانده و از مار جز مار متولد نشود. (46) سه درخواست امام سجاد علیه السلام از یزید راوی گوید: سپس یزید به امام سجاد علیه السلام گفت : آن سه حاجت را که وعده کرده ام بر آورده سازم بگو. متن عربی : (أولولي : عَنْ ثُرَيْبِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ مَوْلَايَ وَ أَبِي ، أَلْحُسَيْنِ فَأَعْتَرَوُ مِنْهُ وَ أَعْظَرُ إِلَيْهِ وَ أَعُوذُ بِهِ. وَ الثَّانِيَةُ: عَنْ ثُرَدَّ عَلَيْنَا مَا أَخَذَ مِنَّا. وَ الثَّالِثَةُ: أَنْ كُنْتُ عَزَمْتُ عَلَى قَتْلِي عَنْ تَوَجُّهِ مَعَ هَوَاءِ النَّسْوَةِ مَنْ يَرُدُّهُمْ إِلَى حَرَمِ جَدِّهِمْ(.) فَقَالَ: أَمَّا وَجْهُ أَبِيكَ فَلَنْ تَرَاهُ أَبَدًا، وَ أَمَّا قَتْلُكَ فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ، وَ أَمَّا النِّسَاءُ فَلَا يَرُدُّهُمْ إِلَى الْمَدِينَةِ غَيْرُكَ، وَ أَمَّا مَا أَخَذَ مِنْكُمْ فَأَنِّي أَعُوْضُكُمْ عَنْهُ أَعْضَافَ قِيَمَتِهِ. فَقَالَ ع : (أَمَّا مَالُكَ فَلَا تُرِيدُهُ، وَ هُوَ مُوَفَّرٌ عَلَيْكَ، وَ أَنَّمَا طَلَبْتُ مَا أَخَذَ مِنَّا، لَأَنْ فِيهِ مِغْرَلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ مَقْنَعَتُهَا وَ قِلَادَتُهَا وَ قَمِيصُهَا(.) فَأَعْمَرَ بِرَدِّ ذَلِكَ، وَ زَادَ

www.Theology-Club.Blogfa.com

بنی هاشم را دیدند که با جمعی از آل رسول صلی الله علیه و آله به زیارتت قبر امام حسین علیه السلام آمده اند و در یک زمان آن بی کسان با جبر و خویشان ، در آن رشک جنان ، ملاقات نمودند و به اتفاق هم به گریه و زاری و ناله و سوگورای پر داخنتند؛ چنانکه زخم دلها را تازه نمودند و آتش دلهای کباب را به اشک دیده های بی خواب ، سیراب کردند و سینه های تنگ را به ناخن و چنگ خراشیدند. در این هنگام زنان اهل آن وادی بر گرد ایشان فراهم آمدند و چند روزی را در ماتم خانه ، عزاداری نمودند. از ابی حباب کلبی روایت شده که گچکاران به من نقل کردند که شبی به جانب صحرا می رفتیم و از جلوی قتلگاه امام حسین علیه السلام عبور می نمودیم ، که جنیان شعری را می خواندند که معنی اش این است (خاتم انبیاء در مصیبت شهید کربلا خود را به خاک می مالید که آثار فزع و حیرانی برگونه نازنین حضرتش ظاهر است پدر و مادر حسین علیه السلام بزرگان قریش اند و جد او نیز از بهترین اجداد است .) متن عربی : قَالَ الرَّاَوِي : ثُمَّ انْفَصَلُوا مِنْ كَرْبَلَاءَ طَالِبِينَ الْمَدِينَةَ. قَالَ بَشِيرٌ بْنُ حَدَلَمٍ: فَلَمَّا قَرَّبْنَا مِنْهَا نَزَلَ عَلَيَّ ابْنُ الْحُسَيْنِ ع ، فَحَطَّ رَحْلَهُ وَ ضَرَبَ فُسْطَاطَهُ وَ اعْزَلَ نِسَاءَهُ. وَ قَالَ: (يا بَشِيرُ، رَجِمَ اللَّهُ اَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا، فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَيَّ شَيْءٍ مِنْهُ؟). قُلْتُ: بَلَيَّ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ اَنِّي لَشَاعِرٌ. قَالَ: (فَادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَانْعِ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ). قَالَ بَشِيرٌ، فَرَكِبْتُ فَرَسِي وَ رَكَضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ ص رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ، وَ اَنْشَأْتُ اَقْوَلَ: يَا اَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا فُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَعْدَمَعِي مِدْرَارُ اَعْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٌ وَ الرَّأْسُ مِنْهُ عَلَيَّ الْقَنَاقَةَ يُدَارُ قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: هَذَا عَلَيَّ ابْنُ الْحُسَيْنِ ع مَعَ عَمَاتِهِ تَرْجَمُهُ : راوی گوید: ال رسول صلی الله علیه و آله بعد از ادای وظایف ماتمداری و سوگواری ، از زمین کربلا با هزاران حسرت و ابتلاء به سوی مدینه خاتم انبیاء رو آوردند بشیربن حدلم گوید: چون به حوالی مدینه رسیدم ، امام سجاد علیه السلام از مرکب فرود آمد و امر فرمود که بارها را از شتران به زیر انداختند و خیمه های حرم را بر پا نمودند و زنان آل عصمت و طهارت را از محمل ما فرود آوردند، آنگاه فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند که مردی شاعر بود، آیا تو هم بر گفتن شعر توانا هستی ؟ بشیر عرضه داشت : من نیز طبع شعری ام گویاست . امام سجاد علیه السلام فرمود: به سوی مدینه رو و به اهل مدینه خبر شهادت ابی عبدالله الحسین علیه السلام رت بازگو نما. بشیر گوید: من بر اسب خودم سوار شدم و به سوی مدینه شتافتم و چون به نزدیک مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم فریاد گریه و ناله من بلند شد و این ابیات را انشاء نمودم : (یا اهل)؛ یعنی ای اهل یثرب شما را مجال اقامت در مدینه نمانده ؛ زیرا امام حسین علیه السلام را کشتند و اینکه سیلاب اشک از دیدگان روان دارم چگونه توانید در مدینه اسوده باشید درحالی که جسم نازنین فرزند رسول صلی الله علیه و آله بر خاک کربلا افتاده و سر مطهرش بر بالای نیزه رفته است و دشمنان ، شهر به شهر آن سر انور را می گردانند(بعد از

آنکه خبر مصیبت جانگداز شهدای کربلا را به اهل مدینه بازگو کردم گفتم : اینک علی بن الحسین علیه السلام رحل متن عربی : وَ اعْخَوَاتِهِ قَدْ حَلُّوا بِسَاحَتِكُمْ وَ نَزَلُوا بِفَنَائِكُمْ، وَ اعْنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ اءَعَرَفُكُمْ مَكَانَهُ. قَالَ: فَمَا بَقِيَتْ فِي الْمَدِينَةِ مُخَذَّرَةٌ وَ لَا مُحَجَّجَةٌ إِلَّا بَرَزْنَ مِنْ خُدُورِهِنَّ مَكْشُوفَةً سُعُورُهُنَّ مُحَمَّشَةً وَجُوهُهُنَّ، ضَارِبَاتٍ خُدُودَهُنَّ، يَدْعُونَ بِالْوَيْلِ وَ النَّبُورِ، فَلَمْ اَعَرِ بَاكِيَا وَ لَا بَاكِیَّةً اَعْكَثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَ لَا يَوْمًا اَمَرَ عَلِي الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص. وَ سَمِعْتُ جَارِيَةً تُنُوحُ عَلِي الْحُسَيْنِ ع وَ تَقُولُ: نَعِي سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاَعُوجَا فَاَعْمَرَضَنِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاَفْجَعَا وَ عَيْنِي جُودًا بِالْذَّمُوعِ وَ اسْكِبَا وَجُودًا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا عَلِي مَنْ دَهَى عَرْشِ الْجَلِيلِ فَرَزَعَا وَ اَصْبَحَ الدِّينَ وَ الْمَجْدَ اَعْجَدَا عَلَي ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ وَصِيِّهِ وَ اِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطُ الدَّارِ اءَشْسَعَا ثُمَّ قَالَتْ: اءِيَّهَا النَّاعِي جَدَّدْتَ حُزْنَنا تَرْجَمُهُ : اقامت به ساحت شما انداخته و به حوالی شهرتان منزل شاخته و منم فرستاده آن حضرت به سوی شما که محل اقامت آن حضرتت را به شما نشان دهم ، اینک به خدمتش بشتابید! بشیر گفت : وقتی مردم مدینه این خبر جانگداز را شنیدند، کسی از زنان پرده نشین و مخدره اهل یثرب نماند مگر آنکه همه باموی پریشان و صورت خراشان از درون پرده و حجاب بیرون می خرامیدند و در آن حالی سیلی بر صورت خود می زدند و فریاد افغان و واویلا و ناله و اثبورا به چرخ اطلس می رسانیدند و هیچ گریه و ناله و سوگواری را مانند آن روز را در عالم سراغ ندارم و همچنین ندیدم روزی را بر جماعت مسلمانان از آن تلخ تر باشد و در آن حال شنیدم که بانویی اظهار افسوس و ناله می نمود و این ابیات را می سرود: (نعی سیدی ناع نعا فاعوجعا)؛ یعنی خبر دهنده ، خبر مرگ سید و مولای مرا به من داد و آن خبر مرا به درد و رنجوری افکند؛ ای دو چشم من ، از ریختن اشک چشم بخل منماید و بخشش کنید به اشک روان همواره اشک را جاری سازید؛ بر آن کس گریه نماید که مصیبتش به عرش عظیم اثر نمود و عرش را به تزلزل آورد و از صدمه این مصیبت که بر دین رسیده چنان است که پاره ای اعضای دین قطع شده باشد؛ گریه نمابر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و نور دیده علی مرتضی علیه السلام که از شهر و دیار ما به دور افتاده است . سپس آن بانو خطاب بر آورد که ای خبر مرگ آورنده ! غم ما را بر امام حسین علیه السلام تازه نمودی و زخم دل ما را خراشیدی ، آن جراحتی متن عربی : بِاَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع ، وَ خَدَشْتَ مِنَّا قُرُوحًا لَمَّا تَنَدَمِلُ، فَمَنْ اَعْنَتْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ؟ قُلْتُ: اَعْنَا بَشِيرُ بْنُ حَدَلٍمٍ وَجَّهَنِي مَوْلَايَ عَلِي بْنُ الْحُسَيْنِ، وَ هُوَ نَازِلٌ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا مَعَ عِيَالِ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ. قَالَ: فَتَرَكُونِي مَكَانِي وَ بَادَرُو، فَضَرَبْتُ فَرَسِي حَتَّى رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ، فَوَجَدْتُ النَّاسَ قَدْ اءَخَذُوا الطَّرِيقَ وَ الْمَوَاضِعَ، فَزَلْتُ عَنْ فَرَسِي وَ تَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ، حَتَّى قَرُبْتُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ، وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ دَاخِلًا فَخَرَجَ وَ مَعَهُ خِرْقَةٌ يَمْسَحُ بِهَا دُمُوعَهُ، وَ خَلْفَهُ خَادِمٌ مَعَهُ كُرْسِي، فَوَضَعَهُ لَهُ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ وَ هُوَ لَا يَتِمَّالِكُ مِنَ الْعَبْرَةِ، فَأَرْفَعْتُ اَصْوَاتُ

النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَ حَنِينُ الْجَوَارِي وَالنِّسَاءِ، وَالنَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ يَعْزُونَهُ، فَضَجَّتْ تِلْكَ الْبُقْعَةُ ضَجَّةً شَدِيدَةً. فَأَعْوَمَاءَ بِيَدِهِ أَعْنِ اسْكُنُوا، فَسَكَنْتَ فَوَرْتُهُمْ. فَقَالَ: (اَعْلَمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ، بَارِيِ الْخَلَائِقِ اَعْجَمَعِينَ، ترجمه : كه بهبوديش نبود؛ تو كيستي ، خدا بر تو رحمت كناد؟ گفتم : من بشير حذلم هستم كه مولاي من زين العابدين فرستاد و اينك در فلان مكان ، خود و اهل حرم ابي عبدالله عليه السلام و زنان ، فرود آمده اند. بشير گويد: اهل مدينه مرا تنها گذاردند و به سرعت تمام به خدمت امام سجاد عليه السلام شتافتند؛ من نيز تازيانه به اسبم زدم تا به خدمت آن جناب مراجعت نمايم ، وقتي به آنجا رسيدم ديدم ازدحام مردم همه راهها و مكانها را پر نموده ؛ لذا مجبور گشتم از اسب پياده شدم و پا بر گرذنهاي مردم گذاردم تا اينكه به نزديك در خيمه ها رسيدم و آن حضرت در سرا پرده جلال تشریف داشت ، در اين هنگام امام سجاد عليه السلام از خيمه بيرون آمد در حالي كه دستمالي در دست داشت كه اشك خود را با آن پاك مي كرد و خادم از عقب سر آن جناب كرسي در دست بيامد و آن كرسي را بر روي زمين نهاد و امام سجاد بر بالاي آن قرار گرفت و از شدت گريه ، اشك خود را نتوانست نگاه دارد و صداي مرد و زن به گريه و ناله بلند گرديد و مردم از هر جانب آن جناب را تعزيت و تسليت مي گفتند و قسمي بود كه تمام آن سرزمين يك پارچه صيحه و فرياد گرديد! سخنراني امام سجاد عليه السلام در نزديك مدينه امام سجاد عليه السلام با دست مباركش اشاره فرمود تا مردم سكوت نمايند و چون آن خلق عظيم ساكت شدند. امام عليه السلام فرمود: (الحمد لله...) سپس فرمود: حمد مي نمايم متن عربي : الَّذِي بَعْدَ فَارْتَفَعَ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى ، وَ قَرَّبَ فَشَهَدَ النَّجْوَى ، نَحْمَدُهُ عَلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ ، وَ فَجَائِعِ الدُّهُورِ ، وَ أَعْلَمِ الْفَوَاجِعِ ، وَ مَضَاضَةِ اللَّوَادِعِ ، وَ جَلِيلِ الرُّزْءِ ، وَ عَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِطَةِ الْكَاطِطَةِ الْفَاحِشَةِ الْجَائِحَةِ. اَعْيُهَا الْقَوْمُ، اِنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ اَبْتَلَانَا بِمَصَائِبَ جَلِيلَةٍ، وَ ثُلَمَةٍ فِي الْاِسْلَامِ عَظِيمَةٍ: قُتِلَ اَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ع وَ عَثَرَتْهُ، وَ سُبِّي نِسَاؤُهُ وَ صَبِيئَتُهُ، وَ دَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقَ عَامِلِ السَّنَانِ، وَ هَذِهِ الرِّزْيَةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ. اَعْيُهَا النَّاسُ، فَأَعْيَ رِجَالَاتٍ مِنْكُمْ يُسِرُّونَ بَعْدَ قَتْلِهِ؟! اَعَمْ اَعْيَ فَوْ اِ لَا يَحْزَنُ مِنْ اَعْجَلِهِ اَعَمْ اَعْيَ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَحْبِسُ دَمْعَهَا وَ تَضِنُّ عَنْ اَنْهَمَالِهَا؟! فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ، وَبَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا، وَ السَّمَوَاتُ بِأَرْكَانِهَا، وَ الْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا، وَ الْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا، وَ الْحِيتَانُ وَ لُجَجُ الْبِحَارِ، وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَهْلُ السَّمَوَاتِ اَعْجَمَعُونَ. اَعْيُهَا النَّاسُ، اَعْيَ قَلْبٍ لَا يَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ؟! ترجمه : خداوند را بر امور بزرگ و دشوار و مصيبت هاي روزگار غدار و درد و سوزش داغهاي اندوه آور و واقعه عظيم و مصيبت جسيم كه اندوهش بيكران و بار محنتش گران و دشواريش از بيخ بر آورنده صبر داغديدگان است . اي گروه مردم ! به درستي آن خدائي كه سپاسش بر من واجب است ، آزمائش نمايد ما را به مصيبت هاي بزرگ و رخنه هاي عظيم كه در اسلام واقع شد جناب ابي عبدالله الحسين عليه السلام با

عترت طاهره اش کشته شدند و زنان حریمش و دختران کریمش اسیر گردیدند و سر انورش را در بالایی نیزه در شهرها گردانید و چنین مصیبتی را را دیده روزگار هرگز ندیده است . ای مردم ! چگونه پس از شهادت او، شاد توانید بود و کدام دل از داغ این درد صبورانه تواند نمود؛ چه دیده ای می تواند از ریختن اشک خودداری کند. و در صورتی که آسمانهای هفتگانه که دارای بنایی محکم است ، در شهادت او تاب نیآورده گریستند و دریاها با امواج خود و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماق و اطراف خود و درختان با شاخه هایشان و ماهی ها در دریا و فرشتگان مقرب الهی و همه اهل آسمانها، در این مصیبت عزادار بودند و اشک ریختند! ای مردم ! کدام قلب از صدمه کشته امام حسین علیه السلام از هم نشکافت ؟ متن عربی : اَعْمِ اَعْمِ فُوَادٍ لَا يَحِنُّ اِلَيْهِ؟ اَعْمِ اَعْمِ يَسْمَعُ هَذِهِ التَّلْمَةَ الَّتِي تُلِمْتُ فِي الْاِسْلَامِ وَلَا يُصَمُّ؟! اَعْيُهَا النَّاسُ، اَعْصَبَحْنَا مَطْرُودِينَ مُشَرَّدِينَ مَذْذُودِينَ شَاسِعِينَ عَنِ الْاَمْصَارِ، كَاَنَّنَا اَعْوَالُ ذُرِّكَ اَعْوِ كَابِلُ، مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ، وَلَا مَكْرُوهِ ارْتَكَبْنَاهُ، وَلَا تُلْمَةٍ فِي الْاِسْلَامِ تَلْمَنَاهَا، مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي اَبَائِنَا الْاَوَّلِينَ، اِنْ هَذَا اِلَّا اخْتِلَاقٌ. وَاللّٰهُ، لَوْ اَعَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ اِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ اِلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَةِ بِنَا لَمَا زَاوَا عَلَي مَا فَعَلُوا بِنَا، فَاَنَّا لِلّٰهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاغِبُونَ، مِنْ مُصِيبَةٍ مَا اَعْظَمَهَا وَ اَعْوَجَّعَهَا وَ اَفْجَعَهَا وَ اَعْظَمَهَا وَ اَفْظَعَهَا وَ اَفْذَحَهَا، فَعِنْدَ اللّٰهِ نَحْتَسِبُ فِيْهَا اَعْصَابَنَا وَ اَعْبَلُغَ بِنَا، اَنَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ. قَالَ الرَّاَوِي : فَقَامَ صُوحَانُ بْنُ صَعْصَعَةَ بْنُ صُوحَانَ - وَ كَانَ زَمَنًا - فَاعْتَذَرَ اِلَيْهِ ص بِمَا عِنْدَهُ مِنْ زَمَانِهِ رَجُلِيْهِ، فَاَعْجَابَهُ بِقَبُولِ مَعْذَرَتِهِ وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِهِ وَ شُكْرَ لَهُ وَ تَرَحَّمِ عَلَي اَبِيْهِ. ترجمه : کدام دلی است که فریاد و ناله را فرو گذاشت ؟ کدام گوش خبر وحشت اثر این رخنه که بر اسلام وارد گردید، بشنید و گریه نکرد؟ ای مردم ! صبح طالع ما بدان تیرگی رسید که مطرود و بی اعتبار و دور از بلاد و انصار، شهره هر دیار گردیدیم ، گویا ما از اهالی ترکستان و کابل هستیم ، (که چنین بر خوردی با ما می کنند) بودن آنکه جرمی کرده و یا کار ناپسندی به جا آورده یا آنکه رخنه در دین نموده باشیم . همانا چنین رفتار اهانت آمیزی را در گذشتگان سراغ نداریم بلکه این بدعت و جسارت جدیدی است به خدای یگانه سوگند که چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای وصیت در رعایت حق ما، فرمان جنگ با ما را می داد، زیاده از آنچه به جا آوردند، نمی توانستند ظلمی نمایند؛ (فانه الله ... آن مصیبتی که عظیم و درد ناک و اندوهش گرانباز است و خارج از اندازه و مقدار و تلخ و ناگوار بوده سپس در آنچه به ما رسید، از مصیبت ها نزد حضرت داور احتساب اجر می دارم و ذخیره آخرت می شمارم ؛ (فانه ...). راوی گوید: سپس صوحان بن صعصعه بن صوحان که مبتلا به مرض و زمینگیر بود، زبان معذرت گشود و اظهار افسوس بر عدم قدرت بر یاری و نصرتش نمود که از پاها زمینگیر و از تقاعد ناگزیر بوده امام سجاد علیه السلام به حسن جواب عذر او را پذیرفت و به حسن عقیدت خود درباره اش ملاطفت گفت و خدمت

ناکرده اش را قبول کرده و بر والدش رحمت نمود. متن عربی : قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ
 بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ طَاوُسٍ جَامِعُ هَذَا الْكِتَابِ: ثُمَّ أَنَّهُ صَ رَحَلَ إِلَى الْمَدِينَةِ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ، وَ نَظَرَ إِلَى
 مَنَازِلِ قَوْمِهِ وَ رِجَالِهِ، فَوَجَدَ تِلْكَ الْمَنَازِلَ تَتَوَحُّ بِلسَانِ إِخْوَالِهَا، وَ تَتَوَحُّ بِإِعْلَانِ الدُّمُوعِ وَ
 أَرْسَالِهَا، لِفَقْدِ حُمَاتِهَا وَ رِجَالِهَا، وَ تَتَدَبُّ عَلَيْهِمْ نَدْبُ التَّوَكُّلِ، وَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ، وَ
 تُهَيِّجُ أَحْزَانَهُ عَلَى مَصَارِعِ قَتْلَاهُ، وَ تُنَادِي لِأَجْلِهِمْ: وَ تَكْلَاهُ، وَ تَقُولُ: يَا قَوْمُ، أَغْزِرُونِي عَلَى
 النَّيَاحَةِ وَالْعَوِيلِ، وَ سَاعِدُونِي عَلَى الْمُصَابِ الْجَلِيلِ. فَإِنَّ الْقَوْمَ الَّذِينَ أَغْزَبُوا لِفِرَاقِهِمْ وَ أَحْزَنُوا إِلَى
 كَرَمِ إِخْلَاقِهِمْ. كَانُوا سُمَارَ لَيْلِي وَ نَهَارِي، وَ أَغْوَارَ ظُلُمِي وَ أَضْحَارِي، وَ أَطْنَابَ شَرْفِي وَ
 افْتِخَارِي، وَ أَغْشَابَ قُوَّتِي وَ انْتِصَارِي، وَ الْخَلْفَ مِنْ شُمُوسِي وَ أَقْمَارِي. ترجمه : ورود قافله
 به مدینه مؤلف کتاب لهوف ، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طائوس - علیهم الرحمة من
 الرب الرفوف - چنین گوید: امام سجاد علیه السلام با اهل و عیال از آن منزل کوچ فرمود تا به
 شهر مدینه رسید و در آن حال به منزلهای بی صاحب مردان عشیره خویش نظر نمود، دید که
 همه آن خانه های خالیبه زبال حال ، نوحه و ناله بر ساکنان سابق خویش دارند و بر فقدان
 حمایتگران و مردان خود، سیلاب اشک از دیدگان می بارند و بر مصیبت صاحبان خود
 همچون زنان داغدار گریان و سوگوارند و حال آنان را از مسافران سراغ می گیرند. و آتش
 حزن و اندوه آن مظلوم را بر مصرع کشتگان خود به هیجان می آوردند و آواز واثکلاه بلند
 می نمودند. زبان حال منزلهای مدینه گویا از در و دیوار تک تک آن خانه ای چنین آواز
 بر می خاست : ای مردم ! این نکته بر من نگیرید و عذر مرا بپذیرید در آنکه نوحه و ناله می
 کنم و در این سوگواری مرا بر ادای حق مصیبت ها، یاری نمایید؛ زیرا این کشتگان که من از
 فراق ایشان ندبه و گریه می کنم و بر بزرگی اخلاق ایشان سوگواریم ، و مصاحب شب و روزم
 بودند و چراغ شبانگاهان و مونس سحرگاهانم بودند و ریسمان خیمه شرف و افتخار و اسباب
 قوت و قدرت من به شمار می آمدند و خورشید و ماه روز گارم بودند. متن عربی : كَمْ لَيْلَةٍ
 شَرَدُّوا بِأَكْرَامِهِمْ وَ حَشْتِي، وَ شَيَّدُوا بِأَنْعَامِهِمْ حُرْمَتِي، وَ أَصْمَعُونِي مُنَاجَاةَ إِسْحَارِهِمْ، وَ
 أَغْمَتُونِي بِإِبْدَاعِ إِسْرَارِهِمْ؟ وَ كَمْ يَوْمٍ عَمَّرُوا رَبْعِي بِمَحَافِلِهِمْ، وَ عَطَّرُوا طَبْعِي بِفَضَائِلِهِمْ، وَ
 أَغَوَّرُوا عُودِي بِمَاءِ عُهْدِهِمْ وَ أَغْذَبُوا نُحُوسِي بِمَاءِ سُعُودِهِمْ؟ وَ كَمْ غَرَسُوا لِي مِنَ الْمَنَاقِبِ، وَ
 حَرَسُوا مَحَلِّي مِنَ النَّوَائِبِ؟ وَ كَمْ أَصْبَحْتُ بِهِمْ أَتَشَرَّفَ عَلَى الْمَنَازِلِ وَ الْقُصُورِ، وَ أَمِيسُ فِي
 ثَوْبِ الْجَدَلِ وَالسُّرُورِ؟ وَ كَمْ أَعَاشُوا فِي شِعَابِي مِنَ أَمْوَاتِ الدُّهُورِ. وَ كَمْ انْتَأَشُوا عَلَى أَعْتَابِي
 مِنْ رُفَاتِ الْمَحْدُورِ. فَقَصَدَنِي فِيهِمْ سَهْمُ الْحِمَامِ، وَ حَسَدَنِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ الْإِيَّامِ، فَأَصْبَحُوا غُرَبَاءَ
 بَيْنَ الْأَعْدَاءِ، وَ غَرَضًا لِسَهَامِ الْأَعْتِدَاءِ، وَ أَصْبَحَتِ الْمَكَارِمُ تَقْطَعُ بِقَطْعِ إِعْنَائِهِمْ، وَ الْمَنَاقِبُ تَشْكُو
 لِفَقْدِ شِمَائِلِهِمْ، وَ الْمَحَاسِنُ تُزُولُ بِزَوَالِ أَعْضَائِهِمْ وَ الْأَحْكَامُ تَتَوَحُّ لِوَحْشَةِ أَعْرَاجَائِهِمْ. ترجمه : چه
 شبها که وحشت تنهایی من به اکرام آنان نابود شده و بنیان حرمت به انعامشان مستحکم گشته و

به نعمتهای دلنواز مناجات سحری سماع محفل مرا زنده می داشتند و سینه مجروح را به ودایع اسرار نهانی مرهم می گذاشتند؛ چه روزگاران که به محفل انس آنان خانه دلم معمر و مشام طبعم به فضایل ایشان معطر بود و برگ شاخه امیدم به آبیاری دیدارشان خرم و شاداب و خزان نحوست به مساعدت لطفشان نایاب بود؛ بسا شاخه منفعت که در مزرعه آرزویم کشتند و ساحت عزتم را از آفت نوائب در نوشتند؛ چه بسا صبح عیشم که به برکت و جود آنان ، بر روی کاخهای مراد خرامان و در لباس کامرانی شادمان بوده است بسا آرزوها بر نیامده را که چون مردگان ، چشم امید از آن پوشیده و در شکافهای مایوسی خوابیده ، در روزگار زنده نمودند و به مراد دل رسانیدند و چه بسیار بیم ها و خوف ها که چون استخوان پوسیده در آستان خانه وجودم پنهان بوده ، بیرون نمودند.(47) زیرا حاصل فقرات بعد این است : (تیر مرگ یاران مرا نشانه خود ساخت و گردش روزگار بر داشتن چنین یارانی که بر من حسد می برد؛ سپس صبح طالع ایشان بر این دمیده که در میان دشمنان ، غریب افتادند و در معرض تاخت و تاراج اعدا قرار گرفتند. امروز مدار بزرگواری که با اشاره سر انگشتان ایشان دایر بود بریده و شخص مناقب از نادیدن رویشان ، زبان شکایت گشوده ، احکام خدا از وحشت تاخیر اجرای آنها، نوحه و گریه سرداده ؛ دریغ متن عربی : فَيَا لِلَّهِ مِنْ وَرَعٍ اُزِيقَ دَمُهُ فِي تِلْكَ الْحُرُوبِ وَ كَمَالٍ نَكَسَ عِلْمُهُ بِتِلْكَ الْخُطُوبِ. وَ لَئِنْ عُدِمْتُ مُسَاعَدَةَ اَهْلِ الْمُعْقُولِ، وَ خَذَلَنِي عِنْدَ الْمَصَائِبِ جَهْلُ الْعُقُولِ، فَاَنْ لِي مُسْعِدًا مِنَ السُّنَنِ الدَّارِسَةِ وَالْاَعْلَامِ الطَّامِسَةِ، فَاَنَهَا تَنْدُبُ كَذَّبِي وَ تَجِدُ مِثْلَ وَجْدِي وَ كَرْبِي . فَلَوْ سَمِعْتُمْ كَيْفَ يَبُوحُ عَلَيْهِمْ لِسَانُ حَالِ الصَّلَوَاتِ، وَ يَحْنُ إِلَيْهِمْ اَنْسَانُ الْخَلَوَاتِ، وَ تَشْتَاقُهُمْ طَوِيَّةُ الْمَكَارِمِ، وَ تَرْتَاخُ إِلَيْهِمْ اَعْنِدِيَّةُ الْاَكَارِمِ، وَ تَبْكِيهِمْ مَحَارِبُ الْمَسَاجِدِ، وَ تُنَادِيهِمْ مَنَارِبُ الْفَوَائِدِ، لَشَجَاكُمْ سِمَاعُ تِلْكَ الْوَاعِيَةِ النَّازِلَةِ، وَ عَرَفْتُمْ تَقْصِيرَكُمْ فِي هَذِهِ الْمُصِيبَةِ الشَّامِلَةِ. بَلْ، لَوْ رَأَيْتُمْ وَجْدَتِي وَ اِنْكِسَارِي وَ خُلُوَّ مَجَالِسِي وَ اَثَارِي ، لَرَأَيْتُمْ مَا يُوجِعُ قَلْبَ الصَّبُورِ وَ يَهَيِّجُ اَحْزَانَ الصُّدُورِ، وَ لَقَدْ شَمَتَ بِي مَنْ كَانَ يَحْسُدُنِي مِنَ الدِّيَارِ، وَ ظَفَرْتُ بِي اَعْكُفُ الْاَخْطَارِ. فَيَا شَوْقَاهُ اِلَى مَنْزِلٍ سَكْنُوهُ، وَ مَنْهَلٍ اَقَامُوا ترجمه : از این شخص ورع که خونس در این جنگها بریخت و افسوس از لشکر کمال که رایتش در این گرفتاریهای بزرگ سرنگون گردید اگر بشر که ارباب عقولند، مرا در این گریه و زاری مساعدت نکنند و یا که مردم جاهل در این مصیبت تو، یاریم نماید، یاوران من همان تپه های خاکهای کهنه و آثار خانه های ویران شده (که صاحبانشان مرده). زیرا آنها هم مانند من ندبه دارند و چون من به غم و اندوه صاحبان خود، گرفتارند اگر بشنوید که چگونه نماز به زبان حال در عزای ایشان نوحه دارد و بزرگی طبیعت و کرامت لقای ایشان را مشتاق و بخشش کرم خواهان نشاط دیدارشان است و محرابهای مساجد بر فقدانشان گریان است و حاجات محتاجین به عطاها و فواید ایشان چسان ناله و فریاد کنان است . البته از شنیدن این بانگها و فریادها، گرفتار غم و

اندوه می شدید و آگاه بودید که در ادای حق این مصیبت فراگیرنده کوتاهی و تقصیر را مجالی نبوده ، بلکه اگر وحدت حال و شکستگی بال مرا دیده بودید و محفل بی انیس و آثار فقدان همنشین را مشاهده می نمودید، البته مطلع می شدید بر داغهای نهانی من که موجب درد دل‌های ثبور و هیجان اندوه صدور است . سایر خانه ها بر من حسد برده و شماتت نموده و دست خطرهای گردون بر من ظفر یافت و ستم افزود. بسا مشتاقم به خانه هایی که یاران در آن منزل گزیدند و وادی که در آن آرمیدند. متن عربی : عِنْدَهُ وَاسْتَوْطِنُوهُ، لَيْتَنِي كُنْتُ أَنْسَانَا أَفْدِيَهُمْ حَزَّ السُّبُوفِ، وَ أَذْفَعُ عَنْهُمْ حَزَّ الْخُثُوفِ، وَاعْوَلْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الشَّنَانِ، وَ اءَرُدْ عَنْهُمْ سِهَامَ الْعُدُونِ. وَ هَلَا اذْ فَاتَنِي شَرَفُ تِلْكَ الْمُوَاسَاةِ الْوَاجِبَةِ، كُنْتُ مَحَلًا لِضَمِّ جُسُومِهِمُ الشَّاحِبَةِ، وَ اءَهْلًا لِحِفْظِ شَمَائِلِهِمْ مِنَ الْبَلَاءِ، وَ مَصُونًا مِنْ لَوْعَةِ هَذَا الْهَجَرِ وَ الْقَلَاءِ. فَاهُ ثُمَّ اءُ، لَوْ كُنْتُ مَخْطَاً لِتِلْكَ الْاَجْسَادِ وَ مَخْطَاً لِنَفُوسِ اءَوْلِيَاكَ الْاَجْوَادِ، لَبَدَلْتُ فِي حِفْظِهَا غَايَةَ الْمَجْهُودِ، وَ وَفَّيْتُ لَهَا بِقَدِيمِ الْعُهُودِ، وَ قَضَيْتُ لَهَا بَعْضَ الْحُقُوقِ الْاَوَائِلِ، وَ وَفَّيْتُهَا جُهْدِي مِنْ وَقَعِ تِلْكَ الْجَنَادِلِ، وَ خَدَمْتُهَا خِدْمَةَ الْعَبْدِ الْمُطِيعِ، وَ بَدَلْتُ لَهَا جُهْدَ الْمُسْتَطِيعِ، وَ فَرَشْتُ لِتِلْكَ الْخُدُودِ وَ الْاَوْصَالِ فِرَاشَ الْاَكْرَامِ وَ الْاَجْلَالِ، وَ كُنْتُ اءَبْلَغُ مُنِيَّتِي مِنْ اَعْتِنَاقِهَا وَ اءَنُورُ ظُلْمَتِي بِاشْرَاقِهَا. فَيَا شَوْقَاهُ اَلِي تِلْكَ الْاَمَانِي، وَ يَا قَلْقَاهُ لِعَيْنِيَةِ اءَهْلِي وَ سَكَانِي، فَكُلُّ حَنِينٍ يَقْصُرُ عَنْ حَنِينِي، وَ كُلُّ

ترجمه : ای کاش از جنس بشر بودی تا خود را به دم شمشیر داده فدای ایشان نمودی تا خرمن عمر آنان به آتش مرگ نسوختی و از آنان که نیزه بر رویشان کشیدند، جوشش سینه خود را به انتقام فرومی نشانیدم و تیر دشمن را از ایشان بر می گردانیم و افسوس که چون این شرف مواسات واجب از من فوت گردید. ای کاش آرامگاه آن پیکرهای پاک بودم و اجساد آنها را حفظ می نمودم . آه اگر من منزلگاه این اجساد شهدا بودم ، البته در محافظت آنها نهایت کوشش را می نمودم و عهد قدیم را رعایت کرده بودم و حقوق دیرین را به جا آورده و از افتادن سنگهای گور بر بدنهای پر از نور آنان ، جلوگیری می کردم و همچون بندگان فرمانبردار خدمت می کردم و به قدر استطاعت خود بذل جهد می نمودم و برای آن گونه های بر خاک افتاده و پاره های بدن که از هم پاشیده ، فرش اکرام و اجلال می گسترانیدم و بهره خویش را از هم آغوشی آنها بر می داشتم و ظلمت کاشانه ام را به اشراق انوارشان منور می ساختم . چه بسیار برای رسیدن به این آرزوها مشتاقم و چسان از نابودی اهل و ساکنان خویش در سوز و گدازم ، به قسمی که هیچ ناله ای به اندازه ناله من نیست و هیچ دوايي شافي دردم نیست . اينك در شهادت آنان ، پلاس مصيبت در تن کردم و پس از ایشان در لباس اندوه به سر می برم و از شکیبایی خود نا امیدم و چنین متن عربی : دَوَاءٌ غَيْرُهُمْ لَا يَشْفِينِي، وَ هَا اءَنَا قَدْ لَبَسْتُ لِفَقْدِهِمْ اءَثْوَابَ الْاِحْزَانِ، وَ اءَسَسْتُ مِنْ بَعْدِهِمْ بِجُلُبَابِ الْاَشْجَانِ، وَ يَبْسُتُ اءَنْ يَلِمَ بِي التَّجَلُّدُ وَ الصَّبْرُ، وَ قُلْتُ: يَا سَلْوَةَ الْاَيَّامِ مَوْعِدُكَ الْحَشْرُ. وَ لَقَدْ اءَحْسَنَ ابْنُ قُتَيْبَةَ رَحْمَهُ اللّٰهُ وَ قَدْ بَكَى عَلَي الْمَنَازِلِ الْمُشَارِ

أَلَيْهَا، فَقَالَ: مَرَرْتُ عَلَى أَعْبِيَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَمْ أَعْرِهَا أَعْمَالَهَا يَوْمَ حَلَّتْ فَلَا يُبْعَدُ اللَّهُ الدَّيَارَ وَ أَعْمَالَهَا وَ أَنْ أَعْصَبَحَتْ مِنْهُمْ بَرِّعَمِي تَخَلَّتْ أَعْلَا أَنْ قَتَلِي الطَّفَّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ أَدَلَّتْ رِقَابَ الْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتْ وَ كَانُوا غِيَاثًا ثُمَّ أَعْضَحُوا رَزِيَّةً لَقَدْ عَظُمَتْ تِلْكَ الرِّزَايَا وَ جَلَّتْ أَعْلَمُ تَرَّ أَعَنَّ الشَّمْسُ أَعْضَحَتْ مَرِيضَةً لِفَقْدِ حُسَيْنٍ وَ الْبِلَادُ أَفْشَعَرَتْ فَأَسْأَلُكَ أَعْيُهَا السَّامِعُ بِهَذِهِ الْمَصَائِبِ مَسَلَّكَ الْقُدُورَةَ مِنْ حُمَاةِ الْكِتَابِ. ترجمه : مي گويم : اي مايه تسلي روزگارم ، دیدار ما و تو در روز قیامت خواهد بود. چه نیکو سروده است (ابن قتیبہ) (آن هنگام که به آن منزلهاي بي صاحب نظر انداخته و اشک حسرت از دیدگان جاري ساخته و اين اشعار را گفته : (مررت علي ابیات آل محمد....)؛ يعني بر خانه هاي بي صاحب آل رسول ، گذر نمودم دیدم که حال ایشان نه بر منوال آن روزي است که در آن بودند؛ خدا اين خانه ما و صاحبانش را از رحمت دور نکند؛ به درستي که مصيبت شهدي کربلا از آل بني هاشم ، گردن مسلمانان را از بار اندوه خوار و ذليل نموده که هنوز اثر ذلت در آنها هويد است ؛ بني هاشم همواره پناهگاه مردم بودند و اکنون داغ مصيبي بر دلها آنها نشانده شده ، چه مصيبت بزرگي ؛ آیا نمي بيني که خورشيد جهان تاب رخساره اش از درد مصيبت حسين عليه السلام ، زرد گشته و خود در تب و تاب است و همچنين شهرها از وحشت اين مصيبت ، لرزان و در اضطراب است ؟ اي شنوندگان خبر مصيبتت فرزند بتول ، در ميدان اندوه چنان قدم استوار داريد که جانشينان رسول صلي الله عليه و آله که حاميان کتاب خدا بودند، استوار مي داشتند. متن عربي : فَقَدْ رُوي عَنْ مُؤَلَّانَا زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع وَ هُوَ ذُو الْحِلْمِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ الْوَصْفُ إِلَيْهِ - أَعْنَهُ كَانَ كَثِيرَ الْبُكَاءِ لِتِلْكَ الْبُلُوي ، عَظِيمِ الْبُتِّ وَالشُّكُوي . فَرُوي عَنِ الصَّادِقِ ع أَعْنَهُ قَالَ: (أَنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ ع بَكَى عَلَى أَعْيِهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، صَائِمًا نَهَارَهُ قَائِمًا لَيْلَهُ، فَإِذَا حَضَرَهُ الْإِفْطَارُ جَاءَ غُلَامُهُ بِطَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ فَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيَقُولُ: كُلْ يَا مَوْلَايَ، فَيَقُولُ: قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ع جَائِعًا، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَانًا، فَلَا يَزَالُ يُكْرِّرُ ذَلِكَ وَ يَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ طَعَامُهُ مِنْ دُمُوعِهِ وَ يَمْتَرِجُ شَرَابَهُ مِنْهَا، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللهِ عَزَّ وَ جَلَّ). وَ حَدَّثَ مَوْلِي لَهُ أَعْنَهُ بَرَزَ إِلَى الصَّحْرَاءِ يَوْمًا، قَالَ: فَتَبَعْتُهُ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَى حِجَارَةٍ خَشِينَةٍ، فَوَقَفْتُ وَ أَعْنَاهُ سَمِعْتُ شَهيقَهُ وَ بُكَاءَهُ، وَ أَعْصَيْتُ عَلَيْهِ أَلْفَ مَرَّةٍ يَقُولُ: (لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ تَعْبُدًا وَرِقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ إِيْمَانًا وَ تَصَدِيقًا). ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ، وَ أَنَّ لِحْيَتَهُ وَ وَجْهَهُ ترجمه : گريه امام سجاد عليه السلام در فراق شهيدان روايت شده در باره امام سجاد عليه السلام با آن مقام حلم و برد باري که داشت که در وصف نگنجد، بسيار گريه بر پدر بزرگوارش مي نمود و بر ياد آن مصيبتت ها صاحب شكوي و اندوه عظيم بود؛ چنانکه از امام صادق عليه السلام روايت است که فرمود: امام زين العابدين عليه السلام مدت چهل سال بر پدر بزرگوار خود گريه نمود و در اين مدت چهل سال ، روزها و روزه و شبها به عبادت قيام دشات و چون هنگام افطار مي شد، غلام آن حضرت آب و طعام در پيش روي آن جناب

حاضر می نمود و از امام می خواست تا از آنها میل فرماید، امام سجاد علیه السلام فرمود: (قتل ابن رسول الله...؛ یعنی فرزند رسول خدا را گرسنه شهید نمودند، فرزند پیغمبر را در حالی که عطشان بود شهید کردند. پیوسته این سخن را می گفت تا آن طعام از اشک چشم آن حضرت تر می گردید و آب آشامیدنی نیز با اشک دیدگانش ممزوج می شد و به این حال بود تا اینکه از دار دنیا وفات کرده و با پروردگار ش ملاقات نمود از غلام امام سجاد علیه السلام روایت است که گفت: روزی امام علیه السلام به صحرا تشریف بردند و من نیز به دنبال ایشان رفتم، دیدم که آن جناب روی سنگ درشتی به سجده رفت و من هم ایستاده گوش دادم صدای گریه و ناله او را می شنیدم و شمردم هزار مرتبه در آن سجده می گفت: (لا اله الا...؛) سپس سر مبارک از سجده برداشت در حالتی که صورتت و ریش مبارکش از آب چشمانش تر متن عربی: قَدْ غَمِرَا مِنَ الدَّمُوعِ. فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، أَمَا أَنْ لِحُزْنِكَ أَعَنْ يَنْقُضِي؟ وَ لِحُزْنِكَ أَعَنْ يَقُلُّ لِي: (وَيْحَكَ، أَنْ يَعْقُوبَ بْنَ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ كَانَ نَبِيًّا ابْنُ نَبِيٍّ لَهُ اثْنِي عَشَرَ ابْنًا، فَغَيَّبَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَاحْدُودَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْعَمِّ وَالْهَمِّ وَ دَهَبَ بَصَرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ ابْنُهُ حَيٌّ فِي دَارِ الدُّنْيَا، وَ أَعْنَا رَأَيْتُ أَعْبِي وَ أَعْخِي وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي صَرَ عِي مَقْتُولِينَ، فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي وَ يَقُلُّ بُكَائِي؟!). وَ هَا أَعْنَا أَعْتَمَلُ وَ أَشِيرُ إِلَيْهِمْ ص فَأَقُولُ: مَنْ مُخْبِرُ الْمُلْبِسِينَا بِأَنْتِزَاجِهِمْ ثَوْبًا مِنَ الْحُزْنِ لَا يَلِي وَ يُبْلِينَا أَنْ الزَّمَانَ الَّذِي قَدْ كَانَ يُضْحِكُنَا بِفُرْبِهِمْ صَارَ بِالتَّفْرِيقِ يُبْكِينَا حَالَتْ لِفُقْدَانِهِمْ أَعْيَامُنَا فَعَدَّتْ سُودًا وَكَانَتْ بِهِمْ بَيْضًا لِيَالِينَا ترجمه: گردیده بود. عرض کردم: ای سید و مولای من! آیا وقت آن نرسیده که اندوه شما تمام و گریه تان اندک شود؟ امام سجاد علیه السلام فرمودند: وای بر تو! یعقوب بن اسحاق بن ابراهیمی علیه السلام، نبی بن نبی بوده و دوازده پسر داشت، خداوند یکی از پسرانش را از نظر او غائب گردانید، از اندوه هجران او، موی سرش سفید گشت و از انبوه غم کمرش خم شد و چشمانش از بسیاری گریه، نابینا گردید و حال آنکه هنوز فرزندش زنده بود، ولی من به چشم خود دیدم که پدر و برادر و هفده نفر از اهلیتیم در برابر چشم خویش، آن دشمنان کافر کیش، کشته و بر خاک افکندند؛ پس چگونه اندوه من تمام و گریه ام اندک شود؟! مؤ لف گوید: من به همین مناسبت به اشعاری تمثیل می جویم و آن ابیات را در این جا ذکر می نمایم: (من مخبر....؛) یعنی کیست آنکه به شهیدان کربلا خبر رساند که از درود خود لباس حزن و اندوه را به ما پوشانیدند، لباس اندوهی را که هرگز کهنه و پوسیده نمی گردد بلکه او باقی است تا آنکه بدنهای ما را پوساند؛ همان روز گاری که ما را به قرب و وصال ایشان تاکنون خندان می داشت، اکنون به سبب فراق آنان ما را گریانید دوری همیشگی ایشان، روزگار مرا دگرگون و سیاه گردانید، پس از آنکه شبهای تاریک ما را منور ساخته بود. متن عربی: وَ هَاهُنَا مُنْتَهَى مَا أَعْرَدْنَاهُ، وَ مَنْ وَقَفَ عَلَي تَرْثِيهِ وَرَسْمِهِ مَعَ اخْتِصَارِهِ وَ صِغَرِ حَجْمِهِ عُرِفَ تَمِيزُهُ عَلَيِ أَهْبَاءِ

جَنَسِهِ وَ فُهِمَ فَضِيلَتُهُ فِي نَفْسِهِ. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَاتُهُ وَ سَلَامُهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ. مؤ لف گوید: مؤ لف گوید: در این جا نوشته ما به پایان می رسد و هر کس از مطالعه کنندگان با دقت و امعان نظر آن را ملاحظه نماید خواهد دانست که به انحصار و صغر حجم چگونه بر امثال خود امتیاز و رجحان دارد. مترجم گوید: اگر چه در اول ترجمه به عرض اخوان رسانید که ترجمه این کتاب شریف در اندک زمانی ختم گردید و لکن چون در ایام ماه مبارک رمضان سال 1321 ه. ق بنای طبع گردید، تفسیر از اسلوب اول به نظر قاصر ارجح آمد فلذا با کمال جهد و کوشش متصدی اعراب و تصحیح لغات و تعلیق بعضی حواشی مفیده و تلفیق متن با ترجمه گردیدم و اشهد بالله کمال زحمت و مشقت در این باب اتفاق افتاده بخصوص در تصحیح و ماخذلغات و از جمله ، مشقت فوق العاده آنکه در مقابله نمودن يك جز و از اول کتاب في الجملة تسامح گردید، چون این احقر مطلع گردیدم زحمت را بر خود قرار دادم که تمام جزو اول را مرور نموده و کاملاً تصحیح نمایم . امید از اخلاق کریمه اهل کمال و ارباب فضل آن است که بر لغزشها و خطایای واقفه ذیل عفو ببوشانند که هیچ انسانی از خطا محفوظ نیست . 25 ماه ذی الحجة الحرام ، سال 1321 ه . ق الا حقر القاصر: ابن محمد باقر الموسوي الذرفولي ، محمد طاهر عفي الله عن جرائمهما اللهم اغفرلي و لمن له علي حق من المومنين .

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یاران

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یاران ابن شهر آشوب به سند معتبر روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد گفت که به این شادم بعد از آنکه مرا شهید خواهی کرد، از گندم عراق بسیاری نخواهی خورد، آن ملعون از روی استهزا گفت که : اگر گندم نباشد جو نیز خوب است ، پس چنان شد که حضرت فرموده بود، و امارت ری به او نرسید، و بر دست مختار کشته شد. ایضا روایت کرده است که بویهای خوشی که از انبار حضرت غارت کردند همه خون شد، و گیاهها که برده بودند همه آتش در آن افتاد. و به روایت دیگر: از آن بوی خوش هر که استعمال کرد از مرد وزن البته پیس شد. ایضا ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که حضرت سید الشهداء علیه السلام در صحرائی کربلا تشنه شد، خود را به کنار فرات رسانید و آب برگرفت که بیاشامد، ملعونی تیری به جانب آن جناب انداخت که بر دهان مبارکش نشست ، حضرت فرمود: خدا هرگز تو را سیراب نگرداند، پس آن ملعون تشنه شد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد تا آنکه خود را به شط فرات افکند، و چندان آب آشامید که به آتش جهنم واصل گردید. ایضا روایت کرده اند که چون امام حسین علیه السلام از آن کافر جفا کار آب طلبید، بدبختی در میان آنها ندا کرد که : یا حسین ! يك

قطره از آب فرات نهواهی چشید تا آنکه تشنه بمیری یا به حکم ابن زیاد در آبی ، حضرت فرمود: خداوندا، او را از تشنگی بکش و هرگز او را میامرز، پس آن ملعون پیوسته العطش فریاد می کرد، و هر چند آب می آشامید سیراب نمی شد تا آنکه ترکید و به جهنم واصل شد. و بعضی گفته اند که آن ملعون عبدالله بن حصین از دی بود، و بعضی گفته اند که : حمید بن مسلم بود. ایضا روایت کرده اند که ولدالزنائی از قبیله (دارم) تیر به جانب آن حضرت افکند، بر حنکش آمد، و حضرت آن خون را می گرفت و به جانب آسمان می ریخت ، پس آن ملعون به بلائی مبتلا شد که از سرما و گرما فریاد می کرد، و آتشی از شکمش شعله می کشید و پشتش از سرما می لرزید، و در پشت سرش بخاری روشن می کرد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد، تا آنکه شکمش پاره شد و به جهنم واصل شد. ابن بابویه و شیخ طوسی به سانید بسیار روایت کرده اند از یعقوب بن سلیمان که گفت : در ایام حجاج چون گرسنگی بر ما غالب شد، با چند نفر از کوفه بیرون آمدیم تا آنکه به کربلا رسیدیم و موضعی نیافتیم که ساکن شویم ، ناگاه خانه ای به نظر ما در آمد در کنار فرات که از چوب علف ساخته بودند، رفتیم و شب در آنجا قرار گرفتیم ، ناگاه مرد غریبی آمد و گفت : دستوری دهید که امشب با شما به سر آوردم که غریب و از راه مانده ام ، ما او را رخصت دادیم و داخل شد چون آفتاب غروب کرد و چراغ افروختیم به روغن نفت و نشستیم به صحبت داشتن ، پس صحبت منتهی شد به ذکر جناب امام حسین علیه السلام و شهادت او، و گفتیم که : هیچکس در آن صحرا نبود که به بلائی مبتلا نشد، پس آن مرد غریب گفت که : من از آنها بودم که در آن جنگ بودند و تا حال بلائی به من نرسیده است ، و مدار شیعیان به دروغ است ، چون ما آن سخن را از او شنیدیم ترسیدیم و از گفته خود پشیمان شدیم ، در آن حالت نور چراغ کم شد، آن بی نور دست دراز کرد که چراغ را اصلاح کند، همین که دست را نزدیک چراغ رسانید، آتش در دستش مشتعل گردید، چون خواست که آن آتش را فرو نشاند آتش در ریش نحسش افتاد و در جمیع بدنش شعله کشید، پس خود را در آب فرات افکند، چون سر به آب فرو می برد، آتش در بالای آب حرکت می کرد و منتظر او می بود تا سر بیرون می آورد، چون سر بیرون می آورد، در بدنش می افتاد، و پیوسته بر این حال بود تا به آتش جهنم واصل گردید. ایضا ابن بابویه به سند معتبر از قاسم بن اصبع روایت کرده است که گفت : مردی از قبیله بنی دارم که با لشکر ابن زیاد به قتل امام حسین علیه السلام رفته بود، به نزد ما آمد و روی او سیاه شده بود، و پیش از آن در نهایت خوشرویی و سفیدی بود، من به او گفتم که : از بس که روی تو متغیر شده است نزدیک بود که من تو را نشناسم ، گفت : من مرد سفید روئی از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردم که اثر کثرت عبادت از پیشانی او ظاهر بود، و سر او را آورده ام . راوی گفت : که دیدم آن ملعون را که بر اسبی سوار بود و سر آن بزرگوار در پیش زین آویخته بود که بر

www.Theology-Club.Blogfa.com

www.Theology-Club.Blogfa.com

ملائکه و جنیان به زیارت آن مکان شریف می روند، چون شب جمعه می شود، نود هزار ملک در آنجا نازل می شوند و بر آن امام مظلوم می گریند و فضایل او را ذکر می کنند، و در آسمان او را (حسین مذبح (می گویند و در زمین او را (ابو عبدالله مقتول (می گویند و در دریاها او را فرزند منور مظلوم می نامند، و در روز شهادت آن حضرت آفتاب خواهد گرفت ، در شب آن ، ماه خواهد گرفت ، و تا سه روز جهان در نظر مردم تاریک خواهد بود، و آسمان خواهد گریست ، و کوهها از هم خواهد پاشید، و دریاها به خروش خواهند آمد، و اگر باقیمانده ذریت او و جمعی از شیعیان او بر روی زمین نمی بودند، هر آینه خدا آتش از آسمان بر مردم می بارید. پس کعب گفت : ای گروه تعجب نکنید از آنچه من در باب حسین می گویم ، به خدا سوگند که حق تعالی چیزی نگذاشت از آنچه بوده و خواهد بود مگر آنکه برای حضرت موسی علیه السلام بیان کرد، و هر بنده ای که مخلوق شده و می شود همه را در عالم ذر بر حضرت آدم علیه السلام عرضه کرد، و احوال ایشان و اختلافات و منازعات ایشان را برای دنیا بر آن حضرت ظاهر گردانید پس آدم گفت : پروردگارا در امت آخر الزمان که بهترین امتهايند چرا اينقدر اختلاف به هم رسيده است ؟ حق تعالی فرمود: اي آدم چون ایشان اختلاف کردند، دلهاي ایشان مختلف گردید، و ایشان فسادي در زمین خواهند کرد مانند فساد کشتن هابیل ، و خواهند کشت جگر گوشه حبيب من محمد مصطفي صلي الله عليه و آله را پس حق تعالی واقعه کربلا را به آدم نمود، و قاتلان آن حضرت را روسياه مشاهده کرد، پس آدم علیه السلام گریست و گفت : خداوندا تو انتقام خود را بکش از ایشان چنانچه فرزند پیغمبر بزرگوار تو را شهید خواهند کرد. ايضا از سعيد بن مسيب روايت کرده است که چون حضرت امام حسين عليه السلام شهيد شد، در سال ديگر من متوجه حج شدم که به خدمت حضرت امام زين العابدين عليه السلام مشرف شدم ، پس روزي بر در کعبه طواف مي کردم ناگاه مردی را دیدم که دستهاي او بریده بود و روی او مانند شب تار سیاه و تیره بود، به پرده کعبه چسبیده بود و می گفت : خداوندا به حق این خانه که گناه مرا بیامرز، و می دانم که نخواهی آمرزید؛ من گفتم : وای بر تو چه گناه کرده ای که نین نا امید از رحمت خدا گردیده ای ؟ گفت : من جمال امام حسین علیه السلام بودم در هنگامی که متوجه کربلا گرید، چون آن حضرت را شهید کردند، پنهان شدم که بعضي از جامه هاي آن حضرت را ببرایم ، و در کار برهنه کردن حضرت بودم . در شب ناگاه شنیدم که خروش عظیم از آن صحرا بلند شد، و صدای گریه و نوحه بسیار شنیدم و کسی را نمی دیدم ، و در میان آنها صدائی می شنیدم که می گفت : ای فرزند شهید من ، وای حسین غریب من ، تو را کشتند و حق تو را نشناختند و آب را از تو منع کردند، از استماع این اصوات موحشه ، مدهوش گردیدم و خود را در میان کشتگان افکندم ، و در آن حال مشاهده کردم سه مرد و يك زن را که ایستاده اند و بر درو ایشان ملائکه بسیار احاطه کرده

اند، یکی از ایشان می گوید که : ای فرزند بزرگوار وای حسین مقتول به سیف اشرا، فدای تو باد جد و پدر و مادر و برادر تو. ناگاه دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام نشست و گفت : لبیک یا جداه و یا رسول الله و یا ابتاه و یا امیر المؤمنین و یا امایه یا فاطمه الزهرا و یا اخاه ، ای برادر مقتول به زهر جانگداز، بر شما باد از من سلام ، پس فرمود: یا جداه کشتند مردان ما را، یا جداه اسیر کردند زنان ما را، یا جداه غارت کردند اموال ما را، یا جداه کشتند اطفال ما را، ناگاه دیدم که همه خروش بر آوردند و گریستند، حضرت فاطمه زهرا علیه السلام از همه بیشتر می گریست . پس حضرت فاطمه علیه السلام گفت : ای پدر بزرگوار ببین که چکار کردند با این نور دیده من این امت جفا کار، ای پدر مرا رخصت بده که خون فرزند خود را بر سر و روی خود بمالم ، چون خدا را ملاقات کنم با خون او الوده باشم ، پس همه بزرگواران خون آن حضرت را برداشتند و بر سر و روی خود مالیدند، پس شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می گفت که : فدای تو شوم ای حسن که تو را سر بریده می بینم و در خون خود غلطیده می بینم ، ای فرزند گرامی ، که جامه های تو را کند؟ حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که : ای جد بزرگوار شترداری که با من بود و با او نیکیهای بسیا کرده بودم ، او به جزای آن نیکیها مرا عریان کرد! پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به نزد من آمد و گفت : از خدا اندیشه نکردی و از من شرم نکردی که جگر گوشه مرا عریان کردی ، خدا روی تو را سیاه کند در دنیا و آخرت و دستهای تو را قطع کند، پس در همان ساعت روی من سیاه شده و دستهای من افتاد، و برای این دعا می کنم و می دانم که نفرین حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رد نمی شود، و من آمرزیده نخواهم شد. ایضا روایت کرده است که مرد خدای (آهنگری) در کوفه بود، چون لشکر عمر بن سعد به جنگ سید الشهداء می رفتند، از آهن بسیاری برداشت و با لشکر ایشان رفت ، و نیزه های ایشان را درست می کرد و میخ های خیمه های ایشان را می ساخت و شمشیر و خنجر ایشان را اصلاح می کرد، آن حداد گفت : من نوزده روز با ایشان بودم و اعانت ایشان می نمودم تا آنکه آن حضرت را شهید کردند. چون برگشتم شبی در خانه خود خوابیده بودم ، در خواب دیدم که قیامت بر پا شده است و مردم از تشنی زبانهایشان آویخته است و آفتاب نزدیک سر مردم ایستاده است و من از شده عطش و حرارت مدهوش بودم ، آنگاه دیدم که سواره ای پیدا شد در نهایت حسن و جمال و در غایت مهابت و جلال ، و چندین هزار پیغمبران و اوصیای ایشان و صدیقان و شهیدان در خدمت او می آمدند، و جمیع محشر از نور خورشید جمال اومنور گردیده ، و به سرعت گذشت ، بعد از ساعتی سوار دیگر پیدا شد مانند ماه تابان ، عرصه قیامت را به نور جمال خود روشن کرد و چندین هزار کس در رکاب سعادت انتساب او می آمدند، و هر حکمی می فرمود اطاعت می کردند چون به نزدیک من رسید، عنان مرکب کشید و فرمود: بگریید این

را. ناگه دیدم که یکی از آنها که در رکاب او بودند بازوی مرا گرفت و چنان کشید که گمان کردم کتف م جدا شد، گفتم: به حق آن کی که تو را به بردن من مامور گردانید تو را سوگند می دهم که بگوئی او کیست؟ گفت: احمد مختار بود، گفتم: آنا که بر درو او بودند چه جماعت بودند؟ گفت: پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان ن گفتم: شما چه جماعتید که بر دور این مرد بر آمده اید و هر چه می فرماید اطاعت می کنید گفت ما ملائکه پروردگار عالمیانیم و ما را در فرمان او کرده است، گفتم: مرا چرا فرمود بگیری؟ گفت: حال تو مانند حال آن جماعت است چون نظر کردم عمر بن سعد را دیدم با لشکری که همراه بودند، و جمعی را نمی شناختم و زنجیری از آتش در گردن عمر بود و آتش از دیده ها و گوشه های او شعله می کشید ن و جمعی دیگر که با او بودند پاره ای در زنجیرهای آتش بودند، و پاره ای غله های آتش در گردن داشتند، و بعضی مانند من ملائکه به بازوهای ایشان چسبیده بودند. چون پاره ای راه ما را بردند، دیدم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر کرسی رفیعی نشسته است و دو مرد نورانی در جانب راست او ایستاده اند، از ملک پرسیدم که: این دو مرد کیستند؟ گفت: یکی نوح علیه السلام است و دیگری ابراهیم علیه السلام، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت: چه کردی یا علی؟ فرمود: احدی از قاتلان حسین را نگذاشتم مگر آنکه همه را جمع کردم و به خدمت تو آوردم، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک بیاورید ایشان را. چون ایشان را نزدیک بردند، حضرت از هر يك از ایشان سؤال می کرد که چه کردی با فرزند من حسین و می گریست، و همه اهل محشر از گره او می گریستند، پس یکی از ایشان می گفتم که: من آب بر روی او بستم، و دیگری می گفت: من تیر به سوی او افکندم، و دیگری می گفت: من سر او را جدا کردم، و دیگری می گفت: من فرزند او را شهید کردم، پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فریاد بر آورد: ای فرزندان غریب بی یاور من، ای اهل بیت مطهر من، بعد از من با شما چنین کردند؟ پس خطاب کرد به پیغمبران که: ای پدر م آدم و ای برادر من نوح و ای پدر من ابراهیم، ببینید که چگونه امت من با ذریت من سلوک کرده اند؟ پس خروش از انبیا و اوصیا و جمیع اهل محشر بر آمد پس امر کرد حضرت زبانیه جهنم را که: بکشید ایشان را به سوی جهنم، پس يك از ایشان را می کشیدند به سوی جهنم می بردند، تا آنکه مردی را آوردند، حضرت از او پرسید که: تو چه کردی؟ گفت: من تیری و نیزه ای نینداختم و شمشیری نزد من نجا بودم، و با آن اشرار همراه بودم، روزی عمود خیمه حصین بن نمیر شکست و آن را اصلاح کردم، حضرت فرمود: آخر نه در آن لشکر داخل بوده ای، و سیاهی لشکر ایشان را زیاده کرده ای، و قاتلان فرزندان مرا یاری کرده ای، ببرید او را به سوی جهنم، پس اهل محشر فریاد بر آوردند که: حکمی نیست امروز مگر برای خدا و رسول خدا و وصی او. چون مرا پیش بردند و احوال خود را گفتم،

www.Theology-Club.Blogfa.com

www.Theology-Club.Blogfa.com

خواهیم شد، و بعد از آن بر خواهیم گشت و بر ایشان غالب خواهیم شد و امیر ایشان را خواهیم کشتن پس صبر کنید شما بر ایشان غالب خواهید گردید. پس ابراهیم خود بر میمنه لشکر تاختن و سایر لشکر به جرات او جرات کردند و آن ملاعین را منهزم ساختند، از پی ایشان رفتند و ایشان را می کشتند و می انداختند، چون جنگ بر طرف شد، معلوم شد که عبید الله بن زیاد و حصین بن نمیر و شرحبیل بین ذل الکلاع و ابن خوشب و غالب باهلی و عبدالله ایاس سلمی و ابوالاشرس والی خراسان و سایر اعیان لشکر آن ملعون به جهنم واصل شده بودند. چون از جنگ فارغ شدند، ابراهیم به اصحاب خود گفت که بعد از هزیمت لشکر مخالف، من دیدم طایفه ای را که ایستاده بودند و مقاتله می کردند، و من رو به ایشان رفتم و در برابر من مردی آمد و بر استری سوار بود و مردم را تحریص بر قتال می کرد، و هر که نزدیک او می رفت او را بر زمین می افکند چون نظرش بر من افتاد، قصد من کرد، من مبادرت کردم و ضربتی بر دست او زدم و دستش را جدا کردم، از استر گردید بر کنار افتاد، پس پای او را جدا کردم، و از او بوی مشک ساطع بود، گمان دارم که آن پسر زیاد لعین بود، بورید و او را طلب کنید پس مردی آمد و در میان کشته گان او را تفحص کرد، در همان موضع که ابراهیم گفته بود او را یافت و سرش را به نزد ابراهیم آورد، ابراهیم فرمود بدن او را در تمام آن شب می سوختند، و به دود آن مردود دیده امید خود را روشن می کردند، و به خاکستر آن بداختر زنگ از آئینه سینه های خود می زدودند، و به روغن بدن آن پلید چراغ امل و امید خود را تا صبح می افروختند چون (مهران) غلام آن ملعون دید که به پیه بدن اقای او در آن شب چراغهای عیش خود را افروختند، سوگند یاد کرد که دیگر هرگز چربی گوشت را نخورد، زیرا که آن ملعون بسیار او را دوست می داشت و نزد او مقرب بود. چون صبح شد، لشکر ابراهیم غنیمت های لشکر مخالف را جمع کردند و متوجه کوفه گردیدند، یکی از غلامان ابن زیاد از لشکرگاه گریخت و به شام رفت نزد عبدالملک بن مروان، چون عبدالملک او را دید گفت: چه خبر داری از ابن زیاد؟ گفت: چون لشکرها به جولان در آمدند مرا گفت: کوزه ابی برای من بیاور، پس از آن آب بیاشامید و قدری از آن را در میان زره و بدن خود ریخت، و بقیه آب را بر ناصیه اسب خود پاشید و سورا شد و در دریای جنگ غوطه خورد، دیگر او را ندیدم و گریختم و به سوی تو آمدم پس ابراهیم سر ابن زیاد را به سرهای سروران لشکر او نزد مختار فرستاد، آن سرها را در وقتی نزد او حصار کردند که او چاشت می خورد، پس خدا را حمد بسیار کرد و گفت: الحمدلله که سر این لعین را وقتی آوردند نزد من که چاشت می خوردم، زیرا که سر سید الشهداء را به نزد آن لعین در وقتی بردند که او چاشت می خورد. چون سرها را نزد مختار گذاشتند، مار سفیدی پیدا شد و در میان سرها می گردید تا به سر ابن زیاد رسید، پس در سوراخ بینی آن لعین داخل شد و از سوراخ گوش او بیرون آمد، و باز در سوراخ گوش

او داخل شد و از سوراخ بینی او بیرون آمد چون مختار از چاشت خوردن فارغ شد، برخاست و کفش پوشید و ته کفش را مکرر بر روی آن لعین می زد و بر جبین پرخین آن لعین می مالید، پس کفش خود را به نزد غلام خود انداخت و گفت : این کفش را بشوی که به کافر نجسی مالیده ام . پس مختار سر ابن زیاد و حصین بن نمیر و شر حبیل بن ذی الکلاع را با عبدالرحمن بن ابی عمره ثقفی و عبدالله بن شداد جشمی صایب بن مالک اشعری به نزد محمد بن حنفیه فرستاد، و عریضه ای به او نوشت که : اما بعد به درستی که فرستادم یاوران شیعیان او را بسوی دشمنان تو که طلب کنند خون برادر مظلوم شهید تو را، پس بیرون رفتند با نیت درست و با نهایت خشم و کین بر دشمنان دین مبین ، و ایشان را ملاقات کردند نزدیک منزل نصیبین ، و کشتند ایشان را به یاری رب العالمین ، و لشکر ایشان را منهزم ساختند و در دریاها و بیابانها متفرق گردانیدند، و از پی آن مدبران رفتند، و هر جا که ایشان با یافتند به قتل آوردند و کینه های دلهای مومنان را پاک کردند و سینه های شیعیان را شاد گردانیدند، و اینک سرهای سرکرده های ایشان را به خدمت تو فرستادم . چون نامه و سرها را به نزد محمد بن حنفیه آوردند، در آن وقت حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مکه تشریف داشتند، پس محمد سر ابن زیاد را به خدمت آن جناب چاشت تناول می نمود، پس فرمود: چون سر پدر مرا نزد ابن زیاد بردند، او چاشت زهر مار می کرد و سر پدر بزرگوار مرا نزد او گذاشته بود، من در آن وقت دعا کردم که : خداوندا مرا از دنیا بیون مبر تا آنکه بنمائی به من سر آن ملعون را در وقتی که من چاشت خورم ، پس شکر می کنم خداوندی را که دعای مرا مستجاب گردانید، پس فرمود آن سر را انداختند در بیرون . چون سر او را نزد عبدالله بن زبیر بردند، فرمود بر سر نیزه کنند و بگردانند، چون بر سر نیزه کردند، بادی وزید و آن سر را بر زمین افکند، ناگاه ماری پیدا شد و بر بینی آن علین چسبید، پس بار دیگر آن را بر نیزه کردند و باز باد آن را بر زمین انداخت و همان مار پدیا شد و بر بینی آن لعین چسبید، تا آنکه سه مرتبه چنین شد، چون این خبر را به ابن زبیر دادند گفت : سر این ملعون را در کوچه های مکه بیندازید. که مردم پامال کنند. پس مختار تفحص می کرد قاتلان آن حضرت را، و هر که را می یافت به قتل می رسانید، و جماعت بسیار به نزد او آمدند و از برای عمر بن سعد شفاعت کردند و امان از برای او طلبیدند، چون مختار مضطر شد گفت : او را امان دادم به شرط آنکه از کوفه بیرون نرود، و اگر بیرون رود خونس هدر باشد. روزی مردی نزد عمر آمد و گفت : من امروز از مختار شنیدم که سوگند یاد می کرد که مردی را بکشد، و گمان من آن است که مقصد او تو بودی ، پس عمر از کوفه بیرون رفت بسوی موضعی در خارج کوفه که آن را حمام می گفتند و در آنجا پنهان شد، به او گفتند که : خطا کردی و از دست مختار بیرون نمی توانی رفت ، چون مطلع می شود که از کوفه بیرون رفته می گوید: امان من شکسته شد، و تو را می کشد،

www.Theology-Club.Blogfa.com

برای ابن زیاد برده بود، چون به خاه او رفتند، در بیت الخلا پنهان شده بود، در زیر سبدي او را پیدا کردند و بیرون آوردند، و در اثنای راه مختار را دیدند که با لشکر خود می اید گفت : این لعین را برگردانید تا در خانه خودش به جاز یخودبرسانم ، پس ابد به نزد در خانه او، و در آنجا او را به قتل رسانید و جسد پلیدش را به آتش سوخت و برگشت . چون شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد، آن ملعون به سوي بادیه گریخت ، پس ابو عمره را با جمعی از اصحاب خود بر سر او فرستاد، و با اصحاب او مقاتله بسیار کردند، آن ملعون خود نیز جنگ بسیار کرد تا آنکه از بسیاری جراحت مانده شد، او را گرفتند و به خدمت مختار آوردند مختار فرمود روغنی را جوشانیدند و آن ملعون را در میان روغن افکندند، تا آنکه همه بدن پلیدش مضمحل شد. به روایت دیگر: ابو عمره او را کشت ، و سرش را برای مختار فرستاد. بس پیوسته مختار در طلب قاتلان آن حضرت بود، و هر که را می یافت می کشت و هر که می گریخت خانه او را خراب می کرد، و ندا می کرد که : هر غلامی که آقای خود را بکشد که از قاتلان آن شرت باشد و سر او را به نزد من بیاورد، من آن غلام را آزاد می کنم و جایزه می بخشم ، پس بسیاری از غلامان آقاهای خود را کشتند و سرهای ایشان را به خدمت او آوردند. شیخ ابو جعفر بن نما در کتاب (عمل الثار) روایت کرده است که چون مختار در کار خود مستقل گردید، به تفحص قاتلان امام حسین علیه السلام در آمدن و اول طلب کرد آن جماعی را که اراده کرده بودند که اسب بر بدن مبارك آن حضرت و اصحاب او بتازند، فرمود که ایشان را بر رو خوابانیدند و دستها و پای ایشان را به میخهای آهن بر زمین دوختند، و سواران بر بدنهای ایشان اسب تاختند تا پاره پاره شدند و پاره های ایشان را به آتش سوختند، پس دوکس را آوردند که شریک شده بودند در کشتن عبدالرحمن بن عقیل بن ابیطالب ، فرمود: که ایشان را گردن زدند و جسد پلید ایشان را به آتش سوختند، پس مالک بن بشیر را آوردند و فرمود که در میان بازار گردن زدند. و ابو عمره ار با جماعتی فرستاد به خانه خولی بن یزید اصبحی که خانه او را محاصره کردند، و زن او از شیعیان اهل بیت بود از خانه بیرون آمد و به ظاره گفت که نمی دانم که او در کجاست ، و اشاره کرد به سوي بیت الخلا که در آنجا پنهان شده است ن پس او را از آنجا بیرون آوردند و به آتش سوختند. و عبدالله بن کامل را فرستاد به سوي حکم بن طفیل که تیری به سوي عباس افکنده بود و جامه های عباس را کنده بودند او را گرفت و تیر باران کرد و عبدالله بن ناجیه را به طلب منقذ بن مره عبدي که قاتل علي بن الحسين علیه السلام بود فرستاد، و آن ملعون نیزه در کف گرفته از خانه بیرون آمد، و نیزه بر عبدالله زد، و عبدالله برجست او را از اسب افکند، و نیزه بر دست چپ او زد و دستش را شل کرد، و او گریخت ، و بر او دست نیافتند و زید بن رقاد را طلبید و فرمود که او را سنگباران کردند و به آتش سوختند. و سنان بن انس لعین از کوفه به بصره گریخت ، و مختار خانه او را خراب کرد

شما به قتل رسانم ، جلاد بده تا او را گردن بزند، چون جلاد شمشیر را گرفت و به سرعت متوجه او شد که او را گردن بزند، به سر در آمد و شمشیر در شکمش آمد و شکمش شکافته شد و مرد، پس جلاد دیگر را طلبید ن چون متوجه قتل او شد، عقری او را گزید افتاد و مرد پس مختار گفت : ای حجاج نمی توانی مرا کشت ، به خاطر آور آنچه نزار بن معد بن عدنان به شاپور ذی لاکتاف گفت در وقتی که شاپور عربان را می کشت و ایشان را مستاصل می کرد، حجاج گفت : بگو چه بوده است آن ؟ مختار گفت : در وقتی که شاپور عربان را مستاصل می کرد نزار فرزندان خود را امر کرد که او را در زنبیلی گذاشتند و بر سر راه شاپور آویختند، چون شاپور به نزد او رسید و نظرش بر او افتاد گفت : بپرس ، نزار گفت : به چه سبب اینقدر از عرب را می کشی و ایشان بدی نسبت به تو نکرده اند؟ شاپور گفت : برای آن می کشم که در کتب دیده ام که مردی از عرب بیرون خواهد آمد که او را محمد می گویند، و دعوی پیغمبری خواهد کرد ن و ملك و پادشاه عجم بر دست او بر طرف خواد شد، پس ایشان را می کشم که او به هم نرسد، نزار گفت : اگر آنچه دیده در کتب دروغگویان دیده ای ، روا نباشد که بی گناه چند رابه گفته دروغگوئی به قتل رسانی ، و اگر در کتب راستگویان دیده ای پس خد حفظ خواهد کرد آن اصلی را که آن مرد از او بیرون می آید و تو نمی توانی که قضای خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی ، و اگر از خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی ، و اگر از جمیع عرب نماند مگر يك كس ، آن مرد از او به هم خواهد رسدی ، شاپور گفت : راستت گفתי ای نزار، یعنی : لاغر و حیف ، و به این سبب او را نزار گفتند، پس سخن او را پسندیده و دست از عرب برداشت . ای حجاج حق تعالی مقدر کرده است که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار کس به قتل رسانم ، یا خدا تو را مانع می شود از کشتن من یا اگر مرا بکشی بعد از کشتن زنده خواهد کرد که آنچه مقدر کرده است به عمل آورم ، و گفته رسول خدا حق است و در آن شکی نیست . باز حجاج جلاد را گفت که : بزنی گردن او را، مختار گفت که ، او نمی تواند، اگر خواهی تجربه کنی خود متوجه شو تا حق تعالی افعی بر تو مسلط گرداند چنانچه عقری را بر او مسلط گردانید. چون چون جلاد خواست که او را گردن بزند، ناگاه یکی از خواص عبدالملك بن مروان از در درآمد فریاد زد که : دست از او بدارید، و نامه ای به حجاج داد که عبدالملك در آن نامه نوشته بود: اما بعد ای حجاج بن یوسف ! کبوتر برای من نامه ای آورد که تو مختار بن ابی عبیده را گرفته و می خواهی او را به قتل آوری ، به سبب آنکه روایتی از رسول خدا به تو رسیده که او را انصار بنی امیه را خواهد کشت ، چون نامه من به تو برسد، دست از او بردار و متعرض او مشو که او شوهر دایه ولید عبدالملك است ، و ولید از برای او نزد من شفاعت کرده است ، و آنچه به تو رسیده است اگر دروغ است چه معنی دارد که مسلمانی را به خبر دروغ بکشی ، و اگر راست است تکذیب قول

رسول خدا نمی توان کرد. پس حجاج مختار را رها کرد، و مختار به هر که می رسید می گفت که : من خروج خواهم کرد، و بنی امیه را چنین خواهم کشت . چون این خبر به حجاج رسید، بار دیگر او را گرفت و قصد قتل او کرد، مختار گفت : تو نمی توانی مرا کشت ، و در این سخن بودند که باز نامه عبدالملک بن مروان را کبوتر آورد، و در آن نامه نوشته بود که : ای حجاج متعرض مختار مشو که او شوهر دایه پسر ولید است ، و آن حدیثی که شنیده ای اگر حق باشد ممنوع خواهی شد از کشتن او چنانچه ممنوع شد دانیال از کشتن بخت النصر برای آنکه مقدر شده بود که بنی اسرائیل را به قتل رساند، پس حجاج او را رها کرد و گفت : اگر دیگر چنین سخنان از تو بشنوم که گفته ای تو را به قتل خواهم رسانید، باز فایده نکرد، و مختار آن قسم سخنان در میان مردم می گفت . چون حجاج به طلب او فرستاد، پنهان شد، و مدتی مخفی بود تا آنکه حجاج او را گرفت و باز اراده قتل او کرد، باز مقارن آن حال نامه عبدالملک رسید که : او را مکش ، پس حجاج او را حبس کرد و نامه ای به عبدالملک نوشت که : چگونه نهي می کنی از کشتن کسی که علانیه در میان مردم می گوید که سید و هشتاد و سه هزار کس از انصار بنی امیه را خواهم کشت ؟ عبدالملک در جواب نوشت که : تو جاهلی ، اگر آنچه او می گوید حق است پس البته او را تربیت خواهیم کرد تا بر ما مسلط گردد چنانچه فرعون را خدا موکل کرد بر تربیت موسی تا آنکه بر او مسلط گردید، و اگر این خبر دروغ است چرا در حق او رعایت کسی نکنیم که حق خدمت بر ما دارد، پس آخر مختار بر ایشان مسلط شد و کرد آنچه کرد. روزی حضرت علی بن الحسین ع خروج مختار را برای اصحاب خود ذکر می کرد، بعضی از اصحاب آن حضرت گفت : یابن رسول الله ما را خبر نمی دهی که خروج آن چه وقت خواهد بود؟ فرمود: سه سال دیگر خواهد شد و سر عبیدالله بن زیاد و شمر بن ذالجوشن را به نزد ما خواهند آورد در وقتی که ما چاشت می خوریم . چون رسید روز وعده که حضرت امام زین العابدین ع برای خروج مختار فرموده بود، اصحاب آن حضرت در خدمت او جمع شدند، و آ، جناب طعمی برای ایشان حاضر کرد و فرمود: بخورید که امروز ستمکاران بنی امیه را به قتل می رسانند، گفتند: در کجا؟ حضرت فرمود: در فلان موضع ، مختار ایشان را به قتل می رساند، و زود باشد که دو سر از ایشان به نزد ما بیاورند، و آن سرها را در فلان روز برای ما خواهند آورد. چون روز شد و حضرت از تعقیب فارغ شد، اصحاب آن حضرت به نزد او رفتند، آن جناب طعمی برای ایشان طلبید، چون طعام حاضر شد، آن دو سر را آوردند، پس آن جناب به سجده درآمد و گفت : حمد می کنم خداوندی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا در این وقت سر قاتلان پدرم را به من نمود، و پیوسته نظر می کرد به سوی آن سرها و مبالغه بسیار می نمود در شکر حق تعالی چون مقرر بد که بعد از چاشت ن حضرت حلوائی برای میهمانان آن جناب می آوردند، در آن روز به

www.Theology-Club.Blogfa.com

حضرت فرستاد که : دور شوید که من هدیه دروغگویان را قبول نمی کنم و نامه ایشان را نمی خوانم ، پس آن رسولان عنوان را محو کردند و به جای او نوشتند که : این نامه ی است به سیو مهدی محمد بن علی ، و آن نامه را بردند به سوی محمد بن حنفیه ، و او هدیه ها را قبول کرد، و نامه او را جواب نوشت . قطب راوندی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است ه چون حق تعالی خواهد که انتقام بکشد برای دوستان خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام کشد برای خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام کشد برای خود، انتقام می کشد به دوستان خود، به تحقیق که انتقام کشید برای یحیی بن زکریا به بخت النصر که بدترین خلق خدا بود. ابن ادریس به سند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام بر صراط بگذرند، پس کسی از میان جهنم سه مرتبه ندا کند ایشان را که : به فریاد من برس یا رسول الله ، آن جناب جواب نگوید؛ پس سه مرتبه ندا کند: یا امیر المومنین به فریاد من برس ، آن حضرت جواب نگوید؛ پس سه مرتبه فریاد کند که : یا حسن به فریاد من برس ، آن جناب جواب نفرماید؛ پس سه مرتبه ندا کند که : یا حسین به فریاد من برس که من کشنده دشمنان توام ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السلام گوید که : حجت بر تو گرفت ، تو به فریاد او برس ، پس حضرت مانند عقابی که بجهد و جانوری را بر باید، او را از میان جهنم بیرون آورد. راوی گفت : این که خواهد بود فدای تو کردم ؟ حضرت فرمود: مختار، راوی گفت : چرا در جهنم او را عذاب خواهند کرد با آن کارها که او کرد؟ حضرت فرمود: اگر دل او را می شکافتند، هر آینه چیزی از محبت ابوبکر و عمر در دل او ظاهر می شد، به حق آن خداوندی که محمد را به راستی فرستاده است سوگند یاد می کنم که اگر در دل جبرئیل و میکائیل محبت ایشان باشد، هر آینه حق تعالی ایشان را بر رو در آتش اندازد. در بعضی از کتب معتبر روایت کرده اند که مختار برای امام زین العابدین علیه السلام صد هزار در هم فرستاد، و آن جناب نمی خواست که آن را قبول کند، و ترسید از مختار که رد کند و از او متضرر گردد، پس آن حضرت آن مال را در خانه ضبط کرد چون مختار کشته شد، حقیقت حال را به عبدالملک نوشت که : آن مال تعلق به تو دارد و بر تو گوارا است ، و آن جناب مختار را لعنت کرد و می فرمود: دروغ می بندد بر خدا و بر ما، مختار دعوی می کرد که وحی خدا بر او نازل می شود. مؤلف گوید که : احادیث در باب مختار مختلف وارد شده است چنانچه دانستی ، و در میان علماء امامیه در باب او اختلافی هست ن جمعی او را خوب می دانند و می گویند که : امام زین العابدین علیه السلام به خروج کردن او راضی بود و به حسب ظاهر از

ترس مخالفان تبراً از او می نمود و اظهار عدم رضا می فرمود، و مختار برای طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام خروج کرد و دعوی امامت و خلافت برای خود و دیگری نمی کرد، و بعضی از علما را اعتقاد آن است که غرض او ریاست و پادشاهی بود، و این امر را وسیله آن کرده بود، و اولاً به حضرت امام زین العابدین علیه السلام متوسل شد، چون حضرت از جانب حق تعالی مأمور نبود به خروج و نیت فاسد او را می دانست، اجابت او ننموده، پس او به محمد بن حنفیه متوسل شد و مردم را به سوی او دعوت می کرد و او را مهدی قرار داده بود، و مذهب کیسانیه از او در میان مردم پیدا شد، و محمد بن حنفیه را امام آخر می دانند و می گویند که: زنده است و غایب شده، و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و الحمدالله که اهل ان مذهب منقرض شده اند و کسی از ایشان نمانده است، و ایشان را به این سبب کیسانی می گویند که از اصحاب مختارند و مختار را کیسان می گفتند برای آنکه امیر المومنین علیه السلام موافق روایات ایشان او را به کیس خطاب کرد، یا به اعتبار آنکه سر کرده لشکر او و مدبر امور او ابو عمره بود که کیسان نام داشت. و آنچه از جمع بین الاخبار ظاهر می شود آن است که او در خروج خود، نیت صحیحی نداشته است، و اکاذیب و اباطیل را وسیله ترویج امر خود می کرده است، ولیکن چون کارهای خیر عظیم بر دست او جاری شده است، امید نجات درباره او هست، و متعرض احوال این قسم مردم نشدن شاید اولی و احوط باشد.

پایگاه اطلاع رسانی خیمه دلسوختگان

www.delsukhtehgan.ir